

کتاب برگزیده سال ۸۲

پیام امام

امیرالمؤمنین (ع)

شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

جلد ششم

آیت الله العظمی مکارم شیرازی
با همکاری: جمعی از فضلا و دانشمندان

فهرست مطالب

۳	فهرست مطالب
۱۷	خطبه ۱۵۱
۱۷	خطبه در یک نگاه
۱۹	بخش اول
۲۰	شرح و تفسیر: خورشیدی که در تاریکی درخشید
۲۳	بخش دوم
۲۴	شرح و تفسیر: فتنه‌هایی در پیش است، به هوش باشید
۲۸	نکته
۲۸	ویژگی‌های حاکمان دنیاپرستان!
۲۹	بخش سوم
۳۰	شرح و تفسیر: ویژگی‌های این فتنه بزرگ!
۳۵	بخش چهارم
۳۶	شرح و تفسیر: وظیفه شما در این فتنه

* * *

۳۹	خطبه ۱۵۲
۳۹	خطبه در یک نگاه
۴۱	بخش اول
۴۲	شرح و تفسیر: گوشه‌ای از صفات جمال و جلال خدا
۵۱	بخش دوم
۵۲	شرح و تفسیر: خلیفه حق آشکار شد

* * *

۶۱	خطبه ۱۵۳
۶۱	خطبه در یک نگاه
۶۳	بخش اول
۶۳	شرح و تفسیر: انسان های گمراه و غافل
۶۵	بخش دوم
۶۶	شرح و تفسیر: اندرزی سودمند و گرانبها
۷۱	بخش سوم
۷۲	شرح و تفسیر: به هوش باش!
۷۷	بخش چهارم
۷۸	شرح و تفسیر: از این سه خوی زشت بپرهیز
	* * *
۸۵	خطبه ۱۵۴
۸۵	خطبه در یک نگاه
۸۷	بخش اول
۸۸	شرح و تفسیر: ما درهای علوم پیامبریم!
۹۰	نکته ها
۹۰	۱. تفاوت خودستایی و معرفی خویشان
۹۲	۲. حسن دلبران در زبان دیگران!
۹۵	بخش دوم
۹۶	شرح و تفسیر: ویژگی رهروان راه حق
۱۰۰	نکته
۱۰۰	مشکل بزرگ در دنیای کنونی
۱۰۱	بخش سوم
۱۰۲	شرح و تفسیر: راه شناخت نیکان و بدان
	* * *

۱۰۷	خطبه ۱۵۵
۱۰۷	خطبه در یک نگاه
۱۰۹	بخش اول
۱۱۰	شرح و تفسیر: یک درس مهم خداشناسی
۱۱۵	بخش دوم
۱۱۶	شرح و تفسیر: این پرنده عجیب و استثنایی
۱۲۱	بخش سوم
۱۲۲	شرح و تفسیر: شگفتی‌های دیگری از این پرنده
۱۲۴	نکته
۱۲۴	آفرینش حیرت‌انگیز خفاش!
* * *	
۱۲۹	خطبه ۱۵۶
۱۳۰	خطبه در یک نگاه
۱۳۱	بخش اول
۱۳۲	شرح و تفسیر: آشکار شدن کینه‌های درونی به بیانده‌واهی
۱۳۷	بخش دوم
۱۳۷	شرح و تفسیر: پیشروی به سوی سر منزل مقصود
۱۴۱	بخش سوم
۱۴۲	شرح و تفسیر: اسباب نجات در قیامت
۱۴۹	بخش چهارم
۱۵۰	شرح و تفسیر: آزمون و فتنه بزرگ!
۱۵۲	نکته‌ها:
۱۵۲	۱- پاسخ به چند سؤال
۱۵۴	۲- شهادت، افتخار است نه مصیبت
۱۵۵	بخش پنجم
۱۵۶	شرح و تفسیر: حرام خدا را با کلاه شرعی حلال می‌شمرند!

نکته ۱۵۸

زگ، زگ است این آب شیرین، آب شور ۱۵۸

* * *

خطبه ۱۵۷ ۱۶۱

خطبه در یک نگاه ۱۶۱

بخش اول ۱۶۳

شرح و تفسیر: توجهی دیگر به مبدأ و معاد ۱۶۴

نکته ۱۶۸

چگونه تاریخ تکرار می‌شود؟ ۱۶۸

بخش دوم ۱۷۱

شرح و تفسیر: ناپایداری دنیا ۱۷۲

بخش سوم ۱۷۹

شرح و تفسیر: حضور در دادگاه الهی ۱۸۰

نکته‌ها ۱۸۶

۱- خیل گواهان عمل ۱۸۶

۲- سه جمله یرمعنا ۱۸۷

* * *

خطبه ۱۵۸ ۱۸۹

خطبه در یک نگاه ۱۹۰

بخش اول ۱۹۱

شرح و تفسیر: کتابی که همه چیز در آن است ۱۹۲

بخش دوم ۱۹۵

شرح و تفسیر: حکومتی ظلمانی و وحشتناک در پیش است ۱۹۶

نکته‌ها ۱۹۹

۱. مسئولیت سنگین حاکمان و مردم ۱۹۹

۲. پایان نکت‌بار حکومت بنی‌امیه ۲۰۰

۲۰۳	خطبه ۱۵۹
۲۰۳	خطبه در یک نگاه
۲۰۵	بخش اول
۲۰۵	شرح و تفسیر: حمایت همه جانبه

* * *

۲۰۹	خطبه ۱۶۰
۲۰۹	خطبه در یک نگاه
۲۱۱	بخش اول
۲۱۲	شرح و تفسیر: ناتوانی اندیشه‌ها در برابر عظمت او
۲۲۱	بخش دوم
۲۲۲	شرح و تفسیر: بردگان دنیا
۲۲۷	نکته
۲۲۷	دو بال برای پرواز به سوی خدا!
۲۲۹	بخش سوم
۲۲۹	شرح و تفسیر: اقتدا به رسول خدا ﷺ
۲۳۳	بخش چهارم
۲۳۴	شرح و تفسیر: زندگی زاهدانه انبیا
۲۳۹	نکته‌ها
۲۳۹	۱. مزامیر داوود <small>علیه السلام</small>
۲۴۰	۲. نغمه داوودی
۲۴۰	۳. زهد انبیا
۲۴۱	بخش پنجم
۲۴۲	شرح و تفسیر: سیره پیامبر اسلام ﷺ در برابر دنیاپرستان
۲۴۷	بخش ششم
۲۴۸	شرح و تفسیر: زندگی زاهدانه پیامبر ﷺ
۲۵۳	بخش هفتم

۲۵۴ شرح و تفسیر: چرا به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تاسی بجویم؟

۲۵۹ نکته

* * *

۲۶۳ **خطبه ۱۶۱**

۲۶۳ خطبه در یک نگاه

۲۶۵ بخش اول

۲۶۶ شرح و تفسیر: اوصاف دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله

۲۷۰ نکته

۲۷۰ به گوینده بنگریم یا به سخنش؟!

۲۷۳ بخش دوم

۲۷۴ شرح و تفسیر: به قربانگاه‌های قرون پیشین بنگرید!

* * *

۲۸۳ **خطبه ۱۶۲**

۲۸۴ خطبه در یک نگاه

۲۸۵ بخش اول

۲۸۶ شرح و تفسیر: چرا خلافت علوی غصب شد؟

۲۹۱ بخش دوم

۲۹۲ شرح و تفسیر

۲۹۵ نکته‌ها

۲۹۵ ۱. حق پرسشگری

۲۹۸ ۲. هدف اصلی این پرسش و پاسخ

۳۰۰ ۳. بنی امیه و توطئه محو اسلام

* * *

۳۰۳ **خطبه ۱۶۳**

۳۰۳ خطبه در یک نگاه

۳۰۵ بخش اول

- ۳۰۶ شرح و تفسیر: شرح عمیق دیگری از صفات جمال و جلال او
- ۳۱۵ نکته
- ۳۱۵ خدا یک حقیقت نامتناهی است
- ۳۱۹ بخش دوم
- ۳۱۹ شرح و تفسیر: علم نامحدود خدا
- ۳۲۱ نکته
- ۳۲۱ بازتاب ایمان به علم خدا در اعمال انسان ها
- ۳۲۳ بخش سوم
- ۳۲۴ شرح و تفسیر: ای برتر از خیال و قیاس و وهم
- ۳۲۷ نکته
- ۳۲۷ دوران عجیب جنین

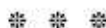


- ۳۳۱ **خطبه ۱۶۴**
- ۳۳۲ خطبه در یک نگاه
- ۳۳۳ بخش اول
- ۳۳۴ شرح و تفسیر: اتمام حجت امام علیه السلام با عثمان
- ۳۳۸ نکته
- ۳۳۸ بهترین راه نفوذ در دیگران
- ۳۴۱ بخش دوم
- ۳۴۳ شرح و تفسیر: نشانه‌های پیشوایان عادل و ستمگر
- ۳۵۰ چند نکته درباره قتل عثمان



- ۳۵۳ **خطبه ۱۶۵**
- ۳۵۳ خطبه در یک نگاه
- ۳۵۵ بخش اول
- ۳۵۶ شرح و تفسیر: آفرینش انواع پرندگان

- نکته ۳۶۲
- دنیای عجیب پرندگان ۳۶۲
- بخش دوم ۳۶۷
- شرح و تفسیر: عجیب ترین پرنده جهان ۳۶۸
- بخش سوم ۳۷۵
- شرح و تفسیر: ترسیم دقیق و بسیار ظریفی از بال و پر طاووس ۳۷۶
- بخش چهارم ۳۸۱
- شرح و تفسیر: ترسیم دقیقی از زیبایی های طاووس ۳۸۲
- بخش پنجم ۳۸۵
- شرح و تفسیر: به راستی عقل در وصفش حیران است ۳۸۶
- نکته ۳۸۹
- شگفتی های طاووس! ۳۸۹
- بخش ششم ۳۹۱
- شرح و تفسیر: از پشه های ریز گرفته تا نهنگ ها و فیل ها ۳۹۱
- نکته ۳۹۳
- اندکی از شگفتی های ماهی های بزرگ و فیل ها ۳۹۳
- بخش هفتم ۳۹۷
- شرح و تفسیر: جلوه ها، نعمت ها و زیبایی های بهشت ۳۹۸
- تفسیر بعضی از لغات پیچیده این خطبه (از زبان سید رضی) ۴۰۳
- نکته ۴۰۴
- کدام زیباتر است؟ ۴۰۴



- خطبه ۱۶۶ ۴۰۷
- خطبه در یک نگاه ۴۰۷
- بخش اول ۴۰۹
- شرح و تفسیر: سه دستور مهم اخلاقی ۴۰۹

- ۴۱۳ بخش دوم
- ۴۱۴ شرح و تفسیر: سرنوشت مرگ بار بنی امیه
- ۴۱۸ نکته
- ۴۱۸ قیام‌های خونین بر ضد بنی امیه
- ۴۲۱ بخش سوم
- ۴۲۲ شرح و تفسیر: دلیل اصلی عقب ماندگی
- ۴۲۳ نکته
- ۴۲۳ همانند بنی اسرائیل

* * *

- ۴۲۵ خطبه ۱۶۷
- ۴۲۵ خطبه در یک نگاه
- ۴۲۷ بخش اول
- ۴۲۸ شرح و تفسیر: مسیر حق را بشناسید
- ۴۳۳ بخش دوم
- ۴۳۴ شرح و تفسیر: در برابر همه چیز مسئول هستید
- ۴۳۷ نکته
- ۴۳۷ حفظ محیط زیست و حمایت از حیوانات در اسلام

* * *

- ۴۴۱ خطبه ۱۶۸
- ۴۴۱ خطبه در یک نگاه
- ۴۴۳ بخش اول
- ۴۴۴ شرح و تفسیر: علل تأخیر در مجازات قاتلان عثمان
- ۴۴۹ نکته
- ۴۴۹ ۱- مشکلات در راه اجرای عدالت
- ۴۵۰ ۲- ایراد عمده کار شورشیان

* * *

خطبه ۱۶۹ ۴۵۱

خطبه در یک نگاه ۴۵۱

بخش اول ۴۵۳

شرح و تفسیر: اگر قیام نکنید حکومت اسلامی از دست می رود ۴۵۳

بخش دوم ۴۵۷

شرح و تفسیر: اگر فتنه جویان ادامه دهند تحمل نخواهم کرد ۴۵۸

* * *

خطبه ۱۷۰ ۴۶۱

خطبه در یک نگاه ۴۶۲

بخش اول ۴۶۳

شرح و تفسیر: چرا بیعت نمی کنی؟! ۴۶۴

نکته ۴۶۶

جاذبه گفتار امام علیه السلام ۴۶۶

* * *

خطبه ۱۷۱ ۴۷۱

خطبه در یک نگاه ۴۷۱

بخش اول ۴۷۳

شرح و تفسیر: بهشت پیش شماست! ۴۷۵

نکته ۴۸۰

* * *

خطبه ۱۷۲ ۴۸۱

خطبه در یک نگاه ۴۸۱

بخش اول ۴۸۳

شرح و تفسیر: کارشکنی های قریش در امر خلافت ۴۸۴

نکته ها ۴۸۹

۱ - چشم بستن در برابر واقعیات ۴۸۹

- ۴۹۱ ۲- آیا بخشی از حق را باید رها کرد؟
- ۴۹۳ بخش دوم
- ۴۹۴ شرح و تفسیر: رسوایی آتش افروزان جنگ جمل
* * *
- ۵۰۱ خطبه ۱۷۳
- ۵۰۱ خطبه در یک نگاه
- ۵۰۳ بخش اول
- ۵۰۴ شرح و تفسیر: شایسته ترین فرد برای زعامت مردم
- ۵۰۹ بخش دوم
- ۵۰۹ شرح و تفسیر: دستوراتی درباره نبرد یا فتنه جویان
- ۵۱۲ نکته
- ۵۱۲ گفتگوی با عمار یاسر در جنگ صفین
- ۵۱۵ بخش سوم
- ۵۱۶ شرح و تفسیر: این جهان منزلگاه اصلی شما نیست!
* * *
- ۵۲۱ خطبه ۱۷۴
- ۵۲۱ خطبه در یک نگاه
- ۵۲۳ بخش اول
- ۵۲۴ شرح و تفسیر: کارهای ضد و نقیض طلحه دلیل رسوایی اوست
* * *
- ۵۲۹ خطبه ۱۷۵
- ۵۲۹ خطبه در یک نگاه
- ۵۳۱ بخش اول
- ۵۳۲ شرح و تفسیر: این همه غفلت چرا؟
- ۵۳۵ بخش دوم
- ۵۳۶ شرح و تفسیر: پیامبر ﷺ همه چیز را به من خبر داد

۵۴۱	خطبه ۱۷۶
۵۴۱	خطبه در یک نگاه
۵۴۳	بخش اول
۵۴۴	شرح و تفسیر: بهشت در ناراحتی‌ها و جهنم در شهوات پیچیده شده است
۵۴۶	نکته
۵۴۶	آن‌ها که به طاعات عشق می‌ورزند
۵۴۹	بخش دوم
۵۴۹	شرح و تفسیر: نقد خویشتن!
۵۵۱	چند نکته مهم
۵۵۳	بخش سوم
۵۵۴	شرح و تفسیر: درمان دردهای شما در قرآن است
۵۵۷	نکته
۵۵۷	قرآن و درمان بیماری‌ها
۵۵۹	بخش چهارم
۵۶۰	شرح و تفسیر: قرآن شفاعت‌کننده روز جزاست!
۵۶۳	بخش پنجم
۵۶۳	شرح و تفسیر: با این شرط من مدافع شما در قیامت!
۵۶۷	بخش ششم
۵۶۸	شرح و تفسیر
۵۷۱	نکته
۵۷۱	استقامت در مسیر ولایت
۵۷۳	بخش هفتم
۵۷۴	شرح و تفسیر: فرق مؤمن و منافق در اصلاح زبان است
۵۷۹	نکته‌ها
۵۷۹	۱- زبان عجیب‌ترین عضو بدن
۵۸۱	۲- سرمایه‌های اصلی انسان

۵۸۳	بخش هشتم
۵۸۴	شرح و تفسیر: خطرات بدعت‌ها
۵۸۸	نکته
۵۸۸	بدعت چیست؟
۵۹۱	بخش نهم
۵۹۲	شرح و تفسیر: در قرآن بهار دل‌ها و چشمه جوشان علوم است
۵۹۷	بخش دهم
۵۹۸	شرح و تفسیر: خوشا به حال آن‌ها که مشغول اصلاح خویشانند
۶۰۲	نکته
۶۰۲	اجتماعی زیستن یا انزواگرایی؟
	* * *
۶۰۷	خطبه ۱۷۷
۶۰۷	خطبه در یک نگاه
۶۰۹	بخش اول
۶۱۰	شرح و تفسیر: با انحراف حکمین حکم آنها باطل است
۶۱۳	نکته
۶۱۳	حکمین پشت به قرآن کردند
	* * *
۶۱۵	خطبه ۱۷۸
۶۱۵	خطبه در یک نگاه
۶۱۷	بخش اول
۶۱۸	شرح و تفسیر: عظمت خداوند و کرامت پیامبرش
۶۲۳	نکته
۶۲۳	۱- کلید حل معمای صفات
۶۲۴	۲- اهداف بعثت پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>
۶۲۵	بخش دوم

۶۲۶ شرح و تفسیر: با صدق نیت به درگاه خدا روید

* * *

۶۳۳ خطبه ۱۷۹

۶۳۴ خطبه در یک نگاه

۶۳۵ بخش اول

۶۳۶ شرح و تفسیر: آیا خدا را دیده‌ای؟

* * *

۶۴۳ خطبه ۱۸۰

۶۴۳ خطبه در یک نگاه و شأن ورود آن

۶۴۵ بخش اول

۶۴۶ شرح و تفسیر: یا جهاد یا درانتظار مرگ و ذلت بودن

۶۴۹ بخش دوم

۶۵۰ شرح و تفسیر: همدگفتنی‌ها را گفتیم اما...

۶۵۵ نکته‌ها

۶۵۵ ۱- فرق میان «متونه» و «عطا»

۶۵۶ ۲- خدمات چهارگانه فرهنگی امام علیه السلام

وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يحذر من الفتن

از خطبه‌های امام علیه السلام که در آن مردم را از فتنه‌ها بر حذر می‌دارد.

خطبه در یک نگاه

عمده این خطبه از دو بخش تشکیل شده است: بخش اول را حمد و ثنای الهی و سپس شهادت به رسالت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اوصاف مهمی از آن حضرت را در بر می‌گیرد. در این بخش، امام علیه السلام به وضع نابسامان عصر جاهلیت اشاره کرده تا مسلمانان ضمن مقایسه با آن، نعمت‌های عظیمی را که خداوند به برکت اسلام به آنان ارزانی داشت، درک کنند.

۱. سند خطبه:

این خطبه در منابع دیگر دیده نشده؛ تنها چیزی که نویسنده «مصادر نهج البلاغه» بر آن تکیه می‌کند، مطلبی است که سید یمانی در کتاب «الطراز» آورده و به چند جمله از این خطبه استشهاد کرده است. گرچه او بعد از «سید رضی» می‌زیسته، ولی تفاوتی که در بعضی از تعبیرات او با نهج البلاغه دیده می‌شود، نشان می‌دهد آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است. (به مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۴۱، مراجعه شود).

در بخش دوم از ظهور و بروز فتنه‌ها در آینده و بازگشت‌هایی به افکار و رفتار عصر جاهلیت خبر می‌دهد. فتنه‌هایی که ستمکاران آن را رهبری می‌کنند و یکی پس از دیگری نقش محوری آن را دارند.

و در پایان خطبه، به مردم سفارش می‌کند که فریب فتنه‌گران را نخورند و آلت دست آن‌ها نشوند، در راه‌های شیطان گام نگذارند، و از لقمه حرام بیرهیزند و خود را در همه حال در محضر خداوند بدانند.



بخش اول

وَ أَحْمَدُ اللَّهِ وَ أَسْتَعِينُهُ عَلَى مَدَاجِرِ الشَّيْطَانِ وَ مَزَاجِرِهِ وَ الْإِعْتِصَامِ مِنْ حَبَائِلِهِ وَ مَخَاتِلِهِ. وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ نَجِيبُهُ وَ صَفْوَتُهُ. لَا يُؤَاوِئِي فَضْلُهُ، وَ لَا يُجْبِرُ فَقْدُهُ. أَضَاءَتْ بِهِ الْبِلَادُ بَعْدَ الضَّلَالَةِ الْمُظْلِمَةِ، وَ الْجَهَالَةِ الْغَالِبَةِ، وَ الْجَفْوَةِ الْجَافِيَةِ؛ وَ النَّاسُ يَسْتَحِلُّونَ الْحَرِيمَ، وَ يَسْتَدِلُّونَ الْحَكِيمَ؛ يَحْيُونَ عَلَى فِتْرَةٍ، وَ يَمُوتُونَ عَلَى كَفْرَةٍ!

ترجمه:

خدای را ستایش می‌کنم، و از او برای کارهایی که موجب طرد شیطان است کمک می‌جویم و برای مصون ماندن از گرفتار شدن در دام‌ها و فریب‌های شیطان یاری می‌طلبم و گواهی می‌دهم جز خداوند یکتا معبودی نیست و شهادت می‌دهم که محمد ﷺ، بنده و فرستاده و برگزیده و انتخاب شده اوست. در فضل و برتری همتا ندارد و فقدان او قابل جبران نیست؛ به برکت وجودش شهرهایی که غرق در ضلالت و ظلمت بود و جهل بر افکار مردمش غلبه داشت و قساوت و سنگدلی بر آن‌ها چیره شده بود، روشن گشت.

در زمانی که مردم حرام را حلال می‌شمردند، دانشمندان را تحقیر می‌کردند، و در دوران فترت (و غیبت اولیای الهی) قدم به عرصه حیات می‌گذاشتند و در کفر و بی‌دینی جان می‌سپردند.

شرح و تفسیر

خورشیدی که در تاریکی درخشید

این خطبه از خطبه‌های ملاحم است که بخشی از حوادث خطرناک آینده را بازگو می‌کند و به مردم هشدار می‌دهد که مراقب خویش باشند و آلوده فتنه‌ها و ظلم و فسادها نشوند. امام علیه السلام این خطبه را با حمد و ثنای الهی و پناه بردن به ذات پاک او از شر شیاطین آغاز می‌کند و می‌فرماید:

«خدای را ستایش می‌کنم و از او برای کارهایی که موجب طرد و منع شیطان است کمک می‌جویم و برای مصون ماندن از گرفتار شدن در دام‌ها و فریب‌های شیطان یاری می‌طلبم» (وَ أَحْمَدُ اللَّهَ وَ أَسْتَعِينُهُ عَلَى مَدَاحِرِ^(۱) الشَّيْطَانِ وَ مَزَاجِرِهِ^(۲) وَالْإِغْتِصَامِ مِنْ حَبَائِلِهِ وَ مَخَاتِلِهِ^(۳)).

امام علیه السلام در این دو جمله از خداوند، توفیق اطاعت و عبادت و پرهیز از گناه و معصیت می‌طلبد؛ زیرا «مداحر» و «مزاجر» شیطان و به تعبیر دیگر، اموری که او را از انسان دور می‌سازد، چیزی جز اطاعت فرمان خدا نیست و «حبائل» و «مخاتل» (دام‌ها و فریب‌های) شیطان چیزی جز گناهان و معاصی نیست و به یقین بدون یاری خداوند و امدادهای الهی نه اطاعت ممکن است و نه پرهیز از گناه؛ چرا که راه این دو بسیار سخت است و پر پیچ و خم.

سپس به سراغ شهادت بر یکتایی خدا و رسالت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌رود و چنین می‌فرماید: «گواهی می‌دهم جز خداوند یکتا معبودی نیست و شهادت می‌دهم که محمد،

۱. «مداحر» جمع «مدحر» به معنای امری است که سبب طرد و دوری چیزی می‌شود و از ماده «دحور» به معنای راندن و دور ساختن آمده است.

۲. «مزاجر» جمع «مزجر» به معنای بازدارنده از چیزی است و از ماده «زجر» به معنای باز داشتن است.

۳. «مخاتل» جمع «مختل» به معنای کاری است که به وسیله آن فریب می‌دهند، از ماده «ختل» (بر وزن قتل)، به معنای خدعه و نیرنگ است.

بنده و فرستاده و برگزیده و انتخاب شده اوست» (وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ نَجِيَّهُ وَ صَفْوَتُهُ).

بسیاری از شارحان نهج البلاغه «نجیه» و «صفوته» را به یک معنا تفسیر کرده - به معنای منتخب و برگزیده - و تأکید یکدیگر دانسته‌اند؛ ولی با توجه به این که «نجیب» به معنای «نفیس» و پرارزش است. تفاوتی میان این دو واژه وجود دارد که اولی در واقع، زمینه‌ساز دومی است؛ زیرا هنگامی که چیزی نفیس و پرارزش شد به هنگام انتخاب، آن را بر می‌گزینند.

در ادامه آن حضرت به دو وصف دیگر اشاره کرده، می‌فرماید: «در فضل و برتری همتا ندارد و فقدان او قابل جبران نیست» (لَا يُوَازِي فَضْلُهُ، وَلَا يُجْبَرُ فَقْدُهُ).
به یقین چیزی که در فضیلت همتا ندارد، هنگامی که از دست رود جانشینی نخواهد داشت.

در هفتمین و آخرین وصف به آثار وجودی آن حضرت در شرایط عصر جاهلیت اشاره کرده، می‌فرماید: «به برکت وجود او شهرهایی که غرق در ضلالت و ظلمت بود و جهل بر افکار مردمش غلبه داشت و قساوت و سنگدلی بر آن‌ها چیره شده بود روشن گشت» (أَضَاءَتْ بِهِ الْبِلَادُ بَعْدَ الضَّلَالَةِ الْمُظْلِمَةِ، وَالْجَهَالَةِ الْعَالِيَةِ، وَالْجَفْوَةِ الْجَائِيَةِ^(۱)).

و در ادامه می‌افزاید: «در زمانی که مردم حرام را حلال می‌شمردند، دانشمندان را تحقیر می‌کردند، در دوران فترت (و غیبت اولیای الهی) قدم به عرصه حیات می‌گذاشتند و در کفر و بی‌دینی جان می‌سپردند» (وَالنَّاسُ يَسْتَجِلُّونَ الْحَرِيمَ، وَ يَسْتَذِلُّونَ الْحَكِيمَ؛ يَخَيُّونَ عَلَيَّ فِتْرَةً، وَ يَمُوتُونَ عَلَيَّ كُفْرَةً!).

این اوصاف هفتگانه که در عبارات کوتاهی درباره عصر جاهلیت بیان شده ترسیم گویایی از آن زمان است. گمراهی و جهل و قساوت، حلال شمردن حرام و تحقیر

۱. «جفوه» به معنای قساوت است.

دانشمندان، نداشتن رهبر و سرانجام، بی‌ایمان از دنیا رفتن. گمراهی آن‌ها چنان تاریک و ظلمانی بود که به جنایات خود افتخار می‌کردند، کشتن و زنده به گور کردن فرزندان، نشانه غیرت، و غارتگری دلیل شجاعت شمرده می‌شد. جهل و خرافات آن چنان بر جامعه آن‌ها سایه افکنده بود که خدایانشان را با دست خود می‌ساختند؛ گاه از سنگ و چوب و گاه از مواد غذایی و سپس در زمان قحطی آن را می‌خوردند. قساوت و سنگدلی آن چنان بود که کینه‌ها را از نسلی به نسلی منتقل می‌ساختند و خونریزی و آدمکشی برای آن‌ها یک امر ساده بود، و هم چنین مفساد دیگر. در این زمان می‌توان به عظمت خدمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهمیت رسالت او در آن محیط تاریک و ظلمانی پی برد، که در مدت کوتاهی از آن قوم وحشی و خرافی و جاهل، قومی متمدن و عالم و آگاه ساخت.



بخش دوم

ثُمَّ إِنَّكُمْ مَعَشَرَ الْعَرَبِ أَغْرَاضُ بَلَايَا قَدْ أَقْتَرَبَتْ، فَاتَّقُوا سَكَرَاتِ النُّعْمَةِ،
وَاحْذَرُوا بَوَائِقَ النُّقْمَةِ، وَتَتَبَّتُوا فِي قَتَامِ الْعِشْوَةِ، وَأَعْوَجَّاجِ الْفِتْنَةِ عِنْدَ
طُلُوعِ جَنِينِهَا، وَظُهُورِ كَمِينِهَا، وَأَنْتِصَابِ قُطْبِهَا، وَمَدَارِ رَحَاهَا. تَبْدَأُ فِي
مَدَارِجِ خَفِيَّةٍ، وَتَوُولُ إِلَى فِطَاعَةِ جَلِيَّةٍ. شِبَابُهَا كَشِبَابِ الْغُلَامِ، وَآثَارُهَا
كَآثَارِ السَّلَامِ، يَتَوَارَثُهَا الظُّلْمَةُ بِالْعُهُودِ! أَوْلَهُمْ قَائِدٌ لِأَخْرِهِمْ، وَآخِرُهُمْ مُقْتَدٍ
بِأَوْلِهِمْ؛ يَتَنَافَسُونَ فِي دُنْيَا دُنْيَةٍ، وَيَتَكَالَبُونَ عَلَى جِيْفَةٍ مُرِيحَةٍ. وَعَنْ قَلِيلٍ
يَتَبَرَّأُ التَّابِعُ مِنَ الْمُتَبَوِّعِ، وَالْقَائِدُ مِنَ الْمَقُودِ، فَيَتَرَايَلُونَ بِالْبَغْضَاءِ، وَ
يَتَلَاعَنُونَ عِنْدَ اللَّقَاءِ.

ترجمه:

شما ای گروه عرب در آینده هدف بلاهایی هستید که نزدیک شده است از مستی
نعمت بهره‌یزید و از بلاهایی که کيفر اعمال شماست بر حذر باشید و هنگامی که گرد و
غبار حوادث ناشناخته بر می‌خیزد و پیچیدگی‌های فتنه آشکار می‌شود نوزادش تولد
می‌یابد و باطن آن ظاهر می‌گردد، قطب و محورش بر جای خود قرار می‌گیرد و آسیای
آن به حرکت در می‌آید (به هوش باشید و) با احتیاط گام بردارید. (آری) فتنه‌ها کم از
مراحل ناپیدا شروع به حرکت می‌کنند و سرانجام به صورت خطرناک آشکار می‌شوند.
رشد آن‌ها همچون رشد جوانان سریع است و آثارشان (بر پیکر جامعه) همچون آثار
سنگ‌های سخت و محکم است (که بر پیکر انسان وارد می‌شود) ستمگران آن را طبق

پیمان‌هایی از یکدیگر به ارث می‌برند، نخستین آن‌ها رهبر آخرینشان هستند و آخرینشان پیرو نخستین آن‌ها. (آری) آن‌ها، برای به دست آوردن دنیای پست بر یکدیگر سبقت می‌جویند و همچون سگانی که بر سر مردار گندیده‌ای ریخته باشند با یکدیگر به نزاع بر می‌خیزند (گرچه در ظاهر متحدند) ولی به زودی پیروان، از پیشوایان خود برائت می‌جویند و رهبران از پیروانشان و سرانجام با بغض و کینه از هم جدا می‌شوند و به هنگام ملاقات (در این جهان و یا در آخرت) یکدیگر را لعن و نفرین می‌کنند.

شرح و تفسیر

فتنه‌هایی در پیش است، به هوش باشید

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، مردم را از فتنه‌هایی که در پیش است با خبر می‌کند و بر حذر می‌دارد و به آن‌ها آگاهی می‌دهد، تا آن جا که ممکن است از ضربات فتنه در امان بمانند و از ضایعات آن بکاهند و جالب این که امام علیه السلام در این بخش به سرچشمه‌های فتنه و کیفیت شکل‌گیری و مراحل مختلف آن با بیان لطیفی اشاره می‌کند و می‌فرماید: «شما ای گروه عرب! در آینده هدف بلاهایی هستید که نزدیک شده است؛ از مستی نعمت بپرهیزید، و از بلاهایی که کیفر اعمال شماست بر حذر باشید» (ثُمَّ إِنَّكُمْ مَعشَرَ الْعَرَبِ أُغْرَاضٌ بَلَايَا فِدِ أَنْتَرَبَتْ، فَأَتَتْوَا سَكَرَاتِ النَّعْمَةِ، وَأَخَذُوا بَوَاقِ (۱) النَّعْمَةِ).

امام علیه السلام در این عبارت به دو عامل مهم از عوامل فتنه‌ها اشاره فرموده است که یکی از آن‌ها مستی حاصل از نعمت است و دیگری مجازات اعمال؛ که نتیجه آن فتنه‌هایی است که دامان مردم را می‌گیرد و آن‌ها را هدف بلاها قرار می‌دهد.

سپس برای کم کردن ضایعات فتنه چنین دستور می‌دهد: «هنگامی که گرد و غبار حوادث ناشناخته بر می‌خیزد، و پیچیدگی‌های فتنه به هنگام تولد نوزاد آن آشکار

۱. «بواق» جمع «بانقه» به معنای حادثه مهم و مرگبار است و از ماده «بوق» (بر وزن فوق) به معنای فاسد شدن می‌باشد.

می‌شود و باطن آن ظاهر می‌گردد، قطب و محور آن بر جای خود قرار می‌گیرد و آسیای آن به حرکت در می‌آید، (به هوش باشید و) با احتیاط گام بردارید» (و تَبَيَّنُوا فِي قَتَامٍ^(۱) الْعِشْوَةِ^(۲)، وَأَعْوَجَّاجِ الْفِتْنَةِ عِنْدَ طُلُوعِ جَنِينِهَا، وَظُهُورِ كَمِينِهَا، وَأَنْتِصَابِ قُطْبِهَا، وَمَدَارِ رَحَاهَا).

امام علیه السلام در این عبارت گاه، فتنه را به جنینی تشبیه می‌کند که به طور پنهانی پرورش پیدا می‌کند و ناگهان متولد می‌شود و گاه همانند آسیایی می‌شمرد که نخست قطب و محور آن را برپا می‌سازند و سپس سنگ آسیا به چرخش در می‌آید. تجربیات تاریخی نیز نشان می‌دهد که واقعاً فتنه‌ها چنین‌اند؛ مراحل کمونی دارند که بر اثر عوامل مختلف اجتماعی شکل می‌گیرد؛ ناگهان انفجاری رخ می‌دهد و آن چه در درون جامعه است، ظاهر می‌شود.

در ادامه این سخن، امام علیه السلام نشانه‌های دیگری از شکل‌گیری فتنه‌ها بیان می‌کند و می‌فرماید: (آری) «فتنه‌ها کم کم از مراحل ناپیدا شروع به حرکت می‌کنند و سرانجام به صورت خطرناک آشکار می‌شوند. رشد آن‌ها همچون رشد جوانان (سریع است) و آثارشان (بر پیکر جامعه) همچون آثار سنگ‌های سخت و محکم است (که بر پیکر انسان وارد شود)» (تَبْدَأُ فِي مَدَارِجِ خَفِيَّةٍ، وَتَوَوَّلُ إِلَيَّ فِظَاعَةَ جَلِيَّةٍ. شِبَابُهَا كَشِبَابِ^(۳) الْعَلَامِ، وَآثَارُهَا كَأَثَارِ السَّلَامِ^(۴)).

در این که این فتنه‌هایی که امام علیه السلام در این بخش از خطبه به آن اشاره فرموده و درباره آن هشدار می‌دهد کدام فتنه است؟ در میان شارحان «نهج البلاغه» گفتگوست؛

۱. «قَتَام» به معنای غبار است.

۲. «عِشْوَةُ» به معنای پرداختن به کاری بدون آگاهی است.

۳. «شِبَاب» (به کسر شین) به معنای سرحال بودن اسب و بلند شدن بر روی پاها و «شِبَاب» (به فتح شین) به معنای جوانی و آغاز هر چیزی است؛ این واژه در بعضی نسخه‌های نهج البلاغه با کسر و در برخی دیگر با فتح آمده است.

۴. «السَّلَام» (به کسر سین) جمع «سَلِمَةٌ» (بر وزن کلمه) به معنای سنگ سخت است.

ولی ظاهر این است که اشاره به فتنه «بنی امیه» باشد که از زمان عثمان شروع شد و دوران کمون خود را طی کرد و با قتل «عثمان»، ظهور و بروز پیدا کرد و با حکومت «معاویه و یزید و عبدالملک مروان» و مانند آن‌ها به اوج خود رسید و به قدری این فتنه آشکار گشت و به رسوایی کشیده شد که علناً بر منابر، علی علیه السلام را سب می‌کردند و دشنام می‌دادند و ضرباتی که از این ناحیه بر پیکر اسلام وارد شد مانند ضرباتی بود که در یک زلزله وحشتناک از متلاشی شدن کوه‌ها و سقوط سنگ‌ها بر آبادی‌ها رخ می‌دهد.

و در ادامه این بحث به ویژگی‌های دیگری از این فتنه اشاره می‌کند و می‌فرماید، سردمداران فتنه چنان با هم متحد و متفقند که: «آن را بر طبق پیمان‌ها از یکدیگر به ارث می‌برند، نخستین آنها رهبر آخرینشان هستند و آخرینشان پیرو نخستین آن‌ها» (يَوَارِثُهَا الظَّالِمَةُ بِالْعُهُودِ! أَوْلَاهُمْ فَإِنَّهُ لَأَخْرِهِمْ، وَ آخِرُهُمْ مُقْتَدٍ بِأَوْلَاهِم).

آری! فتنه‌انگیزان خطرناک این گونه‌اند که اسباب فتنه را از یکدیگر به ارث می‌برند و همه در خط واحدی سیر می‌کنند و در مسیر واحدی گام بر می‌دارند و این هماهنگی و توارث از یکدیگر خطر آن‌ها را افزایش می‌دهد و آثار شوم فتنه‌هاشان را مضاعف می‌سازد.

آن‌گاه به انگیزه‌های اصلی فتنه‌جویان و ستمگران خودکامه اشاره کرده، می‌فرماید: «آن‌ها برای به دست آوردن دنیای پست بر یکدیگر سبقت می‌جویند و همچون سگانی که بر سر مردار گندیده‌ای ریخته‌اند با یکدیگر به نزاع بر می‌خیزند» (گرچه در ظاهر متحدند و مسیر واحدی را طی می‌کنند، ولی در باطن با یکدیگر در ستیزند و هر یک می‌خواهد در رأس فتنه باشد و دیگران پیرو او باشند). (يَتَنَافَسُونَ فِي دُنْيَا دُنْيَةٍ، وَ يَكَاالِبُونَ عَلَى حِيْفَةٍ مُرِيحَةٍ^(۱)).

سپس در عبارتی کوتاه و گویا به عاقبت کار آن‌ها اشاره می‌کند و می‌فرماید: «ولی به زودی پیروان، از پیشوایان خود بیزاری می‌جویند و رهبران از پیروانشان؛ و سرانجام با

۱. «مریح» به معنای بدبو و گندیده است که از ماده ریح به معنای بو گرفته شده است.

بغض و کینه از هم جدا می‌شوند و به هنگام ملاقات (در این جهان یا در آخرت) یکدیگر را لعن و نفرین می‌کنند (وَعَنْ قَلِيلٍ يَتَّبِعُ التَّائِبِ مِنَ الْمَتْبُوعِ، وَالْقَائِدُ مِنَ الْمُتَمُودِ، فَيَتَزَايَلُونَ بِالْبَعْضَاءِ، وَيَتَلَاعَنُونَ عِنْدَ اللَّقَاءِ).

این قسمت ممکن است اشاره به فتنه جویان «بنی عباس» باشد؛ گرچه آن‌ها همان خط نفاق و تکالب بر دنیا و ضربه زدن بر پیکر اهل بیت علیهم‌السلام - که رهبران الهی امت بودند - همان خط بنی امیه را ادامه می‌دادند، ولی در ظاهر به آن‌ها لعن و نفرین می‌فرستادند و از اعمال آن‌ها بیزار می‌جستند و شعار قیامشان که برای فریب مردم بود «الرضا لآل محمد» بود، آن‌ها کشتار عجیبی از بقایای بنی امیه کردند و سیل خون جاری ساختند و آثارشان را محو و نابود کردند و اموالشان را بر باد دادند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه جمله «و يتلاعنون عند اللقاء» را اشاره به «لقاء الله» و روز قیامت می‌دانند، همان‌گونه که در قرآن می‌فرماید: ﴿إِذْ تَبَرَأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾؛ در آن هنگام رهبران (گمراه و گمراه‌کننده) از پیروان بیزار می‌جویند و کیفر خدا را مشاهده می‌کنند و دستشان از همه جاکوتاه می‌شود.^(۱)

همان‌گونه که تابعین نیز از پیشوایان خود بیزار می‌جویند؛ چنان که در قرآن مجید می‌خوانیم: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَائُكُمْ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ﴾؛ آن روز که همه آن‌ها را محشور می‌کنیم؛ سپس به مشرکان می‌گوییم معبودهایتان که همتای خدا می‌پنداشتید کجایند؟

سپس پاسخ و عذر آن‌ها چیزی جز این نیست که می‌گویند: سوگند به خداوندی که پروردگار ماست که ما مشرک نبودیم.^(۲)

۱. بقره، آیه ۱۶۶.

۲. انعام، آیات ۲۲-۲۳.

جمله «یتکالبون علی جیفه»، این گروه ستمگر و دنیاپرست را به سگ‌هایی تشبیه می‌کند که به مردار گندیده‌ای حمله‌ور شده‌اند و از دست و دهان یکدیگر می‌ربایند. چه تشبیه دقیق‌گویایی!

نکته

ویژگی‌های حاکمان دنیاپرست!

از عبارت یاد شده از کلام امام علیه السلام به خوبی استفاده می‌شود که ستمگران خودکامه و ویژگی‌هایی دارند که تاریخ بشر نیز گواه و شاهد آن است؛ از جمله:

۱- استفاده از بهانه‌ها و فتنه‌ها برای پیش بردن اهداف خود، همان‌گونه که «بنی امیه» از ماجرای خون‌خواهی عثمان، حدّا کثر بهره‌گیری را کردند.

۲- هماهنگی نقشه‌ها در آغاز کار و انسجام در برنامه‌های مخرب و فتنه‌خیز.

۳- رقابت شدید به هنگام پیروزی به گونه‌ای که گویی سگانی‌اند که بر جیفه‌ای افتاده‌اند و هر یک سعی دارند آن را از دیگری برابند.

۴- سرانجام، هر فردی دیگری را لعن و نفرین می‌کند و گناهان را به گردن دیگری می‌اندازد.

تاریخ گذشته و معاصر، شاهد و گویای این گفتار پربار امام علیه السلام است.



بخش سوّم

ثُمَّ يَأْتِي بَعْدَ ذَلِكَ طَالِعُ الْفِتْنَةِ الرَّجُوفِ، وَالْقَاصِمَةُ الرَّحُوفِ، فَتَزِيغُ قُلُوبَ بَعْدَ اسْتِقَامَةٍ، وَ تَضِلُّ رِجَالَ بَعْدَ سَلَامَةٍ؛ وَ تَخْتَلِفُ الْأَهْوَاءُ عِنْدَ هُجُومِهَا، وَ تَلْتَبِسُ الْأَرْءَاءُ عِنْدَ نُجُومِهَا. مَنْ أَشْرَفَ لَهَا قَصَمَتْهُ، وَ مَنْ سَعَى فِيهَا حَطَمَتْهُ؛ يَتَكَادِمُونَ فِيهَا تَكَادِمَ الْحُمْرِ فِي الْعَانَةِ! قَدْ أَضْطَرَبَ مَعْقُودُ الْحَبْلِ، وَ عَمِيَ وَجْهُ الْأَمْرِ. تَغِيضُ فِيهَا الْحِكْمَةَ، وَ تَنْطِقُ فِيهَا الظَّلْمَةَ، وَ تَدُقُّ أَهْلَ الْبَدْوِ بِمِسْحَلِهَا، وَ تَرْضُهُمْ بِكُلْكُلِهَا يَضِيغُ فِي غُبَارِهَا الْوُحْدَانُ، وَ يَهْلِكُ فِي طَرِيقِهَا الرُّكْبَانُ؛ تَرُدُّ بِمَرِّ الْقَضَاءِ، وَ تَحْلُبُّ عَيْبَةَ الدَّمَاءِ، وَ تَتَلَمَّ مَنَارَ الدِّينِ، وَ تَنْقُضُ عَقْدَ الْيَقِينِ. يَهْرُبُ مِنْهَا الْأَكْيَاسُ، وَ يَدْبُرُّهَا الْأَرْجَاسُ. مِرْعَادٌ مِبْرَاقٌ، كَاشِفَةٌ عَنِ سَاقِ! تُقَطِّعُ فِيهَا الْأَرْحَامَ، وَ يَفَارِقُ عَلَيْهَا الْإِسْلَامُ! بَرِيئُهَا سَقِيمٌ، وَ ظَاعِنُهَا مُقِيمٌ!

ترجمه:

سپس فتنه‌ای اضطراب‌آور، در هم شکننده و نابودکننده آغاز خواهد شد؛ در آن هنگام قلب‌ها پس از استواری می‌لغزد و گروهی از شخصیت‌ها پس از سلامت فکر و اندیشه گمراه می‌شوند، آرا به هنگام هجوم این فتنه، پراکنده و مختلف می‌گردد، و عقاید با آشکار شدن آن به خطا و اشتباه آلوده می‌شود. آن کس که به مقابله با آن بر خیزد پشتش را می‌شکند و کسی که برای فرونشاندنش تلاش کند او را در هم می‌کوبد و فتنه‌جویان در این میان همچون گورخران وحشی‌اند که یکدیگر را گاز می‌گیرند؛

رشته‌های سعادت و آیین الهی که محکم بود سست و لرزان می‌شود و چهره واقعی امور پنهان می‌گردد؛ حکمت و دانش فروکش می‌کند و ستمگران به سخن در می‌آیند، این فتنه (از شهرها به روستاها کشیده می‌شود و) بادی‌نشینان را با ابزار خود در هم می‌کوبد و با سینه خود آن‌ها را له می‌کند؛ افراد پیاده و تنها در غبار آن گم می‌شوند و افراد سواره در مسیر آن نابود می‌گردند، این فتنه با تلخی‌ها و با شدت وارد می‌شود و خون‌های تازه‌ای می‌دوشد، علایم دین را خراب می‌کند و رشته‌های یقین را از هم می‌گسلد، (به گونه‌ای که) عاقلان از آن می‌گریزند و پلیدان تدبیر آن را به دست می‌گیرند، بسیار پر رعد و برق است و هر انسانی را به مشقت می‌اندازد، پیوندهای خویشاوندی در آن قطع می‌گردد و از اسلام جدایی حاصل می‌شود، سالم‌هایش بیمار و کوچ‌کنندگان‌ش مقیمند!

شرح و تفسیر

ویژگی‌های این فتنه بزرگ!

امام علیه السلام در این خطبه به فتنه مهم دیگری اشاره می‌کند که مسلمانان در پیش دارند؛ فتنه‌ای وحشتناک و کوبنده که ویژگی‌های آن در تعبیرات امام علیه السلام در این بخش از خطبه آمده است؛ به این امید که مؤمنان آن را بشناسند و از آن دوری گزینند و ضایعات آن به حداقل برسد. می‌فرماید: «سپس فتنه‌ای اضطراب‌آور، در هم شکننده و نابود کننده آغاز خواهد شد؛ در آن هنگام، قلب‌ها پس از استواری می‌لغزند، و گروهی از شخصیت‌ها پس از سلامت فکر و اندیشه گمراه می‌شوند؛ آرا به هنگام هجوم این فتنه، پراکنده و مختلف می‌گردد و عقاید با آشکار شدن آن به خطا و اشتباه آلوده می‌شود» (ثُمَّ يَأْتِي بَعْدَ ذَلِكَ طَالِعَ الْفِتْنَةِ الرَّجُوفِ^(۱)، وَالْقَاصِمَةِ^(۲) الرَّحُوفِ^(۳)، فَتَزِيغُ قُلُوبَ بَعْدَ اسْتِقَامَةٍ،

۱. «رجوف» از ماده «رجف» (بر وزن حذف) به معنای شدت اضطراب گرفته شده و به شایعاتی که جامعه را به شدت مضطرب می‌کند «اراجیف» می‌گویند.

۲. «قاصمه» از ماده «قصم» (بر وزن خصم) به معنای شکستن توأم با شدت است.

۳. «رحوف» از ماده «رحف» (بر وزن حرف) به معنای سنگین راه رفتن گرفته شده و ←

و تَضَلَّ رِجَالٌ بَعْدَ سَلَامَةٍ؛ وَ تَخْتَلِفُ أَلْهَوَاءُ عِنْدَ هُجُومِهَا، وَ تَنْتَبِسُ الْأَزَاءُ عِنْدَ نُجُومِهَا^(۱).

در این که این فتنه مربوط به کدام فتنه است، بسیاری از شارحان نهج البلاغه آن را اشاره به فتنه «مغول» و «قاتار» دانسته‌اند و تقریباً احتمالی غیر از این ذکر نکرده‌اند؛ ولی این احتمال بسیار بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا مغول‌ها جز غارت اموال و تخریب شهرها و سلطه بر حکومت کشورهای اسلامی هدفی نداشتند؛ در حالی که امام علیه السلام در این عبارت از خطبه از فتنه‌ای خبر می‌دهد که افکار و اعتقادات مردم را هدف‌گیری می‌کند و آن‌ها را به گمراهی و اختلافات فکری و مذهبی می‌کشانند.

از این رو ممکن است این فتنه اشاره به فتنه «بنی عباس» باشد که بعد از فتنه «بنی امیه» - که در عبارات قبل به آن اشاره شده بود - به وجود آمد.

می‌دانیم «بنی امیه و بنی عباس» گرچه هر دو یک هدف شیطانی را تعقیب می‌کردند، ولی «بنی امیه» همان‌گونه که سردمدار آن‌ها معاویه گفت کار به نماز و روزه و برنامه‌های دینی مردم نداشتند، مگر در جایی که با حکومت خودکامه آن‌ها مزاحمت داشت؛ در حالی که «بنی عباس» پنجه در عقاید مردم افکندند و می‌دانیم بسیاری از مکتب‌های انحرافی و مذاهب فاسد در عصر آن‌ها به وجود آمد و اختلاف در مسائلی مانند «حدوث و قدم قرآن» و «جبر و تفویض» و اختلافات «اشاعره و معتزله» در زمان آن‌ها بالا گرفت و به یقین بنی عباس به دنبال آن بودند تا مردم و حتی دانشمندان و علما و متفکران را به این مباحث سرگرم کنند و خودشان به حکومت ادامه دهند.

نمی‌گوییم «بنی امیه» مطلقاً دنبال این مسائل نمی‌رفتند، بلکه می‌گوئیم این گونه مباحث در آن زمان ظهور و بروزی همچون عصر «بنی عباس» نداشت.

→ به حرکت لشکر انبوه نیز گفته می‌شود و «زحوف» در جمله بالا اشاره شده به فتنه گرانی است که به صورت انبوه به مردم حمله می‌کنند.

۱. «نجوم» در این جا معنای مصدری دارد و به معنای آشکار شدن است.

بعضی از شارحان نیز احتمال داده‌اند که این بخش اشاره به فتنه «دجال» در آخر الزمان است که سبب گمراهی گروهی از مردم می‌شود؛ ولی با تعبیراتی که در کلام امام علیه السلام آمده است این احتمال بعید به نظر می‌رسد.

در ادامه بیان ویژگی‌های این فتنه، امام علیه السلام به شدت و فشار آن اشاره کرده، می‌فرماید: «آن کس که به مقابله با این فتنه برخیزد، پشتش را می‌شکند و کسی که برای فرونشاندنش تلاش کند، او را درهم می‌کوبد، و فتنه جویان در این میان همچون گورخران وحشی‌اند که یکدیگر را گاز می‌گیرند» (مَنْ أَشْرَفَ لَهَا فَصَمَتْهُ، وَ مَنْ سَعَى فِيهَا حَطَمَتْهُ؛ يَتَكَادِمُونَ^(۱) فِيهَا تَكَادِمَ الْحُمْرِ^(۲) فِي أَلْعَانَةِ!).

این تعبیر، تأکیدی است بر آن چه در بخش پیشین خطبه درباره فتنه اول ذکر شد که سردمداران فتنه‌ها در آغاز متحدند؛ ولی هنگامی که پیروز شدند برای حذف یکدیگر تلاش می‌کنند.

و درباره وضع دینی و اخلاقی مردم در آن زمان می‌فرماید: «رشته‌های سعادت و آیین الهی که محکم بود، سست و لرزان می‌شود و چهره واقعی امور ناپیدا می‌گردد، حکمت و دانش فروکش می‌کند و ستمگران به سخن در می‌آیند (و زمام کارها را به دست می‌گیرند) این فتنه (از شهرها به روستاها کشیده می‌شود و) بادیه نشینان را با ابزار خود می‌کوبد و با سینه خود آن‌ها را له می‌کند» (فَلِدِ أَضْطَرَبَ مَعْقُودُ الْجَبَلِ، وَ عَمِيَ وَجْهُ الْأَمْرِ. تَقْبِضُ فِيهَا الْحِكْمَةَ، وَ تَنْطِقُ فِيهَا الظُّلْمَةَ، وَ تَدُقُّ أَهْلَ الْبَدْرِ بِمِسْحَلِهَا^(۳)، وَ تَرَضُّهُمْ^(۴) بِكَلْكَلِهَا^(۵)).

۱. «یتکادمون» از ماده «کدم» (بر وزن شرم) به معنای گاز گرفتن است و «تکادم» آن است که دو حیوان به جان هم بیفتند و یکدیگر را گاز بگیرند.

۲. «حمر» جمع «حمار» در این جا به معنای گورخر است؛ به قرینه «عانه» که به معنای گله گورخران می‌باشد.

۳. «مسحل» از ماده «سحول» به معنای تیشه و «سوهان» و مانند آن است که چیزی را با آن می‌تراشند.

آری! هنگامی که صحنهٔ اجتماع از دانشمندان خالی شود، رشتهٔ سخن به دست ظالمان بی‌منطق می‌افتد و هر چه می‌خواهند می‌گویند و مردم مجبورند عملی کنند. فتنه به اندازه‌ای فراگیر می‌شود که آبادی‌های کوچک و دورترین نقاط را تسخیر می‌کند. و در ادامهٔ این سخن دربارهٔ خطرهای فوق‌العادهٔ این فتنه می‌فرماید: (وضع به گونه‌ای خواهد بود که) «افراد پیاده و تنها در غبار آن گم می‌شوند و گروه سواران در مسیر آن نابود می‌گردند!» **«بَضِيعٌ فِي غَبَارِهَا الْوُحْدَانُ، وَ يَهْلِكُ فِي طَرِيقِهَا الرُّكْبَانُ»**.
 اشاره به این که فتنه به اندازه‌ای عظیم و سنگین است که غبار آن برای نابود کردن مخالفان محدود کافی است و مخالفان کثیر و متشکل نیز هنگامی که در مسیر آن قرار گرفتند در هم کوبیده می‌شوند و هیچ کس را یارای مقابله با آن نیست.

بعضی از شارحان در تفسیر این جمله گفته‌اند: منظور از «وحدان» فضلا و دانشمندانند که به غبار شبهه‌ها گرفتار می‌شوند و حق را از دست می‌دهند و «رکبان» کنایه از گروه‌های نیرومند است که آن‌ها هم تاب مقاومت در برابر فتنه‌گران ندارند و از میان برداشته می‌شوند؛ ولی تفسیر اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد؛ چراکه «وحدان» اشاره به افراد تنها یا پیاده نظام است و «رکبان» به افراد قوی یا سواره نظام گفته می‌شود.

و در ادامه می‌فرماید: «این فتنه با تلخی‌ها و با شدت وارد می‌شود و خون‌های تازه می‌دوشد، علایم دین را خراب می‌کند و رشته‌های یقین را از هم می‌گسلد، (به گونه‌ای که) عاقلان از آن می‌گریزند و پلیدان، تدبیر آن را به دست می‌گیرند!» **«تَرِدُ بِمَرِّ الْقَضَاءِ، وَ تَخْلُبُ عَيْطُ^(۶) الدَّمَاءِ، وَ تَتَلَمَّ مَنَارَ الدِّينِ، وَ تَنْقُضُ عَقْدَ الْيَقِينِ. يَهْرُبُ مِنْهَا الْأَكْبَاسُ، وَ يُدَبِّرُهَا الْأَزْجَاسُ»**.

آری! هنگامی که هوشمندان و دانشمندان از صحنهٔ اجتماع کنار زده شوند و ناپاکان،

→ ۴. «ترض» از «رَضٌ» به معنای کوبیدن و نرم کردن است.

۵. «کلکل» به معنای سینه است.

۶. «عَيْطٌ» از مادهٔ «عَيْطٌ» (بر وزن خبط) به معنای سر بریدن حیوان است و دم عیبط به خون تازه می‌گویند که از بدن انسان یا حیوان جاری می‌شود.

زمام امور را به دست گیرند، رشته‌های ایمان و یقین گسسته می‌شود و جان و مال و نوامیس مردم به خطر می‌افتد.

سرانجام، امام علیه السلام در بیان آخرین ویژگی‌های این فتنه عظیم چنین می‌فرماید: «فتنه‌ای است بسیار پر رعد و برق و هر انسانی را به مشقت می‌اندازد؛ پیوندهای خویشاوندی در آن قطع می‌گردد و به خاطر آن از اسلام جدایی حاصل می‌شود (آن فتنه چنان شدید است که) سالم‌های آن بیمار و کوچ کنندگانش مقیمند» (مِرْعَادٌ مِبْرَاقٌ^۱)، كَاشِفَةٌ عَنِ سَاقٍ! تُقَطِّعُ فِيهَا الْأَرْحَامَ، وَيُنْفِرُقُ عَلَيْهَا الْإِسْلَامَ! بَرِيئَهَا سَقِيمٌ، وَ ظَاعِنُهَا مُقِيمٌ!.

توصیف به «پر رعد و برق» کنایه از شدت وحشتناک بودن این فتنه است؛ چرا که این تعبیر، غالباً به همین معنا به کار می‌رود؛ ولی بعضی از شارحان آن را اشاره به صدای ضربات شمشیرها و برق آن‌ها دانسته‌اند؛ اما معنای اول مناسب‌تر است.

تعبیر به «کاشفه عن ساق» (ساق پا را برهنه می‌کند) کنایه از شدت مشقت آن است، زیرا هنگامی که انسان می‌خواهد کار پرمشقتی را انجام دهد آستین‌ها و پاچه‌ها را بالا می‌زند و دامن‌ها را به کمر می‌بندد.

تعبیر به «قطع رحم» اشاره به این است که سردمداران فتنه نه برادر می‌شناسند، نه پدر و نه مادر؛ هر کس بر خلاف خواسته‌های نامشروع آن‌ها گام بردارد از دم شمشیر می‌گذرانند و طبیعی است که در چنین شرایطی تعلیمات اسلام به کلی کنار می‌رود.

تعبیر «بریها سقیم و ظاعنها مقیم» که اشاره به این است که حتی کسانی که فکر می‌کنند از آسیب‌های این فتنه برکنارند باز هم گوشه‌ای از دامانشان را می‌گیرند و آن‌ها که گمان می‌کنند می‌توانند از آن فرار کنند باز در آن می‌افتند، فتنه‌ای است فراگیر که کمتر کسی از آن رهایی می‌یابد.

۱. «مرعاد» از ماده «رعد» به معنای شیء پر سر و صدا است و «میراق» از ماده «برق» به معنای شیء «مِراق» و خیره کننده است.

بخش چهارم

بَيْنَ قَتِيلٍ مَطْلُولٍ، وَ خَائِفٍ مُسْتَجِيرٍ، يَخْتَلُونَ بِعَقْدِ الْإِيمَانِ وَ بِغُرُورِ
الْإِيمَانِ؛ فَلَا تَكُونُوا أَنْصَابَ الْفِتَنِ، وَ أَعْلَامَ الْبِدَعِ؛ وَ الزَّمُوا مَا عَقَدَ عَلَيْهِ حَبْلُ
الْجَمَاعَةِ، وَ بُنِيَتْ عَلَيْهِ أَرْكَانُ الطَّاعَةِ؛ وَ أَقْدَمُوا عَلَى اللَّهِ مَظْلُومِينَ، وَ لَا
تَقْدَمُوا عَلَيْهِ ظَالِمِينَ؛ وَ اتَّقُوا مَدَارِجَ الشَّيْطَانِ وَ مَهَابِطَ الْعُدْوَانِ؛ وَ لَا تَدْخُلُوا
بُطُونَكُمْ لَعَقِ الْحَرَامِ، فَإِنَّكُمْ بَعَيْنِ مَنْ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ الْمَعْصِيَةَ، وَ سَهْلَ لَكُمْ
سُبُلَ الطَّاعَةِ.

ترجمه:

مردم (در آن زمان) یا کشته می شوند و خونشان به هدر می رود، و یا ترسان هستند (و به گوشه ای پناه می برند) و طالب امانند. فتنه گران با سوگندها و تظاهر به ایمان مردم را فریب می دهند. در چنین شرایطی سعی کنید شما پرچم های فتنه و نشانه های بدعت نباشید، و از آن چه پیوند جماعت به آن گره خورده و ارکان اطاعت بر آن نباشد، جدا نشوید. مظلوم بر خداوند وارد شوید و ظالم وارد نشوید. از گام نهادن در راه های شیطان و سرایشی های ظلم و عدوان بپرهیزید. لقمه های حرام هر چند اندک باشد، وارد شکم خود نسازید؛ چرا که شما زیر نظر کسی هستید که گناه را بر شما حرام کرده و راه های اطاعت را برای شما آسان ساخته است.

شرح و تفسیر

وظیفه شما در این فتنه

بعضی از شارحان نهج البلاغه چنین پنداشته‌اند که این بخش از خطبه، ارتباط خاصی با بخش‌های سابق خطبه ندارد و مرحوم سید رضی طبق روش گزینشی خود آن را انتخاب کرده و قسمت‌هایی را که قبل از آن بوده ذکر نکرده است؛ در حالی که رابطه نزدیکی میان این بخش و بخش‌های گذشته دیده می‌شود، زیرا در بخش‌های پیشین، ویژگی‌های فتنه‌هایی که در برابر مردم در آینده وجود داشته است، بیان شده و در این بخش، نتیجه آن فتنه‌ها و سپس وظیفه مردم در برابر آن بیان می‌شود.

نخست می‌گوید: «مردم (در آن زمان) پاکشته می‌شوند و خونشان به هدر می‌رود و یا ترسان هستند (و به گوشه‌ای پناه می‌برند) و طالب امانند» *«تَيْنَ فَيْتِلِ مَطْلُولٍ^(۱)، وَ حَائِفِ مُسْتَجِيرٍ»*.

و در ادامه این سخن می‌افزاید: «فتنه‌گران مردم را با سوگندها و تظاهر به ایمان فریب می‌دهند» *«يَخْتَلُونَ^(۲) بِعَقْدِ الْإِيمَانِ وَ بَعْرُورِ الْإِيمَانِ»*.

آری! فتنه‌گر برای پیشبرد اهداف شیطانی خود از هر وسیله‌ای استفاده می‌کند، کشتن و در هم کوبیدن و در صورت لزوم، تظاهر به ایمان کردن و امان نامه برای افراد نوشتن و بعد همه را به دست فراموشی سپردن.

سپس امام علیه السلام به بخشی از وظایف مردم در این فتنه‌ها و آشوب‌های سخت اشاره کرده و دستورات پنجگانه‌ای برای پیروان حق بیان می‌کنند. نخست می‌فرماید: «سعی کنید شما پرچم‌های فتنه‌ها و نشانه‌های بدعت نباشید» *«فَلَا تَكُونُوا أَنْصَابَ الْفِتَنِ، وَ*

۱. «مطلول» کسی است که خون او به هدر رفته است و از ماده «طل» (بر وزن حل) به معنای به هدر رفتن خون است.

۲. «یختلون» یعنی خدعه و نیرنگ می‌زنند و از ماده «ختل» (بر وزن قتل) به معنای نیرنگ زدن است.

أَعْلَامَ الْبِدْعِ).

اشاره به این که با سردمداران فتنه‌ها و بدعت‌ها همکاری نکنید و خود را از این معرکه‌های خطرناک کنار بکشید. و در **دومین** دستور می‌افزاید: «از آن چه پیوند جماعت (و جامعه اسلامی) به آن گره خورده و ارکان اطاعت بر آن نباشد، جدا شوید» (**وَأَلْزَمُوا مَا عُقِدَ عَلَيْهِ حَبْلُ الْجَمَاعَةِ، وَبَيَّنَّتْ عَلَيْهِ أَزْكَانُ الطَّاعَةِ**).

اشاره به این که تا می‌توانید قوانین و دستورات الهی را که ضامن بقای جامعه اسلامی و اطاعت پروردگار است، حتی درگیر و دار فتنه‌ها تا آن جا که می‌توانید محترم بشمرید؛ چرا که اگر راه نجاتی از فتنه باشد پیروی از این دستورات است. این سخن مخصوصاً برنامه‌هایی همچون جمعه و جماعت و حج و کمک به محرومان و ستمدیدگان را شامل می‌شود؛ چرا که حفظ آن‌ها سبب نجات از فتنه‌هاست.

در **سومین** دستور می‌فرماید: «مظلوم بر خداوند وارد شوید و ظالم وارد نشوید» (**وَأَنْدَمُوا عَلَى اللَّهِ مَظْلُومِينَ، وَلَا تَقْدَمُوا عَلَيْهِ ظَالِمِينَ**).

مفهوم این سخن آن نیست که تن به ظلم بدهید و تسلیم ظالم شوید؛ زیرا این کار از نظر اسلام ممنوع و نوعی کمک به ظالم و اعانت بر اثم است؛ بلکه منظور آن است که اگر بر سر دو راهی قرار گرفتید که یا حقوق مردم را ببرید یا حق شما را ببرند، ترجیح دهید که از حق خود بگذرید تا به ظلم بر دیگران آلوده نشوید. با توجه به قاعدهٔ تقدیم **اهم بر مهم** این کار یک برنامهٔ عادلانه و خداپسندانه است.

و در **چهارمین** دستور می‌افزاید: «از گام نهادن در راه‌های شیطان و سراشیبی‌های ظلم و عدوان بپرهیزید!» (**وَأَتَّقُوا مَدَارِجَ الشَّيْطَانِ وَ مَهَابِطَ الْعُدْوَانِ**).

اشاره به این که به منطقه خطر (ظلم و فساد) نزدیک نشوید؛ چرا که لغزشگاه انسان است. تعبیر به «مدارج» (پله‌ها) و «مهابط» (سراشیبی‌ها) اشاره به نکتهٔ لطیفی است؛ یعنی شیطان، انسان را از پله‌های طغیان بالا می‌برد و هنگامی که به اوج رسید او را به پایین پرتاب می‌کند و گاه به کنار دره‌های گناه می‌کشاند تا پایشان بلغزد و در اعماق کبابیر

سقوط کنند.

در پنجمین و آخرین دستور می‌افزاید: «لقمه‌های حرام را هر چند اندک باشد وارد شکم خود نسازید؛ چرا که شما در معرض نگاه کسی هستید که گناه را بر شما حرام کرده و راه‌های اطاعت را برای شما آسان ساخته است» (وَلَا تَدْخُلُوا بُطُونَكُمْ لَعَقًا^(۱) الْحَرَامِ، فَإِنَّكُمْ بَعَيْنٍ مِّنْ حَرَمٍ عَلَيْكُمْ أَلْمَعْصِيَةِ، وَ سَهْلٌ لَّكُمْ سَبِيلُ الطَّاعَةِ).

بی شک، به هنگام سلطهٔ ظالمان و بروز فتنه‌ها اموال حرام در دست مردم زیاد می‌شود و استفاده از آن آثار بسیار شومی در وجود انسان دارد؛ قلب راتاریک و انسان را از خدا دور می‌سازد و در مسیر شیطان قرار می‌دهد. امام علیه السلام در این زمینه هشدار می‌دهد و در ضمن می‌فرماید: هیچ‌گاه راه طاعت و کسب حلال به روی شما بسته نمی‌شود؛ زیرا در هر شرایطی خداوند طرقی برای نجات از معاصی و روی آوردن به طاعت الهی به روی مردم گشوده است.

به گفته نویسندهٔ معروف «معنیه» بهترین تفسیر برای این جمله و ما بعد آن، همان سخنی است که در خطبهٔ ۱۱۴ گذشت که می‌فرمود: إِنَّ الَّذِي أَمَرْتُمْ بِهِ أَوْسَعُ مِنَ الَّذِي نَهَيْتُمْ عَنْهُ. وَ مَا أَجَلٌ لَّكُمْ أَكْثَرُ مِمَّا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ. فَذَرُّوا مَا قَلَّ لِمَا كَثُرَ، وَ مَا ضَاقَ لِمَا اتَّسَعَ؛ آن چه به آن مأمور شده‌اید گسترده‌تر است از آن چه نهی شده‌اید و آن چه بر شما حلال شده بیش از آن است که حرام گردید؛ بنابراین کم را به سبب زیاد ترک گویند و محدودتر را به خاطر گسترده‌ترها سازید».



۱. «لَعَقًا» جمع در «لَعَقَهُ» به معنای چیز کم است، به اندازه‌ای که قاشق یا انگشت می‌تواند از یک مادهٔ غذایی بردارد.

وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فی صفات الله جل جلاله، و صفات أئمة الدين

از خطبه‌های امام علیه السلام است که درباره صفات خداوند و اوصاف پیشوایان دین ایراد فرموده است.

خطبه در یک نگاه

این خطبه به طور کلی از سه بخش تشکیل شده است: در بخش اول، امام علیه السلام به نکات مهمی درباره صفات خداوند اشاره می‌کند که به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه مانند آن در هیچ کتابی دیده نشده است و فراتر از مطالبی است که فلاسفه و حکیمان و عرفا درباره صفات خدا گفته‌اند.

۱. سند خطبه:

این خطبه را امام، زمانی ایراد فرمود که خلافت ظاهری به او رسید. این سخنی است که ابن ابی الحدید دارد و نشان می‌دهد که در جای دیگری غیر از نهج البلاغه دیده است؛ زیرا نهج البلاغه اشاره به این مطلب ندارد. مرحوم «کلینی» نیز بخش‌هایی از آن را در جلد اول «اصول کافی» نقل کرده است. «آمدی» نیز در «عمر الحکم» به قسمت‌هایی از آن اشاره می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۳۴۴).

و در بخش دوم به موقعیت پیشوایان دینی و امامان هدایت اشاره می‌کند و مقام آن‌ها را در پیشگاه حق و موقعیتشان را در جامعه انسانی، بیان می‌فرماید.

در بخش سوم از نعمت بزرگ الهی یعنی اسلام و قرآن سخن می‌گوید، و نکات جالبی درباره این کتاب آسمانی ذکر می‌کند تا مردم قدرش را بدانند و از این منبع فیض پروردگار بیشتر بهره گیرند.



بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ الدَّالُّ عَلَى وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ، وَ بِمُحَدِّثِ خَلْقِهِ عَلَى أَرْزَلِيَّتِهِ؛ وَ بِأَشْتِبَاهِهِمْ عَلَى أَنْ لَا شَبَهَ لَهُ. لَا تَسْتَلِمُهُ الْمَشَاعِرُ، وَ لَا تَحْجِبُهُ السَّوَاتِرُ، لِإِفْتِرَاقِ الصَّانِعِ وَالْمَصْنُوعِ، وَالْحَادِّ وَالْمَحْدُودِ، وَ الرَّبِّ وَالْمَرْبُوبِ؛ الْأَحَدِ بِلَا تَأْوِيلِ عَدَدٍ، وَالْخَالِقِ لَا بِمَعْنَى حَرَكَةٍ وَ نَصَبٍ، وَ السَّمِيعِ لَا بِأَدَاةٍ، وَالْبَصِيرِ لَا بِتَفْرِيقِ آلَةٍ، وَالشَّاهِدِ لَا بِمُمَاسَّةٍ، وَ الْبَاطِنِ لَا بِتَرَاجِي مَسَافَةٍ، وَ الظَّاهِرِ لَا بِرُؤْيِيَةٍ، وَ الْبَاطِنِ لَا بِلَطَافَةٍ. بَانَ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالْقَهْرِ لَهَا، وَ الْقُدْرَةَ عَلَيْهَا، وَ بَانَ الْأَشْيَاءُ مِنْهُ بِالْخُضُوعِ لَهُ، وَ الرَّجُوعِ إِلَيْهِ. مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ حَدَّهُ، وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ، وَ مَنْ عَدَّهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَرْزَلَهُ، وَ مَنْ قَالَ: «كَيْفَ» فَقَدْ أَسْتَوْصَفَهُ، وَ مَنْ قَالَ: «أَيْنَ» فَقَدْ حَيَّرَهُ. عَالِمٌ إِذْ لَا مَعْلُومٌ، وَ رَبٌّ إِذْ لَا مَرْبُوبٌ، وَ قَادِرٌ إِذْ لَا مَقْدُورٌ.

ترجمه:

ستایش، مخصوص خداوندی است که با آفرینش مخلوقات همگان را به وجود خود رهنمون شده است و به حدوث آن‌ها ازلیت خود را نشان داده و با شباهت داشتن آن‌ها به یکدیگر روشن می‌سازد که شبیه و نظیری ندارد؛ عقل‌ها به کنه ذاتش نرسد و حجاب‌ها وجودش را مستور نسازد؛ چرا که خالق و مخلوق با هم فرق دارند و محدود کننده و محدود شونده و پرورش دهنده و پرورده شده با هم متفاوتند. یگانه است؛ ولی نه به معنای وحدت عددی (بلکه به این معنا که شبیه و نظیر ندارد) و خالق و آفریننده است؛

اما نه به این معنا که حرکت و رنج و تعب در این راه متحمل شود. شنواست؛ بی آن که از ابزار شنوایی استفاده کند و بیناست ولی نه از طریق باز و بسته کردن پلک‌ها. در همه جا حاضر است؛ نه این که با اشیا مماس باشد و از همه چیز جداست؛ بی آن که مسافتی میان او و موجودات باشد. آشکار است؛ نه با دید چشم‌ها و پنهان است نه به سبب کوچکی و لطافت. با سلطه و قدرتش، از همه اشیا جداست و همه آنها از او جدا هستند؛ چرا که در برابر او خاضع و بازگشتشان به سوی اوست. آن کس که او را (با صفات مخلوقات) وصف کند، محدودش ساخته و کسی که برای او حدی قائل شود، او را به شمارش درآورده و آن کس که او را به شمارش درآورد از لیتش را انکار کرده و آن کس که بپرسد: چگونه است؟ وصفش نموده و آن کس که بگوید: کجاست؟ مکانی برای او قائل شده. او عالم بود، در آن هنگام که معلومی وجود نداشت و پروردگار بود آن زمان که پرورده‌ای نبود و قادر و توانا بود آن زمان که مقدوری وجود نداشت.

شرح و تفسیر

گوشده‌ای از صفات جمال و جلال خدا

همان‌گونه که در بخش مصادر خطبه گفته شد، این خطبه را امام علیه السلام هنگامی ایراد کرد که مردم عثمان را به علت ناراحتی‌هایی که از او و اطرافیان‌ش داشتند، کشتند و به دنبال آن با امام علی علیه السلام بیعت نمودند.

در آغاز خطبه به معرفه الله و بیان صفات جمال و جلال خدا می‌پردازد، چرا که ریشه تمام خوشبختی‌ها و اصلاحات فردی و اجتماعی، معرفت او است. هیجده وصف از اوصاف الهی را در قالب عباراتی کوتاه و پرمعنا و روشن بیان می‌فرماید که فلاسفه و متکلمان در پیچ و خم آن مانده‌اند.

نخست می‌فرماید: «ستایش، مخصوص خداوندی است که با آفرینش مخلوقات، همگان را به وجود خود رهنمون شده است» (أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الدَّالِّ عَلَى رُجُودِهِ بِخَلْقِهِ).

آری! هنگامی که عجایب آفرینش را مطالعه کنیم و اسرار و نظامات و شگفتی‌های خلقت زمین و آسمان، یا حیوان و انسان را بررسی نماییم به خوبی می‌فهمیم که این همه آثار بدیع، زائیده طبیعت کور و کر نیست؛ بلکه در پشت این دستگاه حکیمی قادر و عالمی مدبر قرار دارد، و این همان برهان نظم است که در قرآن مجید و روایات اسلامی به عنوان روشن‌ترین دلیل خداشناسی به آن اشاره شده است.

در **دومین** وصف می‌فرماید: «به وسیله حدوث آن‌ها، ازلیت خود را نشان داده» (و بِمُخَدِّثِ خَلْقِهِ عَلَيَّ أَرْلَيْتِهِ).

این در واقع اشاره به برهان **وجوب و امکان** است؛ زیرا سلسله مخلوقات، که پشت سر هم لباس وجود به تن می‌پوشند، نمی‌تواند تا بی نهایت ادامه یابد و هر حادثی مخلوق حادث دیگر باشد؛ زیرا بی نهایت معلول، سرانجام نیاز به علتی دارند که ازلی باشد و بی‌نیاز از خالق و به تعبیر دیگر واجب الوجود باشد.

در **سومین** وصف می‌فرماید: «و با شباهت داشتن مخلوقات به یکدیگر، نشان داد که شبیه و نظیری ندارد» (وَبِأَشْبَاهِهِمْ عَلَيَّ أَنْ لَا شَبَّهَ لَهُ).

چگونه شباهت مخلوقات به یکدیگر دلیل بر این است که خداوند شبیه ندارد؟ پاسخ، آن است که این شباهت، دلیل بر ترکیب آن‌هاست؛ زیرا قدر مشترکی دارند از قبیل زمان و مکان و بعضی از اشکال و عوارض ظاهری؛ و جهات مختلفی دارند که آن‌ها را از هم متمایز می‌کند؛ بنابراین هر موجودی مرکب است از **ماهه الاشتراک و ماهه الامتیاز** (جهات مشترکه و جهات مختلفه) و طبیعی است که چنین موجوداتی که مرکبند، نیازمندند (نیازمند به اجزای خود و به کسی که آن‌ها را با هم ترکیب کند) و از این جا می‌فهمیم که خداوند، شبیه و نظیری ندارد و گرنه ترکیب و احتیاج در ذات پاک او پیدا می‌شد.

در بیان **چهارمین و پنجمین** وصف می‌فرماید: «عقل‌ها به کنه ذاتش نرسد و پرده‌ها وجودش را مستور نسازد، چرا که خالق و مخلوق با هم فرق دارند و محدود کننده و

محدود شوند، و پرورش دهنده و پرورده شده با هم متفاوتند» (لَا تَسْتَلِمُهُ^(۱) الْمَشَاعِرُ، وَلَا تَخْجُبُهُ السَّوَابِرُ، لِإِنْفِرَاقِ الصَّانِعِ وَالْمَصْنُوعِ، وَالْحَادِّ وَالْمَخْدُودِ، وَالرَّبِّ وَالْمَرْبُوبِ).

اما این که: مشاعر انسان اعم از حواس ظاهر و باطن و عقل و خرد به کنه ذات او نمی‌رسد، دلیلش روشن است؛ زیرا او وجودی است نامحدود و غیر متناهی از هر جهت؛ و عقول انسانی محدود از هر جهت؛ و نامحدود هرگز در محدود نمی‌گنجد. از سوی دیگر آن قدر آثار وجود مقدس او عالم را پر کرده که هیچ پرده‌ای نمی‌تواند او را بپوشاند. کنه ذاتش بر همه کس پنهان و آثارش در همه جا پیدا.

جمله «لافتراق الصانع...» دلیلی است بر پنهان بودن ذات پاک او و آشکار بودن آثارش؛ زیرا خالق و مخلوق و حاد و محدود و رب و مربوب با هم متفاوتند. مصنوع که ممکن الوجود است نمی‌تواند صانع را که واجب الوجود است درک کند و آفریدگان که محدودند نمی‌توانند آفریدگار را که نامحدود است دریابند و موجودات که تحت ربوبیت خداوندند، رب و پروردگار خویش را آن‌گونه که هست درک نمی‌کنند.

این احتمال نیز از سوی جمعی از شارحان نهج البلاغه داده شده که این استدلال‌ها برای تمام صفاتی است که قبلاً ذکر شد، ولی تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

در بیان ششمین و هفتمین صفات او می‌فرماید: «یگانه است؛ ولی نه معنای وحدت عددی (بلکه به این معنا که شبیه و نظیر ندارد) و خالق و آفریننده است؛ اما نه به این معنا که حرکت و رنج و تعب در این راه متحمل می‌شود» (أَلَا أَحَدٌ بِلَا تَأْوِيلٍ عَدَدٍ، وَالْخَالِقِ لَا بِمَعْنَى حَرَكَةٍ وَنَصَبٍ^(۲)).

هنگامی که می‌گوییم خداوند واحد است، بعضی تصور می‌کنند مفهومش این است که او یکی است و دو نیست؛ در حالی که اشتباه است؛ زیرا مفهوم این سخن آن است که

۱. «لا تستلمه» از ماده «استلام» به معنای تماس پیدا کردن با چیزی است.

۲. «نصب» به معنای خستگی و درد و رنج است.

دومی برای او تصور می‌شود اما وجود ندارد؛ حل آن که برای ذات خداوند دومی تصور نمی‌شود. مگر ذاتی که از هر جهت نامحدود است تعدد در آن تصور می‌شود؟ اگر تعددی تصور شود مفهومی این است که هر دو محدودند. بنابراین توحید ذات پروردگار به معنای وحدت عددی نیست؛ بلکه به معنای یکتایی از نظر شبیه و مانند است؛ نه در ذهن و نه در خارج.

و هنگامی که می‌گوییم او خالق و آفریننده است، ممکن است این توهم برای بعضی پیدا شود که او برای خلقت موجودات آستین بالا می‌زند و از این جا به آن جا می‌رود و زحمت می‌کشد تا به مقصود خود برسد؛ آن گونه که ما در مورد مصنوعات خود انجام می‌دهیم؛ نه، او چنان است که وقتی اراده کند موجودی کوچک یا جهانی عظیم ایجاد شود، فرمان می‌دهد: «موجود باش» آن هم فوراً موجود می‌شود، ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (۱)

سپس هشتمین و نهمین وصف را چنین بیان می‌کند، «او شنواست؛ ولی نه با استفاده از ابزار شنوایی و بیناست؛ نه به وسیله باز و بسته کردن پلک‌ها» (و السَّمِيعِ لَا بِأَدَاةٍ، وَالْبَصِيرِ لَا بِتَفْرِيقِ آلَةٍ).

این توضیحات امام علیه السلام به علت این است که وقتی از بینایی و شنوایی و صفات دیگری همانند آن‌ها به میان می‌آید، فوراً ذهن ما متوجه بینایی و شنوایی خودمان می‌شود که با ابزار و آلاتی مانند گوش و کَره چشم با آن ساختمان‌های مخصوصشان می‌شنود، در حالی که بینایی و شنوایی او با آلات و ابزار ممکن نیست؛ بلکه با حضور ذاتش در همه جا و در ظاهر و باطن همه اشیاست.

تعبیر «لا تفریق آله» ممکن است اشاره به این نکته باشد که انسان برای دیدن یک منظره کامل - مثلاً از یک خانه - باید چشم خود را متوجه نقاط مختلف آن خانه کند؛ بالا و پایین و شرق و غرب آن را ببیند و عکس‌های متعددی از آن به مغز مخابره شود و مغز

آن‌ها را در کنار هم بچینند و ترسیم کاملی از آن خانه درست کنند؛ بنابراین، کار اول چشم‌تصویرهای جداگانه برداشتن و کار دوم را که مغز انجام می‌دهد ترکیب آن‌ها با یکدیگر است.

در مورد مشاهده یک حرکت - مثلاً حرکت یک انسان باز همین کار انجام می‌شود که دقیقاً شبیه فیلمبرداری معمولی، چشم، از شکل و هیئت آن انسان در هر لحظه عکسی بر می‌دارد و به مغز مخابره می‌کند. هنگامی که این عکس‌ها در کنار هم چیده شود صحنه حرکت تجسم می‌شود.

در بیان دهمین و یازدهمین وصف چنین می‌فرماید: «او در همه جا حاضر است؛ نه این که با اشیا تماس باشد و از همه چیز جداست؛ بی آن که مسافتی بین او و موجودات باشد» (وَالشَّاهِدِ لَا بِمَمَّاسَةٍ، وَ الْبَائِنِ لَا بِتَرَاخِي مَسَافَةٍ).

اشاره به این که حضور خداوند در همه جا نه به معنای حضور مکانی است که تماس با اشیا داشته باشد؛ بلکه حضور او به معنای احاطه وجودی او به همه چیز است؛ و جدایی او از اشیا نه به معنای فاصله مکانی یا زمانی است؛ بلکه به این معناست که ذات او در غایت کمال و غیر او در نهایت نقصان است.

ممکن است تصور شود که این صفات و صفاتی که بعد از آن می‌آید با هم متناقض است. نزدیک بودن و دور بودن، حاضر بودن و جدا بودن، ظاهر بودن و باطن بودن، از صفاتی است که در اندیشه ما با هم جمع نمی‌شود. درست است؛ مطلب همین‌گونه است؛ ولی در آن هنگام که این صفات درباره مخلوقات به کار رود که همه از نظر زمان و مکان و جهات مختلف محدودند؛ اما هنگامی که سخن از ذات بی‌نهایت خداوند به میان می‌آید این اوصاف به ظاهر متضاد در او جمع می‌شود، با این که در همه جا حضور دارد (یعنی احاطه علمی به همه چیز دارد) حضور مکانی در هیچ جا ندارد؛ زیرا جسم نیست که مکان بخواهد.

سپس امام علیه السلام به بیان دوازدهمین و سیزدهمین وصف پرداخته، می‌فرماید:

«آشکار است؛ نه با دید چشم‌ها، پنهان است نه به سبب کوچکی و لطافت» (وَ الظَّاهِرِ لَا بُرُؤِيَّةٍ، وَالْبَاطِنِ لَا بِلَطَافَةٍ).

آری! او از همه چیز آشکارتر است؛ چرا که آثار او سراسر جهان را پر کرده و جهان پرتوی از صفات جمال و جلال اوست، و او پنهان است، نه مانند اشیا کوچک و بسیار لطیف مانند هوا، بلکه به این معنا که به کنه ذاتش خرد پی نمی‌برد.

آن‌گاه چهاردهمین وصف از اوصاف، او را چنین بیان می‌فرماید: «با سلطه و قدرت از همه موجودات جداست و همه موجودات برای خضوع در برابر او و بازگشتشان به سوی او از او جدايند» (بَانَ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالْقَهْرِ لَهَا، وَالْقَدْرَةَ عَلَيْهَا، وَ بَانَتِ الْأَشْيَاءُ مِنْهُ بِالْخُضُوعِ لَهُ، وَالرُّجُوعِ إِلَيْهِ).

اشاره به این که اگر می‌گوییم خدا از همه چیز جداست، نه به این معنا است که او از ما دور است؛ بلکه به مقتضای دلایل قطعی فلسفی و صریح آیه قرآن از ما به ما نزدیکتر است، «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ ما به انسان از رگ گردن او نزدیک‌تریم.^(۱) بلکه به این معناست که قدرت و قاهریت او بر همه چیز سایه افکنده. ما کجا و او کجا؟ «چه نسبت، خاک را با اوج افلاک؟» و همچنین جدایی اشیا از او که مفهومش خضوع همه چیز در برابر اراده و فرمان اوست.

در بیان پانزدهمین وصف چنین می‌فرماید: (ذات او قابل وصف نیست؛ چرا که) «آن کس که او را با صفات مخلوقات) وصف کند محدودش ساخته و کسی که برای او حدی تعیین کند، او را به شمارش درآورده و کسی او را به شمارش درآورد، از لیتش را انکار کرده و آن کس که بپرسد: چگونه است؟ وصفش کرده و آن کس که بگوید: کجاست؟ مکانی برای او قائل شده» (مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ حَدَّهُ، وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ، وَ مَنْ عَدَّهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَرْزَلَهُ، وَ مَنْ قَالَ: «كَيْفَ» فَقَدْ اسْتَوْصَفَهُ، وَ مَنْ قَالَ: «أَيْنَ» فَقَدْ حَيَّرَهُ»^(۲)).

۱. ق. آیه ۱۶.

۲. «حیره» از ماده «حیر» به معنای مکان گرفته شده است.

توضیح این سخن این که: ما آفریده شدگان که در جهان ممکنات به سر می‌بریم، همه چیز را با خود مقایسه می‌کنیم و در بسیاری از مواقع، خدا را با صفات ناقص و محدود خود وصف می‌کنیم و اوصافی همچون اوصاف ممکنات برای او قائل می‌شویم و این دره خطرناک تشبیه است که ما را در آیات و روایات از آن بر حذر داشته‌اند؛ به همین جهت امام علیه السلام می‌فرماید: کسی که او را به این صفات وصف کند او را همچون ممکنات محدود دانسته و کسی که حدی برای او قائل شود، به یقین شبیه و مانند‌ی نیز برای او تصور می‌کند و بنابراین او را در قالب اعدادی می‌آورد و کسی که او را در قالب اعداد آورد، از لیت و ابدیت او را انکار نموده است؛ چرا که این دو وصف از نامحدود بودن ذات پاک او سرچشمه می‌گیرد.

همچنین کسی که از چگونگی ذات او سؤال کند، اوصاف مخلوقات را برای او قائل شده و آن کس که از مکان یا زمان او بپرسد، او را همچون اجسام در محدوده‌ی زمان و مکان فرض کرده است.

از شب و روزم چه می‌پرسی که من با یارِ خویش

در مکانی زندگی دارم که صبح و شام نیست!

اَوَّلُ وَاخِرُ نَدَارِدُ دَاوَسْتَانَ عَاشِقِي

کآنچه را آغاز نبود همچنین انجام نیست

ممکن است کسانی وصف یاد شده را در قوه‌ی سه وصف از اوصاف سلبیه خداوند بدانند:

عدم محدودیت، نفی کیفیت و نفی مکان برای ذات پاک خدا و سرانجام امام علیه السلام اوصاف شافزدهم، هفدهم و هیجدهم را به این صورت بیان می‌فرماید: «او عالم بود در آن هنگام که معلومی وجود نداشت. پروردگار بوده آن زمان که پرورده‌ای نبود. و قادر و توانا بود آن زمان که مقدوری نبود!» (عَالِمٌ إِذْ لَا مَعْلُومٌ، وَ رَبٌّ إِذْ لَا مَرْيُوبٌ، وَ قَادِرٌ إِذْ لَا مَقْدُورٌ).

اما این که خداوند پیش از این که معلومی وجود داشته باشد عالم بوده است، به این

دلیل است که او عالم به ذاتش بوده و ذات او سرچشمه همه موجودات است؛ پس علم به ذات، در واقع علم به همه موجوداتی است که به تدریج در عالم، لباس وجود می‌پوشند. و اما این که قبل از وجود موجودات، او پروردگار بوده، به دلیل آن است که قدرت به ربوبیت و پرورش موجودات عین ذات پاک اوست؛ درست مثل این که می‌گوییم فلان کس مدیر و مدبر است، در حالی که هنوز اداره و تدبیر تشکیلاتی بر عهده نگرفته است. همچنین اگر می‌گوییم او قادر است قبل از این که مقدوری وجود داشته باشد به دلیل این است که قدرتش عین ذات اوست؛ همان‌گونه که می‌گوییم: فلان کس توان انجام دادن چنین کاری را دارد، در حالی که هنوز انجام نداده است.

کوتاه سخن این که صفاتی همچون علم و قدرت و تمام صفات ثبوتیه، عین ذات اوست؛ بنابراین او همه چیز بود، پیش از این که چیزی وجود داشته باشد؛ و اگر درست بنگریم او الآن هم همه چیز است و دیگران هیچ!



این صفحه سفید می باشد

بخش دوم

منها: قَدْ طَلَعَ طَالِعٌ، وَ لَمَعَ لَامِعٌ، وَ لَاحَ لَائِحٌ، وَ اَعْتَدَلَ مَائِلٌ؛ وَ اسْتَبَدَلَ اَللَّهُ بِقَوْمٍ قَوْمًا، وَ بِيَوْمٍ يَوْمًا؛ وَ اسْتَنْظَرْنَا اَلْغَيْرَ اَنْتِظَارَ اَلْمُجْدِبِ اَلْمَطَرِ. وَ اِنَّمَا اَلْاَيْمَةُ قَوْمًا اَللَّهُ عَلَي خَلْقِهِ، وَ عَرَفَاؤُهُ عَلَي عِبَادِهِ؛ وَ لَا يَدْخُلُ اَلْجَنَّةَ اِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَ عَرَفُوهُ. وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ اِلَّا مَنْ اُنْكُرَهُمْ وَ اُنْكُرُوهُ. اِنَّ اَللَّهَ تَعَالَى حَصَّكُمْ بِاَلْاِسْلَامِ، وَ اسْتَخْلَصَكُمْ لَهُ، وَ ذَلِكَ لِاَنَّهُ اَسْمُ سَلَامَةٍ، وَ جَمَاعُ كَرَامَةٍ. اَصْطَفَى اَللَّهُ تَعَالَى مِنْهُجَهُ، وَ بَيَّنَّ حُجَجَهُ، مِنْ ظَاهِرِ عِلْمٍ، وَ بَاطِنِ حِكْمٍ. لَا تَفْنَى عَرَائِبُهُ، وَ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبُهُ. فِيهِ مَرَايِعُ النِّعَمِ، وَ مَصَابِيحُ الظُّلْمِ، لَا تُفْتَحُ اَلْخَيْرَاتُ اِلَّا بِمَفَاتِيحِهِ، وَ لَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ اِلَّا بِمَصَابِيحِهِ. قَدْ اَحْمَى حِمَاهُ، وَ اَرَعَى مَرَعَاهُ. فِيهِ شِفَاءُ اَلْمُسْتَشْفِي، وَ كِفَايَةُ اَلْمُكْتَفِي.

ترجمه:

طلوع کننده‌ای طلوع کرد. درخشنده‌ای درخشید و آشکارشونده‌ای آشکار شد و آنچه از مسیر حق منحرف شده بود، به اعتدال (و مسیر صحیح) بازگشت و خداوند، گروهی را به گروه دیگر مبدل ساخت و روزگار دیگری را به جای روزگار موجود نشانید و ما از پیش در انتظار دگرگونی‌ها بودیم؛ همچون کسی که در خشکسالی در انتظار باران باشد.

پیشوایان دین (امامان معصوم) مدیران الهی بر مردمند، و رؤسا و عارفان او بر بندگان. هیچ کس داخل بهشت نمی‌شود، مگر کسی که آن‌ها را بشناسد و آنان نیز او را بشناسند و هیچ کس وارد دوزخ نمی‌شود، مگر کسی که آن‌ها را انکار کند و آنان نیز

انکارش نمایند.

خداوند، اسلام را ویژه شما قرار داد و شما را (برای حمایت از) اسلام برگزید. این همه اهمیت به علت آن است که اسلام نامی است برای سلامت و کانونی است از بزرگواری‌ها و کرامت. خداوند، راه آن را برگزید و دلایلش را روشن ساخت، (و قرآن را فرو فرستاد که) ظاهرش علم و باطنش حکمت است. تعلیمات عالی قرآن هرگز فانی نمی‌شود و شگفتی‌ها و نوآوری‌هایش پایان نمی‌گیرد. در آن نعمتهایی است همچون سرزمین‌های پرگیا در فصل بهار و چراغ‌های روشنی بخش تاریکی‌ها؛ درهای خیرات جز با کلیدهای آن گشوده نمی‌شود و ظلمت‌ها جز با چراغ‌های پرفروغش برطرف نمی‌گردد. حدود محرمات را تعیین کرده و موارد مباح و حلال را نشان داده؛ درمان شفا جویان در قرآن است و همه نیازهای طالبان در آن جمع است.

شرح و تفسیر

خلیفة حق آشکار شد

جمعی از شارحان نهج البلاغه - چنان‌که قبلاً اشاره شد - معتقدند که این خطبه، مخصوصاً این بخش از آن که ناظر به مسائل خلافت است بعد از قتل عثمان و انتقال خلافت به آن حضرت ایراد شده است و تعبیرات این بخش به ویژه آن‌چه را درباره امامان و پیشوایان مردم بیان فرموده، گواه این مدعا است.

به هر حال امام علیه السلام در این بخش، نخست به ظهور خلافت حق اشاره می‌کند و می‌فرماید: «طلوع کننده‌ای طلوع کرد و درخشنده‌ای درخشید و آشکارشونده‌ای آشکار شد و آن‌چه از مسیر حق منحرف شده بود به اعتدال (و مسیر صحیح) بازگشت» (فَدَّ طَلَعَ طَالِعٌ، وَ لَمَعَ لَامِعٌ، وَ لَاحَ لَائِحٌ، وَ أَعْتَدَلَ مَائِلٌ).

این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که زمان حکومت عثمان از دوران‌های تاریک تاریخ اسلام بود؛ چرا که خویشاوندان او در تمام پست‌ها و مقام‌های کلیدی سیطره

یافتند و اموال بیت المال به ملک خصوصی آن‌ها درآمد و فریاد محرومان به آسمان بلند شد. بعد از او خورشید فروزان عدالت از پشت ابرهای تیره نمایان گشت و حکومت اسلامی به شکل حکومت عصر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درآمد.

در این که جمله‌های سه گانه اول، عطف تفسیری است و یک مطلب را (طلوع خورشید ولایت حق) با چند تعبیر بیان می‌کند یا هر یک اشاره به نکته‌ای است، در میان مفسران نهج البلاغه گفتگوست؛ ولی حق این است که هر یک معنای خاص خود را دارد؛ زیرا خورشید به هنگام طلوع، سه مرحله را می‌پیماید: نخست بیرون آمدن از پشت افق، سپس گسترده شدن شعاع آن بر پهنه زمین و سرانجام بالا آمدن و در وسط آسمان قرار گرفتن و آشکار شدن برای همگان است.

این جمله‌های سه گانه هر یک اشاره به یکی از این مراحل سه گانه دارد؛ یعنی خورشید ولایت طلوع کرد و شعاع خود را بر صفحه زمین گسترانید و سپس بالا آمد و در دل آسمان جای گرفت.

و در ادامه می‌افزاید: «خداوند گروهی را به گروه دیگر مبتدل ساخت و روزگار دیگری را به جای روزگار موجود نشانند و ما از پیش در انتظار دگرگونی‌هایی بودیم؛ همچون کسی که در خشکسالی در انتظار باران باشد» **(وَاسْتَبَدَلَ اللَّهُ بِقَوْمٍ قَوْمًا، وَبِیَوْمٍ یَوْمًا؛ وَأَنْتَظِرْنَا الْغَیْرَ أَنْتَظَرَ الْمُجْدِبِ الْمَطْرَ).**

این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که حوادث مربوط به عثمان، غیر منتظره نبود؛ زیرا هر شخص هوشیاری پیش بینی می‌کرد که این حکومت فامیلی که همه مقدرات یک کشور پهناور را به دست یک فامیل و اقوام وابستگان خود بسپارد پایدار نخواهد ماند، و نطفه یک شورش و قیام عمومی را در دل خود پرورش می‌دهد. این یک سنت الهی در تمام طول تاریخ است.

آن‌ها که بر این سخن ایراد گرفته‌اند که آیا علی علیه السلام انتظار قتل عثمان را می‌کشید؟ از نکته بالا غفلت کرده‌اند که این گونه حوادث برای هیچ هوشیاری دور از انتظار نیست و به

تعبیر دیگر نتیجه طبیعی اعمال خود آن‌ها بود.

اضافه بر این، امام علیه السلام نمی‌فرماید: ما در انتظار قتل عثمان بودیم - بلکه به احتمال قوی امام علیه السلام راضی به قتل او نبود - ما انتظار تغییرات داشتیم، انتظار کسی که در خشکسالی آرزوی باران دارد؛ چه تعبیر جالبی! سرزمین اسلام به علت ظلم و بیدادگری بی حد و حساب اطرافیان عثمان، گویی به بیابان خشک و سوزانی تبدیل شده بود که به هنگام کنار رفتن عثمان و ظهور حکومت عدل علوی، باران رحمت الهی بر آن نازل شد.

«این ابی الحدید» معتزلی، در این جا به پرسش و پاسخی پرداخته که ذکر آن مناسب به نظر می‌رسد.

نخست از خود می‌پرسد: آیا بنا بر عقیده «معتزله» از اهل سنت صحیح است که علی علیه السلام انتظار قتل عثمان را بکشد، همچون انتظار باران در خشکسالی؟ و آیا این دلیل بر حقانیت مذهب شیعه نیست؟

بعد در پاسخ می‌گوید: امام علیه السلام نفرموده که ما انتظار قتل او را داشتیم؛ بلکه فرموده: انتظار تغییرات یعنی عزل او از خلافت داشتیم؛ زیرا به عقیده ما علی علیه السلام او را به علت اعمالش مستحق عزل از خلافت می‌دانست؛ نه مستحق قتل؛ و این با مذهب ما سازگار است.

سپس ایراد دیگری مطرح می‌کند که: آیا «معتزله» از اهل سنت معتقدند که علی علیه السلام عثمان را فاسق و مستحق عزل از خلافت می‌دانست؟ به دلیل فسقش؟

در پاسخ می‌گوید: ابدأ معتزله چنین اعتقادی ندارند؛ بلکه می‌گویند: علی علیه السلام عثمان را فرد ضعیفی می‌دانست که توان تدبیر خلافت را نداشت و به همین دلیل، خویشاوندان او تمام امور و بیت المال مسلمین را به تسخیر خود درآوردند و فریاد مسلمین برخاست. ^(۱)

امام علیه السلام در ادامه این سخن به سراغ بیان موقعیت امامان و پیشوایان حق می‌رود و

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحه ۱۵۲ و ۱۵۴.

مقامات آن‌ها را این‌گونه بیان می‌فرماید: «پیشوایان دین (امامان معصوم) مدبران الهی بر مردمند و رؤسا و عارفان او بر بندگانش؛ هیچ کس داخل بهشت نمی‌شود، مگر کسی که آن‌ها را بشناسد و آنان نیز او را بشناسد و هیچ کس وارد دوزخ نمی‌شود، مگر کسی که آن‌ها را انکار کند و آن‌ها نیز انکارش نمایند» (وَإِنَّمَا الْأَئِمَّةُ قَوْمٌ أَلَّهِ عَلَيْهِ، وَ عُرْفَاؤُهُ^(۱) عَلَى عِبَادِهِ؛ وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَ عَرَفُوهُ. وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَ أَنْكَرُوهُ).

این تعبیر نشان می‌دهد که امامان و پیشوایان علیهم‌السلام از سوی خدا تعیین می‌شوند؛ نه از سوی مردم و اگر بیعت و انتخابی لازم است برای انسجام کار و پیشرفت امور آن‌هاست.

تعبیر به «قوام» (جمع قائم) اشاره به تدبیر امور خلق است و تعبیر به «عرفاء» (جمع عریف) اشاره به این است که آن‌ها به علت شناختی که درباره مردم و شرایط زمان و مکان دارند و به مصالح و مفاسد آن‌ها آشنایند، هر کس را در جای مناسب می‌نشانند و هر کار را در موقع مناسب انجام می‌دهند.

جمله «لا یدخل الجنة...» و «لا یدخل النار...» تأکیدهایی است بر آن چه در جمله‌های قبل گفته شد؛ زیرا هنگامی که بپذیریم آن‌ها از طرف خدا تعیین شدند، کسی که آن‌ها را به رسمیت بشناسد و آنان اعمالش را صحیح بشناسند به یقین، اهل بهشتند و کسی که آن‌ها را انکار کند، در واقع، فرمان خدا را انکار کرده، و چنین کسی سزاوار دوزخ است؛ همچنین کسی که آن‌ها اعمالش را منکر بشمرند او نیز دوزخی است.

بدیهی است همه این تعبیرات با مذهب شیعه سازگار است که تعیین امام را از سوی خدا به وسیله پیغمبر یا امام پیشین می‌دانند و او را معیار تشخیص حق از باطل می‌شمرند و به یقین کسی که مردم او را با فکر برگزینند و ای بسا خطا کار و ستمکار از آب درآید دارای چنین مقاماتی نیست. حدیث معروف «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ

۱. «عرفاء» جمع «عریف» به معنای رئیس و سرشناس یک قوم است که همه او را می‌شناسند و امورشان را تدبیر می‌کند.

مَاتَ مِثْنَةَ جَاهِلِيَّةٍ؛ کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسند، مرگ او مرگ جاهلیت است»^(۱)

عجب این است که «ابن ابی الحدید» در این جا اصرار دارد که جمله‌های بالا درباره تمام خلفا که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله روی کار آمدند صادق است؛ در حالی که امام علیه السلام در جمله قبل از آن نکوهش شدیدی از حکومت عثمان کرده بود و این مطلب با آن چه «ابن ابی الحدید» استنباط کرده در تناقض آشکار است.

چگونه ممکن است پیشوای ضعیفی که تمام مقامات کشور اسلامی و بیت المال را در اختیار اقوام و بستگان فرصت طلب و هواپرست خود گذاشته است و به همین جهت، مسلمانان قیام کردند و خون او را مباح شمردند و غالب صحابه نیز در برابر آن سکوت نمودند، و مصداق «فَوَامُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ عُرْفَاءُهُ عَلَى عِبَادِهِ» باشد؟ و هر کس او را انکار کند وارد دوزخ شود و هر کس او را قبول کند وارد بهشت گردد؟

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که به امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «ثَلَاثَةٌ أَنْسِمُ أَنْهَنَ حَقًّا، إِنَّكَ وَالْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِكَ عُرْفَاءُ، لَا يُعْرِفُ اللَّهَ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِكُمْ وَ عُرْفَاءُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَكُمْ وَ عَرَفْتُمُوهُ وَ عُرْفَاءُ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَكُمْ وَ أَنْكَرْتُمُوهُ؛ سه چیز است که سوگند یاد می‌کنم، همه حق است، تو و امامان بعد از تو عرفاء و سرشناسانی هستید، که خدا را جز از طریق معرفت شما (و راهنمایی و هدایتتان) نمی‌توان شناخت. و عرفایی هستید که هیچ کس وارد بهشت نمی‌شود مگر کسی که شما او را شناخته‌اید و او شما را شناخته، و عرفایی هستید که هیچ کس داخل دوزخ نمی‌شود، مگر آنها که شما را انکار کنند و شما آنها را انکار کنید»^(۲)

سپس امام علیه السلام به مهمترین نعمتی که به مسلمانان ارزانی داشته، اشاره کرده،

۱. اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۲۷۱ و ۲۷۸؛ بحار الأنوار، جلد ۲۲، صفحه ۹۲؛ مستدرک الوسائل، جلد ۱۸، صفحه ۱۸۷.

۲. خصال صدوق، باب الثلاثة، حدیث ۱۸۲.

می فرماید: «خداوند، اسلام را ویژه شما قرار داد و شما را برای (حمایت از) اسلام برگزید»
(إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَصَّكُمْ بِالْإِسْلَامِ، وَأَسْتَخْلَصَكُمْ لَهُ).

آری! این موهبت عظیم را به شما بخشید و شما را شایسته پاسداری از آن دید.

به دنبال آن می افزاید: «این همه اهمیت به خاطر آن است که اسلام نامی است برای سلامت و کانونی است از بزرگواری‌ها و کرامت» **(و ذَلِكَ لِأَنَّهُ أَسْمُ سَلَامَةٍ، وَ جِمَاعُ كَرَامَةٍ).**

و در توضیح آن می فرماید: «خداوند، راه اسلام را برگزید و دلایلش را روشن ساخت (و قرآن را فرو فرستاد که) ظاهرش علم و باطنش حکمت است» **(أَضْفَنَى اللَّهُ تَعَالَى مِنْهُجَهُ، وَ بَيَّنَّ حُجَجَهُ، مِنْ ظَاهِرِ عِلْمٍ، وَ بَاطِنِ حِكْمٍ).**

ضمیر در «منهجه» و «حججه» ممکن است به خداوند بازگردد یا به اسلام و نتیجه هر دو یکی است و تعبیر به «ظاهر علم» اشاره به ادله عقلیه است که بر حقانیت اسلام گواهی می دهد؛ همان گونه که تعبیر به «باطن حکم» اشاره به اسرار احکام الهی است که در ادله نقلیه بیان شده است.

آری! اسلام آیین سلامت و کانون کرامت است. همیشه و در همه جا دعوت به محبت و دوستی و همزیستی مسالمت آمیز می کند و از خشونت و عداوت و کینه توزی بر حذر می دارد و خطاب به مؤمنان می گوید: **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾**؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! همگی در صلح و آشتی درآید و از گام های شیطان (که شما را به نفاق و دشمنی و عداوت فرا می خواند) پیروی نکنید، که او دشمن آشکار شماست»^(۱)

اضافه بر این، کانون کرامت انسانی است و منادی عدل و مساوات و برابری انسان ها و حریت و آزادی و تقوا و مکارم اخلاق و آگاهی و آزاداندیشی است.

و به یقین، مسلمین بهترین پاسداران اسلام و مدافعان آن هستند و در طول تاریخ

وفاداری خود را در دفاع از اسلام نشان داده و در حفظ آن کوشیده‌اند.

و از آن جا که در این تعبیرات، اشاره‌ی روشنی به قرآن مجید است، به دنبال آن اوصاف مهمی برای این کتاب الهی بیان می‌کند که بالغ بر ده وصف می‌شود؛ می‌فرماید: «تعلیمات علمی قرآن هرگز فانی نمی‌شود و شگفتی‌ها و نوآوری‌هایش پایان نمی‌گیرد، در آن نعمت‌هایی است همچون سرزمین‌های پر گیاه در فصل بهار و چراغ‌های روشنی بخش تاریکی‌ها، درهای خیرات جز با کلیدهای آن گشوده نمی‌شود و ظلمت‌ها جز با چراغ‌های پر فروغش برطرف نمی‌گردد» (لَا تُفْنَىٰ عَرَائِبُهُ، وَلَا تَنْقُضِي عَجَائِبُهُ. فِيهِ مَرَابِيعٌ^(۱) النَّعْمَ، وَ مَصَابِيحُ الظُّلْمِ، لَا تُفْتَحُ الْخَيْرَاتُ إِلَّا بِمَفَاتِيحِهِ).

امام علیه السلام در این شش جمله به اوصاف مهمی از قرآن مجید اشاره می‌کند که هر یک از دیگری جالب‌تر است. نخست می‌فرماید: «عرائب» (صفات برجسته بی نظیر) قرآن هرگز فانی نمی‌شود و گرد و غبار کهنگی و فرسودگی بر آن نمی‌نشیند؛ همیشه نو و باطراوت است.

و در وصف دوم اشاره به نوآوری‌ها و شگفتی‌هایی می‌کند که هر روز چهره تازه‌ای از آن نمایان می‌شود؛ می‌فرماید: این‌ها پایان نمی‌گیرد؛ بنابراین فرق میان «عرائب» و «عجائب» و «فنا» و «انقضا» این است که اولی اشاره به صفات برجسته‌ای است که همیشه قرآن داشته و همواره خواهد داشت و دومی اشاره به نکات مهمی است که با گذشت زمان و مطالعه بیشتر هر روز آشکار می‌گردد.

این همان چیزی است که در حدیث معروف امام صادق علیه السلام آمده است که شخصی از او پرسید: «مَا بَالُ الْقُرْآنِ لَا يَزْدَادُ عَلَى النَّشْرِ وَ الدَّرْسِ إِلَّا غَضَاضَةً؛ چرا قرآن هر چه بیشتر منتشر و خوانده می‌شود، کهنه نمی‌گردد، بلکه طراوت آن بیشتر می‌شود؟» فرمود: «لَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَجْعَلْهُ لِرِمَانٍ دُونَ زَمَانٍ وَ لَا لِنَاسٍ دُونَ فَهْوٍ فِي

۱. «مرابیع» جمع «مرابع» (بر وزن مثقال) به معنای زمینی است که در آغاز بهار در آن گیاهان می‌روید. بعضی نیز گفته‌اند: به معنای باران‌هایی است که در آغاز بهار می‌بارد.

كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَ عِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ عَصْءٌ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ این به دلیل آن است که خداوند متعل آن را برای زمان خاص یا گروه معینی قرار نداده است؛ لذا در هر زمانی نو و نزد هر قوم و ملتی با طراوت است تا روز قیامت»^(۱)

در سومین وصف، آن را به سرزمین‌های پرگیاهی تشبیه می‌کند که در فصل بهار غرق انواع نعمت‌هاست و می‌دانیم گیاهان بهاری دارای طراوت و لطافت و کیفیت و طعم ممتازی است.

و در وصف چهارم آن را به چراغ‌های پرنوری تشبیه می‌کند که امواج ظلمت‌ها را می‌شکافد و همه جا را روشن می‌سازد.

در وصف پنجم و ششم راه رسیدن به خیرات و برطرف کردن ظلمت‌ها را منحصر به قرآن می‌شمرد. اشاره به این که آن‌ها که کلید خیرات را در غیر قرآن جستجو می‌کنند و برای زدودن تیرگی‌های دل و نورانیت صحنه اجتماع از غیر قرآن یاری می‌جویند در اشتباهند.

و در پایان به چهار وصف دیگر اشاره کرده می‌فرماید: «قرآن، مناطق ممنوعه و حدود محرّمات را تعیین کرد و موارد مباح و حلال را نشان داد. درمان شفاجویان در قرآن است و همه نیازهای طالبان در آن جمع است» (فَدَأْخَمَنِي حِمَاءٌ^(۲)، وَ أَرْعَى^(۳) مَرْعَاءً. فِيهِ شِفَاءٌ الْمُسْتَشْفِي، وَ كِفَايَةٌ الْمَكْتَنِي).

۱. بحارالأنوار، جلد ۸۹، صفحه ۱۵، حدیث ۸؛ شرح بیشتری در این زمینه ذیل خطبه ۱۸ در جلد اول، صفحه ۶۳۵ ذکر کردیم.

۲. «حمی» به معنای منطقه ممنوعه‌ای است که تعلق به شخص یا گروهی دارد و دیگران بدون اجازه حق ورود در آن ندارند و در خطبه بالا اشاره به محرّمات الهی است.

۳. «ارعی» از ماده «رعی» به معنای مراقبت از چیزی، گرفته شده و به همین جهت بردن گوسفندان را به چراگاه «رعی» می‌گویند، و از آن جا که حیوان را در چراگاه آزاد می‌گذارند واژه «ارعام» به معنای آزادگذاردن نیز به کار رفته است و در خطبه بالا همین معنا اراده شده یعنی خداوند آنچه را باید آزاد بگذارد در قرآن حکم به آزادی آن کرده است.

امام علیه السلام در این اوصاف به نظم قانونی قرآن اشاره می‌کند که اصول کلی حلال و حرام را به طور کامل نشان داده و طرق مبارزه با بیماری‌های اخلاقی و مفسد اجتماعی را ارائه کرده و در پایان فرموده است: هر چه بخواهید در قرآن است و به راستی تا انسان با قرآن آشنا نشود عمق این سخنان را درک نمی‌کند.

آری! درمان انواع بیماری‌های اخلاقی و انحرافات فکری و مشکلات اجتماعی در قرآن است و در واقع، آن کس که قرآن دارد و با قرآن همراه است همه چیز دارد؛ همان‌گونه که امام علیه السلام در خطبه دیگری می‌فرماید:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ نَافَةِ وَلَا لِأَحَدٍ نَبَلُ الْقُرْآنِ مِنْ غَنَى؛ بدانید هیچ کس با داشتن قرآن فقر و بیچارگی ندارد و هیچ کس بدون قرآن، غنی و بی‌نیازی نخواهد داشت.»^(۱)

به همین دلیل، جامعه نیمه وحشی عصر جاهلیت که در نهایت فقر و بدبختی از نظر اخلاقی و اقتصادی و اجتماعی زندگی می‌کردند، در سایه تعلیمات قرآن به اوج افتخار و قدرت در دین و دنیا رسیدند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه این اوصاف ده‌گانه را مربوط به اسلام دانسته (نه قرآن) و ضمیرهای این جمله‌ها را به آن بازگردانده‌اند؛ گرچه از نظر نتیجه تفاوت چندانی در کار نیست، ولی با توجه به این که عین این تعبیرات در خطبه‌های دیگر نهج البلاغه درباره قرآن آمده معلوم می‌شود که منظور بیان اوصاف قرآن است؛ هر چند کلمه قرآن در متن خطبه نیست.^(۲)



۱. خطبه ۱۷۶.

۲. مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه می‌گوید: «گویا واژه قرآن یا «کتاب ازله» از نسخه موجود نهج البلاغه ساقط شده (نهج الصباغه، جلد ۱۲، صفحه ۳۳).

وَمِنْ حُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

از خطبه‌های امام علیه السلام است (که در آن به صفات گمراهان و غافلان اشاره شده است).

خطبه در یک نگاه

این خطبه گلچینی است از چند بخش از خطبه مفصلی که امام ایراد فرموده است: در بخش **اول**، برخی از صفات افراد فاسد و مفسد و گمراه را بیان می‌کند تا مردم بدانند و از آن‌ها فاصله بگیرند.

در بخش **دیگری**، به صفات غافلان اشاره می‌کند که وقتی بیدار می‌شوند که کار از

۱. سند خطبه:

در «مصادر نهج البلاغه» نقل شده است: در برخی از نسخه‌های «نهج البلاغه» این خطبه به صورت جزئی از خطبه گذشته ذکر شده است. «ابن ابی الحدید» می‌گوید، «این خطبه را امام در حالی ایراد کرد که به سوی «بصره» (برای جنگ جمل و خاموش کردن آتش فتنه) در حرکت بود و شک نیست که او این خطبه را در جای دیگر دیده است که آن را چنین معرفی می‌کند. قبل از سید رضی در کتاب «تحف العقول» این خطبه به صورت مشروح تری آمده است و مرحوم «کلینی» بخش‌هایی از آن را در جلد پنجم کتاب «کافی» آورده و در کلمات قصار نیز یک جمله از این خطبه به صورت کلمه ۲۹۸ ذکر شده است. (ضع فخرک، واحفظ کبرک واذکر قبرک). (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۳۴۷).

کار می‌گذرد و گرفتار آثار سوء اعمال خود می‌شوند.
 در بخش سوم، همگان را مخاطب ساخته و اندرزهای مفید و مؤثر به آن‌ها می‌دهد.
 تا از خواب غفلت بیدار شوند و به فکر آخرت خویش باشند.
 در بخش چهارم، به چند صفت خطرناک اشاره می‌کند که هر کس گرفتار آن باشد
 هر عملی انجام دهد، مقبول نخواهد شد و اهل نجات نخواهد بود.
 در پنجمین و آخرین بخش، صفات چهار پایان و درندگان و انسان‌های دنیاپرست
 و مؤمنان بیدار را در یک مقایسه کوتاه روشن می‌سازد و به این ترتیب خطبه پایان
 می‌گیرد.



بخش اول

وَ هُوَ فِي مَهَلَةٍ مِنَ اللَّهِ يَهْوِي مَعَ الْغَافِلِينَ، وَ يَغْدُو مَعَ الْمُذْنِبِينَ، بِأَلَا
سَبِيلٍ قَاصِدٍ، وَ لَا إِمَامٍ قَائِدٍ.

ترجمه:

او (انسان گمراه) در این چند روزی که خدا به او مهلت داده (تا با اعمال صالح، سعادت جاودان را برای خود فراهم سازد) پیوسته با غافلان به سوی سقوط می‌رود و همه روز با گنهکاران بسر می‌برد؛ بی آن که در طریقی گام نهد که او را به حق رساند یا پیشوایی برگزیند که قائد و راهنمای او باشد.

شرح و تفسیر

انسان‌های گمراه و غافل

همان‌گونه که در بیان سند خطبه اشاره شد، بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند: این خطبه را امام علیه السلام در حال حرکت به سوی «بصره» برای خاموش کردن فتنه «طلحه و زبیر و عایشه» ایراد و نصایح مؤثری برای بیداری همگان بیان فرموده است. در این بخش، از انسان‌های گمراه - که نمونه روشن آن آتش افروزان «جنگ جمل» بودند - سخن می‌گوید و چهار وصف از اوصاف آن‌ها را بیان می‌دارد؛ می‌فرماید:

«او (انسان گمراه) در این چند روزی که خدا به او مهلت داده (تا با اعمال صالح، سعادت جاویدان را برای خود فراهم سازد) پیوسته با غافلان به سوی سقوط می‌رود و همه روز با گنهکاران به سر می‌برد، بی آن که در طریقی گام نهد که او را به حق رساند، یا

پیشوایی برگزیند که قائد و راهنمای او باشد» (و هُوَ فِي مُهَلَّةٍ مِنَ اللَّهِ يَهْوِي ^(۱) مَعَ الْغَائِلِينَ، وَ يَغْدُو مَعَ الْمُذْنِبِينَ، بِلَا سَبِيلٍ قَاصِدٍ، وَلَا إِمَامٍ فَائِدٍ).

آری! اسباب بدبختی او در این چهار امر خلاصه می‌شود، با غافلان همراه بودن و سقوط کردن و با گنهکاران همنشین شدن، از راه راست حرکت نکردن و پیشوای صالحی برنگزیدن.

تعبیر به «امام فائد» ممکن است اشاره به امامان علیهم السلام معصوم باشد یا هر پیشوای عالم و با تقوایی که پیرو معصومین علیهم السلام است و در هر حال، نقش رهبری صالحان را در هدایت و نجات انسان‌ها را مشخص می‌کند؛ همان گونه که نقش همنشینی با غافلان و گنهکاران را در بدبختی و سقوط انسان روشن می‌سازد.



۱. «یهوی» از ماده «هوی» (بر وزن تھی) در اصل به معنای سقوط کردن از بلندی است و «هوی» (بر وزن هوا) به معنای تمایل به چیزی است و معمولاً در مورد تمایلات نفسانی به امور باطل به کار می‌رود و در جمله بالا به همان معنای اول است؛ یعنی شخص دنیاپرست همراه غافلان در وادی بدبختی سقوط می‌کند.

بخش دوم

منها: حَتَّىٰ إِذَا كَشَفَ لَهُمْ عَنْ جَزَاءِ مَعْصِيَتِهِمْ، وَاسْتَخْرَجَهُمْ مِنْ جَلَابِيبِ
غَفْلَتِهِمْ اسْتَقْبَلُوا مُدْبِرًا، وَاسْتَدْبَرُوا مُقْبِلًا، فَلَمْ يَنْتَفِعُوا بِمَا أَدْرَكُوا مِنْ
طَلِبَتِهِمْ، وَلَا بِمَا قَضَوْا مِنْ وَطْرِهِمْ.
إِنِّي أَحْذَرُكُمْ، وَنَفْسِي، هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ. فَلْيَنْتَفِعِ أَمْرُؤُ بِنَفْسِهِ، فَإِنَّمَا الْبَصِيرُ
مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ، وَنَظَرَ فَأَبْصَرَ، وَأَنْتَفَعَ بِالْعِبَرِ، ثُمَّ سَلَكَ جَدًّا وَاضِحًا
يَتَجَنَّبُ فِيهِ الصَّرْعَةَ فِي الْمَهَاوِي، وَالضَّلَالَ فِي الْمَعَاوِي وَ لَا يُعِينُ عَلَى
نَفْسِهِ الْغَوَاةَ بِتَعَسُفٍ فِي حَقِّ، أَوْ تَحْرِيفٍ فِي نَطْقٍ، أَوْ تَخَوُّفٍ مِنْ صِدْقٍ.

ترجمه:

(این وضع دنیاپرستان غافل همچنان ادامه می‌یابد) تا هنگامی که خداوند پرده از
کیفرگناهانشان بردارد و آن را به آن‌ها نشان دهد و آنان را از پشت پرده‌های غفلت بیرون
کشد.

در این هنگام به استقبال آن چه پشت کرده بودند می‌شتابند و به آن چه روی آورده
بودند، پشت می‌کنند. آن‌ها (می‌بینند) نه از آن چه به آن رسیدند نفعی بردند و نه از
مواهبی که به دست آوردند بهره‌ای گرفتند.

من شما و خویشتن را از چنین وضعی بر حذر می‌دارم؛ هر کس باید از (مواهب و
امکانات) خویشتن بهره‌گیرد؛ چرا که شخص بصیر و بینا کسی است که (با گوش خود)
بشنود و ببیند (با چشم خود) ببیند و عبرت گیرد؛ سپس در جاده‌ی روشنی گام نهد که

در آن از راههایی که به سقوط و گمراهی و شبهات اغواگر منتهی می‌شود، دوری جوید و گمراهان را از طریق سازشکاری در حق، یا تحریف در سخن، یا ترس از راستگویی (بر خود) مسلط نکند.

شرح و تفسیر

اندرزی سودمند و گرانبها

از آن جاکه در بخش گذشته، امام علیه السلام به غفلت شدید دنیاپرستان اشاره فرمود، در این بخش می‌فرماید: این غفلت چندان طولانی نمی‌شود و به زودی حجاب‌ها کنار می‌رود و هنگامی که سیلی مرگ بر صورت آنان نواخته شود از خواب غفلت بیدار می‌شوند، ولی چه سود! می‌فرماید:

(این وضع دنیاپرستان غافل ادامه می‌یابد) «تا هنگامی که خداوند پرده از کیفر گناهانشان بردارد و آن را به آن‌ها نشان دهد و آنان را از پشت پرده‌های غفلت بیرون کشد؛ در این هنگام به استقبال آن چه پشت کرده بود می‌شتابند و به آن چه روی آورده بودند پشت می‌کنند» (حَتَّى إِذَا كَشَفَ لَهُمْ عَنْ جَزَاءِ مَعْصِيَتِهِمْ، وَأَسْتَخْرَجَهُمْ مِنْ جَلَابِيبِ^(۱) غَفْلَتِهِمْ أَسْتَقْبَلُوا مُذِبراً، وَأَسْتَدْبَرُوا مُقْبِلاً).

آری! عمر دنیا کوتاه است و به زودی پایان می‌گیرد و هنگامی که انسان در آستانه مرگ قرار گرفت چشم برزخی پیدا می‌کند. پرده‌های غفلت کنار می‌رود و هر انسانی نتایج اعمالش را با چشم خود می‌بیند و به استقبال آن چه را از خود دور می‌دید یعنی سرای دیگر می‌شتابد و به این دنیا که به او روی آورده بود پشت می‌کند. همه چیز دگرگون می‌شود و تمام رشته‌هایی که او را به هم تابیده بود، پاره می‌شود.

از این رو در یک نتیجه‌گیری روشن می‌فرماید: «آن‌ها (می‌بینند) نه از آن چه به آن رسیدند نفعی بردند، و نه از مواهبی که به دست آوردند بهره‌ای گرفتند» (فَلَمْ يَنْتَفِعُوا

۱. «جلابیب» جمع «جلاب» به معنای چادر و پرده است.

بِمَا أُذْرِكُوا مِنْ طَلَبِهِمْ، وَلَا بِمَا فَضَّوْا مِنْ وَطَرِهِمْ^(۱).

آری! آن‌ها اموال و مقامات قصرهای پرشکوه باغ‌های پرطراوتی و خادمان و چاکرانی برای خود فراهم ساختند؛ به گمان این که، سالیان دراز از آن بهره می‌گیرند؛ اما در برابر توفان حوادث، همچون یک پرکاه از جاکنده شدند و به نقطه دور دستی پرتاب گشتند و در زیر خاک‌های سرد آرامیدند.

گویی در جمله **أَوَّل** اشاره به کسانی می‌فرماید که از امکانات خود به هیچ وجه استفاده نکردند (مثلاً قصری ساخته و پیش از آن که ساکن آن شود، دست اجل‌گریبان او را گرفته است).

و جمله **دَوِّم** اشاره به کسانی است که شروع به بهره‌گیری از امکانات خود کرده‌اند؛ ولی پیش از آن که بهره خود را کامل کنند، مرگ میان آن‌ها و خواسته‌هایشان جدایی افکند (همچون کسی که قصری ساخته، چند روزی در آن ساکن شده، سپس دعوت حق را لبیک گفته و از دنیا رخت بر بسته است).

امام علیه السلام در ادامه این سخن به نصایح بسیار سودمندی می‌پردازد که راه سعادت در آن‌ها نشان داده شده است. اشاره به زندگی پر درد و رنج غافلان کرد، می‌فرماید: «من شما و خویشان را از چنین وضعی بر حذر می‌دارم» **(إِنِّي أَحْذَرُكُمْ، وَ نَفْسِي، هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ)**.

و به دنبال آن راه نجات را از این غفلت مرگبار ضمن اشاره به پنج دستور بیان می‌کند؛ می‌فرماید: «هر کس باید از (مواهب و امکانات) خویشان بهره‌گیرد؛ چرا که شخص بصیر و بینا کسی است که (با گوش خود) بشنود و بیندیشد و (با چشم خود) ببیند و عبرت گیرد؛ سپس در جاده روشنی گام نهد که در آن از راه‌هایی که به سقوط و گمراهی و شبهات اغواگر منتهی می‌شود دوری جوید» **(فَلْيَسْتَفِعْ أَمْرًا بِنَفْسِهِ، فَإِنَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ**

۱. «وטר» به معنای حاجت و نیاز است و «قضاء وطر» به معنای بهره‌گیری کامل از چیزی است.

سَمِعَ فَنَتَكَّرَ، وَ نَظَرَ فَأَبْصَرَ، وَأَنْتَفَعَ بِالْعَبْرِ، ثُمَّ سَلَكَ جَدَدًا^(۱) وَاضِحًا يَبْجَنْبُ فِيهِ الصَّرْعَةُ فِي الْمَهَاوِي^(۲)، وَالضَّلَالَةَ فِي الْمَعَاوِي^(۳).

در این تعبیرات امام علیه السلام نخست خود و مخاطبان را خطاب می‌کند تا سخن تأثیر بیشتری بگذارد؛ چرا که شنونده هنگامی که ببیند گوینده سخنان خود را باور دارد و به کار می‌بندد، تأثیر بیشتری خواهد پذیرفت.

و به دنبال آن به همگان هشدار می‌دهد که خداوند مواهب بسیاری در اختیارشان گذاشته و استعداد‌های مهمی در درونشان نهفته، باید از آن‌ها به نفع خویش بهره‌گیرند و راه بهره‌گیری را در گوش شنوا و چشم بینا و استفاده از تجارب دیگران و سپس گام نهادن در جاده‌های روشن دوزخ پرتگاه‌ها و عوامل گمراهی می‌شمرد.

و در آخرین دستور، هشدار مهمی می‌دهد که از مسلط کردن گمراهان بر خویش که سبب انواع مزاحمت‌ها می‌شود، بپرهیزد. می‌فرماید: «گمراهان را از طریق سازشکاری در حق یا تحریف در سخن یا ترس از راستگویی بر خود مسلط نکنند» (وَلَا يُعِينُ عَلٰى نَفْسِهِ الْغَوَاةَ^(۴) بِتَعْسِفِ^(۵) فِي حَقِّ، أَوْ تَخْرِيفِ فِي نَطْقِ، أَوْ تَخَوْفِ مِنْ صِدْقِ).

اشاره به این که بعضی از افراد ضعیف النفس و عافیت طلب هنگامی که در برابر افراد گمراه قرار می‌گیرند سعی دارند با چشم پوشی از بعضی حقایق یا تحریف در بیان مطالب

۱. «جدد» و «جاده» یک معنا دارد و به راه‌های صاف و محکم که پا در آن فرو نمی‌رود، گفته می‌شود.

۲. «مهاوی» جمع «مهواة» (بر وزن مقدار) به معنای گودالی یا پرتگاهی است که انسان در آن سقوط می‌کند.

۳. «معاوی» جمع «مغواة» (بر وزن مقدار) به معنای شبهات گمراه کننده است.

۴. «غواة» جمع «غاوی» به معنای شخص گمراه است.

۵. «تعیف» از ماده «عسف» (بر وزن اسب) به معنای بی‌راهه رفتن است و به افراد ظالم و زورگو «متعسف» می‌گویند چون در واقع بی‌راهه می‌روند.

حق یا ترس از راستگویی و صراحت در بیان، مخالفت‌های آن‌ها را کاهش دهند و همین امر سبب می‌شود که آن‌ها بر انسان مسلط شوند و جسور گردند که جلوگیری از آنان بعد از آن مشکل خواهد شد.

باید با صراحت آمیخته با ادب و دلسوزی حقایق را بیان کرد و از مخالفت گمراهان نترسید، آن‌ها غالباً در برابر موضع‌گیری‌های شجاعانه عقب نشینی می‌کنند و اجازه جسارت به خود نمی‌دهند.

در طول تاریخ، نمونه‌های زیادی دیده می‌شود که افراد، با تحریف حقایق و کتمان واقعیات، مشکلات زیادی برای خود و جامعه‌ای که در آن می‌زیسته‌اند به وجود آورده‌اند. داستان قریهٔ «حوأب» در «جنگ جمل» معروف است. «عایشه» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده بود که رو به او کرد و فرمود: گویا می‌بینم یکی از شما همسرانم را (که در یک مسیر باطل) به قریهٔ «حوأب» می‌رسید و سگ‌های آن در برابر او پارس می‌کنند. ای «عایشه» بترس که تو آن فرد باشی. اتفاقاً در مسیر آتش افروزان در جنگ جمل به سوی «بصره» هنگامی که «عایشه» همراه لشکر به «حوأب» رسید، صدای پارس کردن سگ‌ها را شنید. سؤال کرد: این‌جا کجاست؟ گفتند: «حوأب» است. «عایشه» در وحشت فرورفت. گفت: من از همین جا به «مدینه» بر می‌گردم. «محمد بن طلحه» گفت: این سخنان را کنار بگذار! دیگری گفت: که این جا به یقین «حوأب» نیست و گروه زیادی از مردم آن محل را آوردند که به دروغ شهادت دهند. این‌جا «حوأب» نیست. عایشه پذیرفت و به راه خود ادامه داد.

نظیر این داستان در گذشته و حال بسیار بوده و هست.^(۱)



۱. شرح نهج البلاغه شوشتری، جلد ۱۲، صفحه ۷۴.

این برگه سفید می باشد

بخش سوم

فَأَفِقْ أَيُّهَا السَّامِعُ مِنْ سَكَرَتِكَ، وَأَسْتَيْقِظْ مَنْ غَفَلَتِكَ، وَأَخْتَصِرْ مِنْ عَجَلَتِكَ، وَ أَنْعِمِ الْفِكْرَ فِيمَا جَاءَكَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - مِمَّا لَا بُدَّ مِنْهُ وَ لَا مَحِيصَ عَنْهُ؛ وَ خَالَفَ مَنْ خَالَفَ ذَلِكَ إِلَى غَيْرِهِ، وَ دَعَا وَ مَا رَضِيَ لِنَفْسِهِ؛ وَ ضَعَّ فَخْرَكَ، وَ أَحْطَطُ كِبْرَكَ، وَ أَذْكَرُ قَبْرَكَ، فَإِنَّ عَلَيْهِ مَمْرَكَ، وَ كَمَا تَدِينُ تَدَانُ، وَ كَمَا تَزْرَعُ تَحْصُدُ، وَ مَا قَدَّمْتَ الْيَوْمَ تَقْدِمُ عَلَيْهِ غَدًا، فَاْمْهَدْ لِقَدَمِكَ، وَ قَدِّمْ لِيَوْمِكَ. فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ أَيُّهَا الْمُسْتَمِعُ! وَ الْجِدَّ الْجِدَّ أَيُّهَا الْغَافِلُ! ﴿ وَ لَا يُنَبِّئُكَ مِثْلَ خَبِيرٍ ﴾ .

ترجمه:

ای شنونده! از مستی خود به هوش آی! و از غفلت بیدار شو! و از عجله و شتاب خود (در امر دنیا) بکاه. در آن چه از زبان پیامبر امی صلی الله علیه و آله به تو رسیده و راه گریزی از آن نیست درست بیندیش (و دستوراتش را به کار بند). با کسی که از این دستورات سرپیچی می کند همراه مشو. و او را به آن چه برای خود راضی شده واگذار. فخر فروشی را کنار بگذار و از مرکب تکبر به زیر آی! و به یاد قبرت باش که گذرگاهت به سوی عالم آخرت است. (بدان!) همان گونه که جزا می دهی جزا داده خواهی شد و همان چیز را که زراعت می کنی درو خواهی کرد و آن چه امروز از پیش می فرستی فردا بر آن وارد خواهی شد. پس برای ورود خود در سرای دیگر جایی فراهم ساز! و برای آن روزت چیزی از پیش بفرست. به هوش باش، به هوش باش ای شنونده! و کوشش و تلاش کن ای غافل و (بدان) هیچ کس مانند شخص آگاه تو را از حقایق امور با خبر نمی سازد!

شرح و تفسیر

به هوش باش!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه بعد از هشدارهایی که در بخش قبل آمد، به موعظه و نصیحت شنوندگان پرداخته و اندرزهای بسیار سودمندی با عبارات کوتاه و پرمعنایی بیان می‌دارد. شنونده خود را مخاطب ساخته، می‌فرماید: «ای شنونده! از مستی خود به هوش آی و از غفلت بیدار شو و از عجله و شتاب خود (در امر دنیا) بکاه» **(فَأَفِقْ^(۱) أَيْهَا السَّمِيعُ مِنْ سَكْرَتِكَ، وَأَسْتَيْقِظْ مِنْ غَفْلَتِكَ، وَأَخْتَصِرْ مِنْ عَجَلَتِكَ).**

اشاره به این که زرق و برق دنیا و مال و مقام و شهوت انسان را مست می‌کند و در خواب غفلت، فرو می‌برد و او را بدون مطالعه به شتاب و این امور سه‌گانه موجب انواع اشتباهات و خطاها و گناهان است. از آدم مست و خواب و شتابزده چه انتظاری جز اشتباه و خطا می‌توان داشت؟!

سپس می‌افزاید: «در آن چه از زبان پیامبر امی صلی الله علیه و آله به تو رسیده و راه فراری از آن نیست، درست بیندیش (و دستورات آن بزرگوار را به کار بند) و با کسی که نسبت به این دستورات مخالفت کند همراه مشو و او را به آن چه برای خود راضی شده واگذار!» **(وَأَنْعِمِ الْفِكَرَ فِيمَا جَاءَكَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ^(۲)) - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - مِمَّا لَا بُدَّ مِنْهُ وَلَا مَحِيصَ عَنْهُ؛ وَخَالَفَ مَنْ خَالَفَ ذَلِكَ إِلَيَّ غَيْرِهِ، وَدَعَا وَ مَا**

۱. «افق» از ماده «افاقه» به معنای به هوش آمدن است.

۲. «امی» منسوب به «ام» یعنی مادر به معنای درس نخوانده است. گویی به همان حالتی که از مادر متولد شده باقی مانده و مکتب استاد را ندیده. بدیهی است درس نخواندن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به این معناست که علوم و دانش‌های آن حضرت همه الهی بود و به وسیله انسانی تعلیم نیافته بود و به گفته شاعر:

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد
در تفسیر این واژه دیدگاه‌های دیگری هست که شرح آن را در «تفسیر نمونه»، جلد ۶، ذیل آیه ۱۵۷ سوره اعراف، مطالعه فرمایید.

رَضِيَ لِنَفْسِهِ.

در این سه دستور نیز نخست به پیروی بی قید و شرط از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دعوت می‌کند؛ چرا که آن چه را او فرموده وحی الهی و سبب سعادت دنیا و آخرت و نجات انسان هاست و بعد می‌گوید: اگر کسانی با این روش مخالفت کنند، هر چند گروه زیادی از مردم باشند، مخالفت کن و در پیروی از حق تردید به خود راه مدها و آن‌ها را به حال خود واگذار.

و در ادامه این نصایح می‌فرماید: فخرفروشی را کنار بگذار، و از مرکب تکبر به زیر آی و به یاد قبرت باش که گذرگاهت به سوی عالم آخرت است» (وَضَعُ فَخْرَكَ، وَآخِطُ^(۱) كِبْرَكَ، وَأَذْكُرُ قَبْرَكَ).

در این سه دستور امام نخست به خمیر مایه شرّ و فساد یعنی فخر فروشی و تکبر اشاره می‌کند که تا انسان آن را کنار نگذارد روی سعادت نخواهد دید و به همان سرنوشتی گرفتار خواهد شد که شیطان متکبر و فخر فروش گرفتار شد، سپس به یادآوری مرگ و قبر اشاره می‌فرماید که فراموش کردن آن موجب «طول امل» و غرق شدن در زرق و برق دنیا است؛ همان قبری که سهمیه ثروتمند و درویش در آن یکسان است و چنان در کنار هم می‌خوابند که گویی همیشه با هم بوده‌اند. نه درویش بی کفن می‌میرد و نه ثروتمند یک کفن دارد بیش. عین این سه جمله در کلمات قصار (حکمت ۳۹۸) آمده است و نشان می‌دهد که مرحوم «سید رضی» کلمات قصار را گاه از خطبه‌های طولانی بر می‌گزیده است.

و در ادامه این بحث، سه اندرز دیگر که هماهنگ با هم است بیان می‌کند و می‌فرماید: (بدان) «همان‌گونه که جزا می‌دهی جزا داده خواهی شد و همان چیز که زراعت می‌کنی درو خواهی کرد و آن چه امروز از پیش می‌فرستی فردا بر آن وارد خواهی شد؛ پس برای

۱. «أحطط» از ماده «حط» (بر وزن خط) به معنای پایین آمدن و پایین آوردن (لازم و متعدی) هر دو آمده است و در خطبه مزبور به معنای دوّم است.

قدوم خود در سرای دیگر جایی فراهم ساز و برای آن روزت چیزی از پیش بفرست» (کَمَا تَدِينُ تُدَانُ، وَ كَمَا تَزْرَعُ تَحْصُدُ، وَ مَا قَدَمْتَ الْيَوْمَ تَقْدَمُ عَلَيْهِ عَدَاً، فَاْمَهَذَا^(۱) لِقَدَمِكَ، وَ قَدَمٌ لِيَوْمِكَ).

چگونه انسان می تواند به دیگران ظلم و ستم کند و جزای نیکی را به بدی بدهد ولی از خداوند انتظار داشته باشد جزای اعمال بد او را به نیکی بدهد؟ و چگونه انسان می تواند بذر خام بپاشد و انتظار داشته باشد گل درو کند و به گفته شاعر:

تخم گل کاشتی آخر گل شد	بر سرش نغمه سرا بلبل شد
خار کشتی ثمرت خار دهد	خار جز خار کجا بار دهد؟
در زمین دل خود کشتی خار	خار بار آمد و دادت آزار!

در واقع این اندرزها از آیات قرآنی و روایات نبوی مایه می گیرد؛ آن جا که خدا را «مالک یوم الدین» و دنیا را «مزرعه آخرت» می شمیریم و در سوره «حشر» می فرماید: ﴿وَلَنْتَظِرَ نَفْسَ مَا قَدَمْتَ لِغَدٍ﴾؛ هر کس باید بنگرد که برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده.^(۲) و در سوره «بقره» می خوانیم: ﴿وَمَا تَقْدِمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾؛ و هر کار خیری را برای خود از پیش می فرستید، آن را نزد خدا (در سرای دیگر) خواهید یافت.^(۳)

و امام (علیه السلام) در پایان این بخش به همان مطلبی که در آغاز از آن شروع کرد باز می گرداند و مخاطبان خویش را از خواب غفلت بیدار می کند و به جد و جهد و امید می فرماید: «به هوش باش، به هوش باش ای شنونده! و کوشش و تلاش کن ای غافل و (بدان) هیچ کس مانند شخص آگاه تو را از حقایق امور با خبر نمی سازد!» (فَالْحَدَرَ أَلْحَدَرَ أَيُّهَا

۱. «فامهد» از ماده «مهد» (بر وزن عهد) در اصل به معنای گاهواره یا محلی است که برای کودک آماده می کنند. سپس به معنای آماده سازی به کار رفته است که در خطبه یاد شده نیز به همین معناست.

۲. حشر، آیه ۱۸.

۳. بقره، آیه ۱۱۰.

الْمُسْتَمِعُ! وَالْجِدُّ الْجِدُّ أَيُّهَا الْعَائِلُ! ﴿وَلَا يَنْبُتُكَ مِثْلُ حَبِيرٍ﴾.

جمله اخیر که اقتباس از آیه ۱۴ سوره «فاطر» است اشاره به این است که هیچ کس همچون گوینده این سخنان نمی‌تواند، حقیقت مرگ و زندگی و امروز و فردای آدمی و سرنوشت او را در این جهان بیان کند و به گفته یکی از شارحان نهج البلاغه، کسی که در خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار امام امیرالمؤمنین علیه السلام دقت کند به یقین می‌داند کسی با این دقت و ظرافت درباره دنیا و ماهیت آن و آغاز و انجامش سخن نگفته، سخنی تکان دهنده و بیدارگر.

شاعر عرب در زمینه نصایح اخیر چنین می‌گوید:

«هِيَ الدُّنْيَا تَقُولُ بِمَلَأِ فِيهَا حَذَارًا! حَذَارًا! مِنْ بَطْشِي وَفَتْكِي
فَلَا يَعْزُزُكُمْ حُسْنُ آبِتْسَامِي فَقُولِي مُضْحَكٌ وَ الْفِعْلُ مُبْكِي

این دنیا پیوسته با تمام دهان می‌گوید: از جملات و کشتارهای غافلگیرانه من برحذر

باشید، برحذر!

تبسم زیبای من شمارا نفریبید؛ چراکه سخنانم شیرین و خنده آفرین است؛ ولی کار

من گریه آور است.^(۱)



۱. اشعار بالا از «ابو الفرج ساوی» است. (شرح ابن ابی الحدید، جلد ۳، صفحه ۲۳۵).

این برگه سفید می باشد

بخش چهارم

إِنَّ مِنْ عَزَائِمِ اللَّهِ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ، الَّتِي عَلَيْهَا يُثِيبُ وَيُعَاقِبُ، وَ لَهَا يَرْضَى وَيَسْخَطُ، إِنَّهُ لَا يَنْفَعُ عَبْدًا - وَإِنْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ، وَ أَخْلَصَ فِعْلَهُ - أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا، لِأَقْبَى رَبَّهُ بِخُصْلَةٍ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ لَمْ يَتَّبِعْ مِنْهَا: أَنْ يُشْرِكَ بِاللَّهِ فِيمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ مِنْ عِبَادَتِهِ، أَوْ يَشْفِيَ غَيْظَهُ بِهَلَاكِ نَفْسٍ، أَوْ يَعْرِ بِأَمْرِ فَعَلَهُ غَيْرُهُ، أَوْ يَسْتَنْجِحَ حَاجَةً إِلَى النَّاسِ بِإِظْهَارِ بَدْعَةٍ فِي دِينِهِ، أَوْ يَلْقَى النَّاسَ بَوَجْهَيْنِ، أَوْ يَمْشِي فِيهِمْ بِلِسَانَيْنِ. أَعْقِلْ ذَلِكَ فَإِنَّ الْمِثْلَ دَلِيلٌ عَلَى شِبْهِهِ.

إِنَّ الْبَهَائِمَ هَمُّهَا بَطُونُهَا؛ وَ إِنَّ السَّبَاعَ هَمُّهَا الْعُدْوَانُ عَلَى غَيْرِهَا؛ وَ إِنَّ النِّسَاءَ هَمُّهُنَّ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْفَسَادُ فِيهَا؛ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُسْتَكِينُونَ. إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُشْفِقُونَ. إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ خَائِفُونَ.

ترجمه:

از امور قطعی و مسلم الهی در کتاب حکیم و استور او (قرآن مجید) که خداوند به آن پاداش و کیفر می دهد، و برای آن خشنود می شود یا خشم می گیرد، این است که هر گاه انسان با یکی از این خصلت ها بدون توبه از دنیا برود و پروردگار خود را با آن ملاقات کند، اعمالش سودی برای او نخواهد داشت؛ هر چند خود را به زحمت افکند و عملش را خالص گرداند.

(نخست) این که همتایی برای خدا در عبادتی که بر او فرض کرده قرار دهد یا خشم

خود را با کشتن بی‌گناهی فرو نشاند یا کسی را به سبب عملی که دیگری انجام داده نکوهش کند. (و او را متهم سازد).

یا برای به دست آوردن حاجتی که به مردم دارد بدعتی در دین خدا بگذارد یا مردم را با دو چهره ملاقات کند و در میان آنان با دو زبان سخن بگوید (و نفاق و دورویی پیشه کند) در آن چه گفتم بیندیش؛ (و بقیه را بر آن قیاس کن) چرا که هر چیز را با مثل و مانندش می‌توان شناخت.

(بدان) چهار پایان تمام همتشان شکم‌های‌شان است و دزدگان تمام همتشان تجاوز و تعدی به دیگران است و زنان (هوسباز) تمام فکرشان زینت زندگی و فساد در آن است؛ در حالی که مؤمنان، خاضع و متواضعند و نسبت به دیگران بیمناکند (مبادا آسیبی به آن‌ها برسد). (در برابر مسئولیت‌های‌شان در پیشگاه خدا) خائف و ترسانند.

شرح و تفسیر

از این سه خوی زشت بهره‌بر

به دنبال بخش پیشین این خطبه که امام علیه السلام مخاطبان خود را به شدت هشدار می‌دهد تا از خواب غفلت به درآیند و به تلاش و کوشش بپردازند، در این بخش، انگشت روی پنج گناه کبیره و خطرناک می‌گذارد و تصریح می‌کند: هر کس بدون توبه از این گناهان از دنیا برود هیچ عملی از او مقبول نیست؛ می‌فرماید:

«از امور قطعی و مسلم الهی در کتاب حکیم و استور او (قرآن مجید) که خداوند به آن پاداش و کیفر می‌دهد، و برای آن خرسند می‌شود یا خشم می‌گیرد، این است که هرگاه انسان با یکی از این خصلت‌ها بدون توبه از دنیا برود و پروردگار خود را با آن ملاقات کند، اعمالش سودی برای او نخواهد داشت؛ هر چند خود (برای انجام دادن کارهای خیر) را به زحمت افکند و عملش را خالص گرداند» (إِنَّ مِنْ عَزَائِمِ اللَّهِ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ، النَّبِيُّ عَلَيْهَا يُثِيبُ وَ يُعَاقِبُ، وَ لَهَا يَرْضَى وَ يَسْخَطُ، إِنَّهُ لَا يَنْفَعُ عَبْدًا - وَ إِنْ أَجْهَدَ

نَفْسَهُ، وَ أَخْلَصَ فِعْلَهُ^(۱) - أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا، لِأَيًّا رَبَّهُ بِحَضَلَةٍ مِنْ هَذِهِ
الْخِصَالِ لَمْ يَتَّبِعْ مِنْهَا).

سپس امام علیه السلام به شرح این خصلت‌ها که عبارتند از: شرک، قتل نفس، تهمت، بدعت و نفاق پرداخته و هر یک از این امور پنج‌گانه را در عبارت کوتاهی بیان می‌کند و می‌فرماید: «همتایی برای خدا در عبادتی که بر او فرض کرده قرار دهد یا خشم خود را با کشتن بیگناهی فرو نشاند یا کسی را به سبب عملی که دیگری انجام داده نکوهش کند. (و او را متهم سازد).

یا برای به دست آوردن حاجتی که به مردم دارد بدعتی در دین خدا بگذارد یا مردم را با دو چهره ملاقات کند و در میان آنان با دو زبان سخن بگوید (و نفاق و دورویی پیشه کند) در آن چه گفتم بیندیش؛ (و بقیه را بر آن قیاس کن) چرا که هر چیز را با مثل و مانندش می‌توان شناخت» (أَنْ يُشْرِكَ بِاللَّهِ فِيمَا أَنْتَرَضَ عَلَيْهِ مِنْ عِبَادَتِهِ، أَوْ يَشْفِي غَيْظَهُ بِهَلَاكِ نَفْسٍ، أَوْ يَعْرِ^(۲) بِأَمْرٍ فَعَلَهُ غَيْرُهُ، أَوْ يَسْتَنْجِحَ حَاجَةً إِلَى النَّاسِ بِإِظْهَارِ بَدْعَةٍ فِي دِينِهِ، أَوْ يَلْقَى النَّاسَ بِوَجْهَيْنِ، أَوْ يَمْنِي فِيهِمْ بِلِسَانَيْنِ. أَعْقِلْ ذَلِكَ فَإِنَّ الْمِثْلَ دَلِيلٌ عَلَى شَبِيهِ).

به این ترتیب؛ نخستین گناه بسیار خطرناک، شرک در عبودیت پروردگار است؛ کاری که اگر انسان از آن توبه نکند هرگز مشمول عفو الهی نخواهد شد: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ

۱. تعبیر به اخلاص در عمل - با این که کسی که دارای این صفات پنج‌گانه است نمی‌تواند عمل خالص داشته باشد - ظاهراً اشاره به اخلاص‌های مقطعی و موردی است که در یک لحظه همه زشتی‌ها را فراموش می‌کند و مثلاً صدقه‌ای در راه خدا می‌دهد و به درمانده‌ای کمک می‌کند، ولی این خلوص ثبوت دیری نمی‌پاید که جای خود را به شرک و نفاق و بدعت می‌سپارد.

۲. «يعز» از ماده «عز» (بر وزن شر) یا «عز» (بر وزن حر) در اصل به معنای بیماری جرب که یک نوع عارضه شدید پوستی است؛ سپس به هر گونه ضرر و عیبی که به انسان می‌رسد، اطلاق شده است و در جمله بالا به معنای عیب‌جویی و تهمت است.

يُشْرِكُ بِهِ وَيَعْتَرِزُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ؛ خداوند هرگز شرک را نمی‌بخشد و کمتر از آن را برای هر کس بخواهد و شایسته بداند می‌بخشد»^(۱)

دیگر این‌که انسان با ریختن خون دیگری خشم خود را فرو نشاند همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَدًّا فَجَزَاءُوهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا﴾؛ هر کس انسان با ایمانی را به قتل برساند کیفر او جهنم است که جاودانه در آن خواهد ماند»^(۲).

بعضی از شارحان نهج البلاغه این جمله را شامل انتحار و خودکشی نیز دانسته‌اند ولی ظاهر عبارت همان معنای اول است و به هر حال بعضی آیه فوق را دلیل بر این می‌دانند که قتل بی‌گناهان سبب می‌شود قاتل بی‌ایمان از دنیا برود؛ چرا که خلود و جاودانگی مخصوص افراد بی‌ایمان است.

در مورد سؤمین وصف که متهم ساختن افراد به اعمالی است که انجام نداده‌اند و در واقع، کشتن شخصیت و ریختن آبروی آن‌هاست. در روایات اسلامی می‌خوانیم که اهمیت آبروی انسان به اندازه اهمیت خون اوست.

درباره چهارمین وصف یعنی بدعت‌گذاری در دین خدا برای رسیدن به مل و مقام دنیا همین بس که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «أَهْلُ الْبِدْعِ شَرُّ الْخَلْقِ وَالْخَلِيقَةِ، أَهْلُ الْبِدْعِ كِلَابٌ أَهْلِ النَّارِ؛ بدعت‌گزاران، بدترین خلق خدا هستند، اهل بدعت سگان دوزخیانند»^(۳)

و در مورد وصف پنجم یعنی نفاق و دورویی و دوگویی همین بس که قرآن مجید درباره منافقان می‌فرماید: ﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ﴾؛ و هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می‌کنند می‌گویند: ما ایمان آورده‌ایم (ولی) هنگامی که با شیطان‌های خود

۱. نساء، آیه ۴۸.

۲. نساء، آیه ۹۳.

۳. کنز العمال، حدیث ۱۰۹۵ و ۱۱۲۶.

خلوت می‌کنند می‌گویند: ما با شما مییم ما فقط (آن‌ها) را مسخره می‌کنیم»^(۱) و در آیات بعد از آن تصریح شده است که اعمال آن‌ها سودی به حالشان ندارد و مشمول هدایت‌های الهی واقع نمی‌شوند.

به راستی اگر جامعه بشری از آلودگی به این صفات پنج‌گانه پاک شود، چه آرامش و امنیتی بر آن حاکم خواهد شد! جان و مال و آبروی مردم محفوظ می‌ماند؛ مردم باصفا و صمیمیت با هم گفتگو می‌کنند. شرک و بدعت رخت بر می‌بندد و از نظر جنبه‌های معنوی نیز رشد و نمو کافی پیدا می‌کنند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه جمله «او یلقى الناس بوجهین» را اشاره به معنایی دانسته‌اند و جمله «او یمشی فیهم بلسانین» را اشاره به معنای دیگری؛ اولی دورویی خود شخص را بیان می‌کند و دومی دوگویی نسبت به دیگران را؛ به همین دلیل اوصاف یاد شده را شش صفت شمرده‌اند؛ ولی بدیهی است هر دو از آثار نفاق است: یکی با زبان و دیگری با چهره؛ لذا بهتر است که هر دو را با یک عنوان مطرح کنیم.

از نکات قابل ملاحظه این که به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه با توجه به این که این خطبه قبل از جنگ جمل ایراد شده، اشاره به این است که اوصاف مزبور در آتش افروزان جنگ جمل وجود داشت؛ زیرا از یک سو آن‌ها هوای نفس خویش را به جای مقدس خدا پرستیدند و از سوی دیگر خشمشان را نسبت به علی علیه السلام با ریختن خون بی‌گناهان فرو نشانند و از سویی قتل عثمان که به دست دیگران و با تحریک آنان واقع شده بود به علی علیه السلام نسبت دادند و از طرف چهارم مسأله امامت و جانشینی علی علیه السلام را نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انکار کردند و بدعت در دین خدا گذاشتند و از سوی پنجم از یک طرف مردم را از قتل عثمان باز می‌داشتند و از طرف دیگر به طور پنهانی بر ضد او تحریک می‌کردند و جمله «اعقل ذلك» (در آن چه گفته‌ام بیندیش) را اشاره به همین

نکته دانسته‌اند.^(۱)

امام علیه السلام به دنبال این تذکرات پر معنا می‌فرماید: «آن چه گفته‌ام بیندیش و امثال و مانند آن را درک کن و به تعبیر دیگر تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل».

بعضی از شارحان نهج البلاغه جمله «اعقل ذلك» را اشاره به مطالبی که در جمله‌های بعد آمده است می‌دانند؛ ولی این خلاف ظاهر تعبیر «ذلك» می‌باشد.

به هر حال، امام علیه السلام در پایان این خطبه به چند نکته مهم دیگر که بی‌ارتباط به مسأله جنگ جمل نیست اشاره می‌کند و می‌فرماید: «چهارپایان تمام هم‌میشان شکم‌های‌شان است و دزدگان تمام هم‌میشان تجاوز و تعدی به دیگران است و زنان (هوسباز) تمام فکرشان زینت زندگی و فساد در آن است؛ در حالی که مؤمنان، خاضع و متواضعند و مؤمنان نسبت به دیگران بیمناکند (مبادا آسیبی به آن‌ها برسد). و (در برابر مسئولیت‌های‌شان در پیشگاه خدا) خائف و ترس‌ناکند» (إِنَّ الْبَهَائِمَ هَمَّهَا بُطُونُهَا؛ وَإِنَّ السَّبَاعَ هَمَّهَا الْعُدْوَانُ عَلَىٰ غَيْرِهَا؛ وَإِنَّ النِّسَاءَ هَمُّهُنَّ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْفَسَادُ فِيهَا؛ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُسْتَكِينُونَ^(۲). إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُشْفِقُونَ. إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ خَائِفُونَ).

آری! مؤمنان صالح و درستکار و وظیفه‌شناس هم در برابر خالق خائفند و هم در برابر خلق خدا. در برابر خالق به دلیل وظایف سنگینی که بر عهده دارند و در برابر خلق به علت این‌که مبادا حقی از حقوق کسی را پایمال کنند؛ به عکس انسان‌های درنده‌خو و هوسباز و شکم‌پرور که جز اسطبل و علف نشناسند و غیر از غارت و چپاول دیگران کاری ندارند.

در واقع، امام علیه السلام مظاهر دنیوی را در سه چیز خلاصه کرده: شکم‌پروری، درنده‌خویی و بهره‌گیری از تجملات و زینت‌ها. یکی را برنامه چهارپایان ذکر کرده و یکی را حیوانات

۱. اقتباس از: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحه ۱۶۲.

۲. «مستکینون» از ماده «سکون» است که معنای روشنی دارد. سپس به خضوع و خشوع نیز اطلاق شده است.

درنده و دیگری را زنان هوسباز.

این تعبیرات ممکن است اشاره به سردمداران جنگ جمل باشد که با همین انگیزه‌ها آتش آن جنگ را برافروختند و گروه زیادی را به کشتن دادند و خودشان نیز ناکام شدند. (توجه داشته باشید که طبق بعضی از روایات امام علیه السلام این خطبه را در آستانه جنگ جمل ایراد فرمود).



این برگه سفید می باشد

وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

یذکر فیها فضائل اهل البیت علیهم السلام

از خطبه‌های امام علیه السلام است که در آن فضایل اهل بیت علیهم السلام را بیان کرده است.

خطبه در یک نگاه

مطالب این خطبه عمدتاً بر سه محور می‌گردد:

۱. فضایل اهل بیت علیهم السلام و علم و دانش فوق العاده آن بزرگواران و توصیه مردم به پیروی از آنان.
۲. بحثی پیرامون ارتباط ظاهر و باطن با یکدیگر و این که غالباً در مواقعی که باطن

سند خطبه:

«آمدی» در «غمر الحکم» که بر اساس حروف الفبا تنظیم شده بخش‌های مختلفی از این خطبه را در حرف «ق» و «ن» و «ه» و «الف» با تفاوت‌هایی آورده است. گرچه «آمدی» بعد از مرحوم سید رضی می‌زیسته، ولی تفاوت عبارات او با نهج البلاغه نشان می‌دهد که این جمله‌ها را از منبع دیگری اخذ کرده است. و «سود» در کتاب «طرلز» بخش‌هایی از خطبه را با تفاوت‌هایی آورده که نشان می‌دهد آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه نقل نموده است.

انسان پاک باشد، ظواهر اعمال او نیز پاک است و آن‌ها که از درون آلوده‌اند نیز غالباً ظاهری آلوده دارند.

۳. برای اصلاح هر چیز باید به ریشه‌های نخستین، بازگشت و اصلاحات را از اساس و بنیان شروع کرد.



بخش اول

وَ نَاطِرُ قَلْبِ اللَّيْبِ بِهِ يُبْصِرُ أَمَدَهُ، وَيَعْرِفُ غَوْرَهُ وَ نَجْدَهُ نَاعِ دَعَا، وَ رَاعِ رَعَى، فَاسْتَجِيبُوا لِلدَّاعِي، وَ اتَّبِعُوا الرَّاعِي.
قَدْ خَاضُوا بِحَارَ الْفِتَنِ، وَأَخَذُوا بِالْبِدَعِ نُونِ السُّنَنِ. وَ أَرَزَّ الْمُؤْمِنُونَ، وَ نَطَقَ الضَّالُّونَ الْمَكْذُبُونَ. نَحْنُ الشُّعَارُ وَالْأَصْحَابُ، وَالْخَزَنَةُ وَالْأَبْوَابُ؛ وَ لَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا؛ فَمَنْ آتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سَمِيَ سَارِقًا.

ترجمه:

عاقل با چشم دل، پایان کار را می‌نگرد و اعماق و بلندی‌های آن را درک می‌کند. دعوت‌کننده‌ای دعوت (به حق) کرد و رهبری به امر سرپرستی قیام نمود. اکنون بر شما لازم است دعوت او را اجابت کنید و از رهبرتان پیروی نمایید. آن‌ها (دشمنان حق) در دریا‌های فتنه فرو رفتند؛ بدعت‌ها را گرفته و سنت‌ها را رها نمودند (و کار به جایی رسید که) مؤمنان کنار رفتند (و سکوت اختیار کردند)؛ ولی گمراهان و تکذیب‌کنندگان به سخن درآمدند. ما محرم اسرار (پیامبر خدا ﷺ) و یاران راستین او و گنجینه‌داران و درهای علوم وی هستیم و (البته) هیچ خانه‌ای را جز از درش وارد نمی‌شوند و هر کس از غیر در وارد شود سارقش می‌نامند!

شرح و تفسیر

ما درهای علوم پیامبریم!

بحث‌های گوناگون این خطبه نشان می‌دهد که مرحوم سید رضی مطابق معمول این خطبه را از بخش‌های خطبه طولانی‌تری گزینش کرده و به همین دلیل، ارتباط میان بخش‌های این خطبه اندکی پیچیده است.

امام علیه السلام برای بیان فضایل اهل بیت علیهم السلام نخست به سراغ مقدمه‌ای می‌رود و اوصافی از نیکان هدایت یافته و منحرفان گمراه بیان می‌کند، نخست می‌فرماید:

«عَاقِلٌ بَا حِشْمٍ دَلٌّ، پَایانِ کَارِ رَا مِی نَگَرَدُ و اَعْمَاقِ و بَلَنَدِی هَای آن رَا دَرک مِی کَنَد» (و) نَاطِرٌ^(۱) قَلْبِ اللَّیْبِ^(۲) بِه یُبْصِرُ أَمَدَهُ، وَ یَعْرِفُ غَوْرَهُ وَ نَجْدَهُ^(۳).

اشاره به این‌که انسان عاقل به ظواهر امر قناعت نمی‌کند؛ بلکه سعی می‌کند فراز و نشیب‌ها و عاقب کار را بنگرد و مسیر خود را به درستی تعیین کند؛ از بیراهه نرود و در کنار پرتگاه‌ها گام بر ندارد.

سپس می‌افزاید: «دعوت‌کننده‌ای دعوت (به حق) کرد و رهبری به امر سرپرستی قیام نمود. اکنون بر شما لازم است دعوت او را اجابت کنید و از رهبرتان پیروی نمایید»

دَاعِ دَعَا، وَ رَاعِ رَاعِي، فَاسْتَجِيبُوا لِلدَّاعِي، وَ اتَّبِعُوا الرَّاعِي.

روشن است که منظور از دعوت‌کننده، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که اساس و بنیان اسلام را بنا نهاد و منظور از راعی، امام امیرالمؤمنین علیه السلام است که سرپرستی امت را به فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله برعهده گرفت.

این سخن اشاره به آن دارد که اگر با دقت بنگرید هم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را می‌شناسید و

۱. «ناظر» به معنای سیاهی چشم است که در وسط آن مردمک واقع شده است.

۲. «لیب» از ماده «لَبَّ» (بر وزن حَبُّ) به معنای مغز است و «لیب» به کسی گفته می‌شود که خردمند و عاقل و هوشیار باشد.

۳. «نجد» به معنای زمین مرتفع است.

هم جانشین به حق او را و با شناخت آن دو بزرگوار، تردید و تأملی در اجابت دعوت و پیروی از رهبر باقی نخواهد ماند.

آن‌گاه به گروه دیگری که در نقطه مقابل گروه اول قرار دارند اشاره کرده، می‌فرماید: «آن‌ها (دشمنان حق) در دریا‌های فتنه فرو رفتند؛ بدعت‌ها را گرفته و سنت‌ها را رها نمودند (و کار به جایی رسید که) مؤمنان کنار رفتند (و سکوت اختیار کردند)؛ ولی گمراهان و تکذیب‌کنندگان به سخن درآمدند» (فَذَخَّصُوا بِحَارِ الْفِتَنِ، وَأَخَذُوا بِالْبِدَعِ دُونَ السُّنَنِ. وَأَرْزَأُ^(۱) الْمُؤْمِنُونَ، وَنَطَقَ الضَّالُّونَ الْمَكْذِبُونَ).

این تعبیرات اشاره به گروه‌های منحرفی دارد که بعد از پیامبر ﷺ اطراف غاصبان خلافت را گرفتند و سرانجام کار به دست معاویه و یزید و خونخواران «بنی امیه» و بنی مروان» رسید.

آری، کار آن‌ها ایجاد فتنه‌ها مانند فتنه «جمل» و «صفین» و «زهر روان» و بهره‌گیری از آن بود و همچنین ایجاد بدعت‌ها در دین خدا و رها کردن سنت‌های پیامبر ﷺ که در عصر خلیفه سوم و «بنی امیه» از هر زمان آشکارتر بود.

امام ﷺ بعد از ذکر این مقدمه (بیان اوصاف عاقلان و گمراهان) به بیان بخشی از فضایل اهل بیت ﷺ پرداخته، چنین می‌گوید: «ما محرم اسرار (پیامبر خدا ﷺ) و یاران راستین او و گنجینه‌داران و درهای علوم وی هستیم و به خانه‌ها تنها باید از درهای آن وارد شد، و هر کس که از غیر در وارد شود سارقش می‌نامند!» (فَخَنَّ الشُّعَارُ وَالْأَضْحَابُ، وَالْحَزَنَةُ وَالْأَبْوَابُ؛ وَلَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا؛ فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سَمِيَ سَارِفًا).

اشاره به این که ما از همه به پیامبر ﷺ نزدیک‌تریم (توجه داشته باشید که شعار به

۱. «ارز» از ماده «ارز» (بر وزن فرضی) در اصل به معنای جمع شدن و منقبض گردیدن است؛ سپس به معنای گوشه‌گیری و کنار رفتن از اجتماع استعمال شده است که در جمله یاد شده منظور همین است.

معنای لباس زیرین است که با پوست تن تماس دارد) و علم و دانش آن حضرت به ما رسیده است و هر کس می‌خواهد به تعلیمات آن وجود مقدس و هدایت‌های او راه یابد باید از طریق ما وارد شود.

این تعبیرات در واقع برگرفته از روایات خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره اهل بیت علیهم السلام عموماً و علی علیه السلام خصوصاً می‌باشد. احادیثی مانند حدیث ثقلین که تمام مسلمین را تا روز قیامت به قرآن و اهل بیت علیهم السلام ارجاع می‌دهد و حدیث «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بِأَبْنائها فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ النَّبَأَ؛ من شهر علمم و علی در آن است هر کس علم می‌خواهد باید از در وارد شود»^(۱).

جالب این که ابن ابی الحدید هنگامی که به تفسیر این بخش از خطبه می‌پردازد، می‌گوید: آن چه علی علیه السلام در این خطبه به آن اشاره کرده، تنها عشری از اعشار فضایی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایات بسیار درباره آن حضرت بیان فرموده است.

سپس می‌افزاید: منظور من در این جا روایاتی که امامیه در زمینه امامت علی علیه السلام به آن استدلال کرده‌اند، نیست، بلکه منظور روایاتی است که بزرگان حدیث اهل سنت در کتاب‌های خود از فضایل علی علیه السلام آورده‌اند و من مختصری از آن را در این جا می‌آورم. و به دنبال آن بیست و چهار روایت ناب در فضایل آن حضرت نقل می‌کند که در بخش نکات به قسمتی از آن‌ها اشاره خواهد شد. (ان شاء الله)

نکته‌ها

۱. تفاوت خودستایی و معرفی خویشتن

گاه افراد بهانه‌جو می‌پرسند: چرا امام علیه السلام در این جا به معرفی خویشتن پرداخته و

۱. این حدیث مشهوری است که در کتب معروف اهل سنت مانند «مستدرک حاکم» و «معجم الکبیر طبرانی» و غیر آن‌ها نقل شده است. (برای آگاهی از مدارک این حدیث در کتب اهل سنت به کتاب احقاق الحق، جلد ۵، صفحه ۴۶۹ به بعد مراجعه شود).

خودستایی می‌کند؟ آیا این کار دون از شأن امام علیه السلام نیست؟

تا آن جا که «ابن ابی الحدید» در «شرح نهج البلاغه» نقل می‌کند که بعضی به «عمر» گفتند: علی علیه السلام را به فرماندهی لشکر برگزین! او گفت: علی خود را برتر از این حرف‌ها می‌داند!

ولی این گونه خرده‌گیری‌ها که غالباً از ناآگاهی یا حسد سرچشمه می‌گیرد در برابر منطق عقل مردود است؛ چرا که بسیاری از مردم ممکن است به موقعیت شخص بزرگی آشنا نباشند و از افکار و علوم و برنامه‌های تربیتی او بهره نگیرند؛ آیا او نباید خود را به مردم معرفی کند؟

این موضوع به آن می‌ماند که شخص طبیب ماهر و متخصص در رشته‌های مختلف طبیی تابلو بزرگی بر سر در مطب خود نصب کند و رتبه‌های علمی خود را یکی بعد از دیگری بر آن بنویسد تا مردم او را بشناسند و از علم و تجربه او بهره گیرند. آیا این کار خودستایی است یا معرفی کردن در برابر ناآگاهان؟

از این گذشته یکی از مراحل شکر نعمت‌های الهی بازگو کردن آن است؛ قرآن می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا نِعْمَةَ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾؛ نعمت پروردگارت را بازگو کن.^(۱)

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: تفسیر آیه فوق چنین است: «حَدِّثْ بِمَا أَعْطَاكَ اللَّهُ وَفَضْلَكَ وَرَزَقَكَ وَأَحْسَنَ إِلَيْكَ وَهَذَاكَ؛ آن چه را خدا به تو بخشیده و برتری داده و روزی‌هایی را که به تو عطا فرموده و آن چه را به تو نیکی کرده و هدایت نموده، همه را بازگو کن.»^(۲)

و لذا در بعضی از احادیث نقل شده است که وقتی از علی علیه السلام در مورد بعضی از فضایل آن حضرت سؤال شد، امام علیه السلام در پاسخ فرمود: گرچه خودستایی زشت است، ولی من با الهام از آیه ﴿وَأَمَّا نِعْمَةَ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ و برای بازگویی نعمت‌های پروردگار به تو پاسخ می‌گویم (سپس بخشی از فضایل خود را بیان فرمود).

۱. الضحی، آیه ۱۱.

۲. مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

۲. حسن دلبران در زبان دیگران!

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، ابن ابی الحدید هنگامی که به این بخش از خطبه می‌رسد روایات زیادی از منابع اهل تسنن در فضیلت علی علیه السلام نقل می‌کند که بالغ بر بیست و چهار حدیث می‌شود و تصریح می‌کند که این روایات غیر از احادیثی است که شیعه امامیه در مقام اثبات امامت علی علیه السلام بدان تمسک می‌جویند.

مناسب است در این جا به بعضی از این روایات بسیار پر محتوا اشاره کنیم:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ قَدْ زَيَّنَكَ بِزَيْنَةٍ لَمْ يَزَيِّنْ الْعِبَادَ بِزَيْنَةٍ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْهَا هِيَ زَيْنَةُ الْأَبْرَارِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى؛ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا جَعَلَكَ لَا تَرْزَأُ مِنَ الدُّنْيَا شَيْئاً، وَ لَا تَرْزَأُ الدُّنْيَا مِنْكَ شَيْئاً وَ هَبَّ لَكَ حُبُّ الْمَسَاكِينِ فَجَعَلَكَ تَرْضَى بِهِمْ أَتْبَاعاً وَ يَرْضُونَ بِكَ إِمَاماً؛ ای علی! خداوند تو را به زینتی آراسته است که بندگانش را به زینتی بهتر از آن نیاراسته است و آن، زینت نیکان در نزد خداست که همان زهد در دنیا است. خداوند تو را چنان قرار داده که چیزی از دنیا گردآوری نمی‌کنی و دنیا نیز چیزی از تو بر نمی‌گیرد و نمی‌کاهد. خداوند به تو محبت مستمندان را بخشیده و تو را آن‌گونه قرار داده که از چنین پیروانی خشنود شوی؛ آن‌ها نیز به پیشوایی همچون تو خشنود باشند.»^(۱)

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَاهَدَ إِلَيَّ فِي عَلِيٍّ عَهْداً فَقُلْتُ يَا رَبِّ بَيْنَهُ لِي. قَالَ: أَسْمَعُ أَنَّ عَلِيًّا رَأْيَةَ الْهُدَى وَ إِمَامَ أَوْلِيَائِي وَ نُورٌ مِّنْ أَطَاعِنِي وَ هُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلْزَمْتُهَا الْمُتَّقِينَ مَنَ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنَ أَطَاعَهُ فَقَدْ أَطَاعَنِي نَبَسْرُهُ بِذَلِكَ؛ خداوند با من درباره علی علیه السلام عهدهی فرمود (و اشاره به مقامات و فضایل علی کرد) عرض کردم: پروردگارا، آن را برای من بیان کن؛ فرمود: بشنو! علی، پرچم هدایت و پیشوای دوستان من و نور کسانی است که اطاعت کنند و او کلمه‌ای است که پرهیزکاران

۱. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود این حدیث را از «ابونعیم اصفهانی» در «حلیة الاولیاء» و «مسند احمد بن حنبل» نقل کرده است. (شرح نهج البلاغه، جلد ۹، صفحه ۱۶۶).

را به آن ملزم ساختم، کسی که او را دوست دارد، مرا دوست داشته و کسی که از وی اطاعت کند، مرا اطاعت نموده است. او را به این فضایل بشارت ده.

۳. پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَخِيَا حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مَمَاتِي وَ يَسْكُنَ جَنَّةَ عَدْنِ الَّتِي غَرَسَهَا رَبِّي فَلْيُؤَالَ عَلِيًّا مِنْ بَعْدِي وَ لِيُؤَالَ وَايَةَ وَ لِيَقْتَدِ بِالْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِي فَإِنَّهُمْ عِزَّتِي خَلَقُوا مِنْ طِينَتِي وَ زُرُقُوا فَهَمًّا وَ عِلْمًا فَوَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ مِنْ أُمَّتِي، الْفَاطِعِينَ فِيهِمْ صَلَاتِي لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي؛ کسی که مسرور می‌شود همچون من زندگی کند و همچون من از دنیا برود و ساکن بهشت جاویدانی شود که خداوند آن را غرس کرده پس باید علی را بعد از من دوست دارد و دوست او را نیز دوست داشته باشد و به امامان پس از من اقتدا کند که آن‌ها از عترت من‌اند؛ از باقیماندهٔ گِل من سرشته شدند و خداوند فهم و دانش به آنان داده است. وای بر کسانی از امت من که آن‌ها را تکذیب کنند و نسبت به من قطع رحم کنند! خداوند هرگز آن‌ها را مشمول شفاعت من نکند!»



این برگه سفید می باشد

بخش دوم

منها: فِيهِمْ كَرَامٌ الْقُرْآنِ، وَ هُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ. إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا، وَإِنْ صَمَتُوا لَمْ يُسَبِّحُوا. فَلْيَصِدُقْ رَأْدُ أَهْلِهِ، وَلْيُخْضِرْ عَقْلُهُ، وَلْيَكُنْ مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ، فَإِنَّهُ مِنْهَا قَدِيمٌ، وَإِلَيْهَا يَنْقَلِبُ.

فَالنَّاظِرُ بِالْقَلْبِ، الْعَامِلُ بِالْبَصْرِ، يَكُونُ مُبْتَدَأَ عَمَلِهِ أَنْ يَعْلَمَ: أَعْمَلُهُ عَلَيْهِ أَمْ لَهُ؟! فَإِنْ كَانَ لَهُ مَضَى فِيهِ، وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ وَقَفَ عَنْهُ. فَإِنَّ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ. فَلَا يَزِيدُهُ بَعْدَهُ عَنِ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ إِلَّا بُعْدًا مِنْ حَاجَتِهِ. وَالْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ. فَلْيَنْظُرْ نَازِرًا: أَسَائِرٌ هُوَ أَمْ رَاجِعٌ؟!!

ترجمه:

آیات کریمه قرآن درباره آن‌ها (پیامبر و اهل بیتش) (علیهم السلام) نازل شده، آن‌ها گنجینه‌های علوم خدای رحمانند. اگر سخن بگویند راست می‌گویند و اگر سکوت کنند کسی بر آن‌ها پیشی نمی‌گیرد. راهنمای جمعیت باید به افراد خود راست بگوید و عقل و خرد را حاضر سازد و از فرزندان آخرت باشد؛ چراکه از آن جا آمده و به آن جا باز می‌گردد. آن کس که با چشم دل می‌بیند و با بینایی عمل می‌کند باید در آغاز هر کار بیندیشد که آیا آن عمل به سود اوست یا به زیان او؛ اگر به سود اوست ادامه دهد و اگر به زیانش می‌باشد از عمل باز ایستد؛ زیرا آن کس که بدون آگاهی به انجام دادن کار می‌پردازد همچون کسی است که از بیراهه می‌رود و چنین کسی هر قدر جلوتر می‌رود از منزل مقصود فاصله

بیشتری می‌گیرد ولی آن کس که از روی آگاهی عمل می‌کند همچون رهروی است که در جاده روشن گام بر می‌دارد (و به زودی به مقصد می‌رسد). حال که چنین است هر شخص باید بنگرد آیا (به سوی مقصد) پیش می‌رود یا به عقب باز می‌گردد؟!

شرح و تفسیر

ویژگی رهروان راه حق

در این بخش از خطبه امام علیه السلام برای خنثی کردن تبلیغاتی که «بنی امیه» به طور مستمر بر ضد اهل بیت علیهم السلام داشتند و هماهنگی‌هایی بعضی از حیره‌خواران و مزدوران که ظاهراً در لباس ارباب حدیث با آن‌ها می‌نمودند، اشاره به گوشه‌ای از فضایل اهل بیت علیهم السلام می‌کند تا در برابر آن هجمه سنگین تبلیغاتی مردم آن‌ها را فراموش نکنند؛ می‌فرماید:

«آیات کریمه قرآن درباره آن‌ها (پیامبر و اهل بیته علیهم السلام) نازل شده، آن‌ها گنجینه‌های علوم خدای رحمانند. اگر سخن بگویند راست می‌گویند و اگر سکوت کنند کسی بر آن‌ها پیشی نمی‌گیرد» (فیهم کرائم^(۱) القرآن، وَ هُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ. إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا، وَإِنْ صَمَتُوا لَمْ يُسَبِّتُوا).

جمله «فیهم کرائم القرآن» ممکن است به همان معنا باشد که گفته شد یا به این معنا که آیات کریمه قرآن و تفسیر آن نزد آن‌هاست. مطابق این تفسیر، جمله مزبور اشاره‌ای به مفهوم حدیث «ثقلین» است که می‌گوید: اهل بیت علیهم السلام هرگز از قرآن جدا نمی‌شوند.

تعبیر به «کنوز» (گنج‌ها) اشاره به این است که تعلیمات و احکام گران‌بهای الهی نزد آنهاست؛ زیرا همیشه اشیای نفیس را در گنج ذخیره می‌کنند.

۱. «کرائم» جمع «کریمه» است و اشاره به آیات مبارکی است که در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده است.

جمله «إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا» یکی از اوصاف برجسته اهل بیت علیهم السلام را که همان صدق در کلام است و با آیه ﴿كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^(۱) هماهنگ است، بازگو می‌کند. جمله «إِنْ صَمْتُوا لَمْ يُسَبِّتُوا» اشاره به این است که سکوت آن‌ها هرگز به معنای ناتوانی در پاسخ‌گویی نیست؛ بلکه به مقتضای مصلحت و حکمت است لذا کسی نمی‌تواند بر آن پیشی بگیرد. یا این که ابهت آن‌ها به قدری است که هر گاه سکوت کنند، کسی را یارای سخن و اظهار وجود در برابر آن‌ها نیست.

به هر حال، این صفات چهارگانه که در اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است، مقام آن‌ها را از دیگران ممتاز می‌سازد و عظمت الهی و علمی آن‌ها را نشان می‌دهد.

سپس برای تأکید این مطلب که هدف ستایش و مداحی نیست، می‌افزاید: «راهنمای جمعیت باید به افراد خود راست بگوید و عقل و خرد را حاضر سازد و از فرزندان آخرت باشد؛ چرا که از آن جا آمده و به آن جا باز می‌گردد» (فَلْيَضْفُ رَأْدُ أَهْلَهُ^(۲))، وَلِيُخْضِرْ عَقْلَهُ، وَلِيَكُنْ مِنْ أُنْبَاءِ الْآخِرَةِ، فَإِنَّهُ مِنْهَا قَدِمَ، وَإِلَيْهَا يَنْقَلِبُ).

واژه «رأد» در اصل به معنای کسی است که در پیشاپیش قافله حرکت می‌کند و برای یافتن آب و چراگاه جستجو می‌نماید. اگر چنین کسی دروغگو باشد، اهل قافله خود را گرفتار خطر می‌سازد، انتخاب این تعبیر در جمله یاد شده اشاره به این نکته لطیف است که اگر من ویژگی‌های اهل بیت علیهم السلام را برای شما شرح می‌دهم به منزله کسی هستم که ضروری‌ترین وسیله زندگی را برای پیروانش فراهم می‌سازد.

۱. این، آیه ۱۱۹ توبه است و دستور می‌دهد که اهل ایمان در هر عصر و زمان و مکان باید با راستگویان همراه و همگام باشند و این آیه طبق روایات متعددی که در منابع شیعه و سنی وارد شد به امامان معصوم تفسیر شده است. (برای آگاهی از منابع این حدیث به کتاب پیام قرآن، جلد ۹، صفحه ۲۲۱ مراجعه شود).

۲. «رأد» از ماده «رود» بر وزن قوم به معنای تلاش برای انجام دادن چیزی است و همان گونه که در متن آمده است معمولاً به کسی می‌گویند که در جستجوی مرتع و چراگاه، پیشاپیش قافله حرکت می‌کند.

جمله «فَإِنَّهُ مِنْهَا قَدِيمٌ وَ...» (انسان از آخرت آمده و به سوی آن باز می‌گردد) ممکن است اشاره به مفهوم «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم) باشد. یا به تعبیر دیگر آخرت در این جا به معنای ماورای طبیعت است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند: معنای این جمله آن است که «ما برای آخرت آفریده شده‌ایم» همان‌گونه که در بعضی از کلمات امام علیه السلام آمده است: «أَلَا فَمَا يَضَعُ بِالْذُّنْيَا مَنْ خُلِقَ لِلْآخِرَةِ؟ كَسَى رَاكِبٌ لِمَنْ رَاكِبٌ؟»^(۱) آن‌گاه در ادامه این سخن با توجه به آن چه در فراز قبل درباره امامان اهل بیت علیهم السلام آمده هشدار می‌دهد که با دقت هر چه بیشتر، مراقب اعمال خویش باشند و راهی که را آن امامان یعنی گنجینه‌های علم الهی و آگاهان بر قرآن ارائه می‌دهند، بپویند و در آغاز هر کار در نتیجه و پایان آن بیندیشند و تصمیم بگیرند؛ می‌فرماید:

«آن کس که با چشم دل می‌بیند و با بینایی عمل می‌کند باید در آغاز هر کار بیندیشد که آیا آن عمل به سود اوست یا به زیان او؛ اگر به سود اوست ادامه دهد و اگر به زیانش می‌باشد از عمل باز ایستد» (فَالنَّاطِرُ بِالْقَلْبِ، الْعَامِلُ بِالْبَصْرِ، يَكُونُ مُبْتَدَأُ عَمَلِهِ أَنْ يَعْلَمَ: أَعْمَلُهُ عَلَيْهِ أَمْ لَهُ؟ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَضَى فِيهِ، وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ وَقَفَ عَنْهُ).

در واقع، امام علیه السلام شرط پیروزی را سه چیز شمرده که هر سه از شاخه‌های علم و دانش است. اندیشیدن در اصل کار و عمل کردن با بصیرت و آگاهی و مطالعه درباره نتیجه آن کار که آیا به سود است یا زیان؟

سپس به دلیل آن پرداخته و با تشبیه زیبایی فرق میان عالم و جاهل را روشن می‌سازد و می‌فرماید: «زیرا آن کس که بدون آگاهی (و مطالعه کافی) به انجام دادن کار پردازد همچون کسی است که از بی‌راهه می‌رود و چنین کسی هر قدر جلوتر می‌رود از منزل مقصود فاصله بیشتری می‌گیرد ولی آن کس که از روی آگاهی عمل می‌کند همچون رهروی است که در جاده روشن گام بر می‌دارد (و به زودی به مقصد می‌رسد)»

(فَإِنَّ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ. فَلَا يَزِيدُهُ بَعْدَهُ عَنِ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ إِلَّا بُعْدًا مِنْ حَاجَتِهِ. وَالْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ).

چه تشبیه جالبی! افراد دانا و نادان هر دو در تلاشند؛ ولی دانا چون در جاده اصلی حرکت می‌کند لحظه به لحظه به مقصد نزدیک‌تر می‌شود؛ ولی نادان چون در بی‌راهه گام بر می‌دارد لحظه به لحظه از مقصد دور‌تر می‌شود و به تعبیر دیگر تلاش‌های او نتیجه معکوس دارد.

در سخنان رسول خدا ﷺ تعبیر جالب دیگری از این مطلب نقل شده است: «مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ؛ کسی که بدون آگاهی عملی انجام دهد آن چه را خراب می‌کند بیش از آن است که آباد می‌کند.»^(۱)

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةَ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا؛ کسی که بدون آگاهی عمل کند مانند رهروی است که در غیر مسیر گام بر می‌دارد که هر چه سریع‌تر سیر کند از مقصد دور‌تر می‌شود.»^(۲)

و در پایان این بخش امام علیه السلام چنین نتیجه می‌گیرد، می‌فرماید: «حال که چنین است هر شخص باید بنگرد آیا (به سوی مقصد) پیش می‌رود یا به عقب باز می‌گردد؟!»
(فَلْيَنْظُرْ نَاطِرٌ أَسَائِرَهُ هُوَ أَمْ رَاجِعٌ!؟).

این تعبیر نشان می‌دهد که افراد ناآگاه نه تنها با تلاش‌های خود به مقصد نزدیک نمی‌شوند بلکه گاهی با تلاش‌های خود درست در جهت ضد آن گام بر می‌دارند.



۱. اصول کافی، جلد اول، صفحه ۴۴، باب عمل بغیر علم حدیث ۳.

۲. همان مدرک، صفحه ۴۳، حدیث ۱.

نکته

مشکل بزرگ در دنیای کنونی

در جهانی که زندگی می‌کنیم امکانات و وسایل زندگی بیش از هر زمان آماده است. قوای مختلف طبیعت به تسخیر انسان درآمده و زحمتهای را از دوش او برداشته و بردوش صنایع سبک و سنگین افکنده است. ذخایر زمین یکی پس از دیگری کشف شده و در اختیار انسان‌ها قرار گرفته است. حجم ثروت و نعمت از هر زمانی بیشتر است؛ ولی با این حال گروه عظیمی از مردم دنیا با فقر و بدبختی دست به گریبانند و هر سال جمعیت عظیمی از گرسنگی جان می‌دهند؛ جنگ‌ها و بیماری‌ها قربانی زیادی می‌گیرد.

اگر درست بنگریم، می‌بینیم عامل اصلی یا ضعف مدیریت‌هاست و یا خیانت در امانت‌های الهی که آن نیز با دقت به ضعف مدیریت باز می‌گردد؛ زیرا پیشرفت در امانت است نه خیانت. خیانت آثار مقطعی دارد ولی در دراز مدت نتیجه منفی آن دامان خائن را می‌گیرد. اساساً در یک جامعه بدبخت نمی‌توان خوشبخت زندگی کرد.

اگر به توصیه یاد شده که در کلام امام و سائر معصومین علیهم السلام آمده است عمل می‌شد آگاهان را برای مدیریت‌ها بر می‌گزیدند و هر کاری را به اهلش می‌سپردند. آنها نیز مرتکب خیانت نمی‌شدند؛ دنیا چهره دیگری داشت. ولی افسوس چون کارها به دست اهلش نیست، تلاش‌ها نتیجه معکوس می‌دهد و مردم جهان را از مقصد اصلی، یعنی آرامش و بی‌نیازی و سعادت دور می‌سازد و نعمت‌های عظیم خداداد در مسیرهای غلط تباه و نابود می‌شود.



بخش سوّم

وَاعْلَمَ أَنَّ لِكُلِّ ظَاهِرٍ بَاطِنًا عَلَيَّ مِثَالِهِ، فَمَا ظَابَ ظَاهِرُهُ ظَابَ بَاطِنُهُ، وَمَا حَبَّتْ ظَاهِرُهُ حَبَّتْ بَاطِنُهُ. وَقَدْ قَالَ الرَّسُولُ الصَّادِقُ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ، وَيُبْغِضُ عَمَلَهُ، وَيُحِبُّ الْعَمَلَ وَيُبْغِضُ بَدَنَهُ». وَاعْلَمَ أَنَّ لِكُلِّ عَمَلٍ نَبَاتًا. وَكُلُّ نَبَاتٍ لَا غِنَى بِهِ عَنِ الْمَاءِ، وَالْمِيَاهُ مُخْتَلِفَةٌ؛ فَمَا ظَابَ سَقِيئِهِ، ظَابَ غَرْسُهُ وَحَلَّتْ ثَمَرَتُهُ، وَمَا حَبَّتْ سَقِيئِهِ، حَبَّتْ غَرْسُهُ وَآمَرَّتْ ثَمَرَتُهُ.

ترجمه:

بدان هر ظاهری باطنی دارد همانند خود، آنچه ظاهرش پاک و خوب است باطنش نیز پاک و خوب است و آنچه ظاهرش خبیث و بد است باطنش نیز خبیث است. پیامبر صادق علیه السلام فرمود: گاه خداوند بنده‌ای را دوست می‌دارد ولی عملش را مبعوض می‌شمرد و گاه عملش را دوست می‌دارد و شخصش را مبعوض می‌دارد.

بدان هر عملی رویشی دارد و هیچ رویشی از آب بی‌نیاز نیست و آب‌ها مختلفند آن چه آبیاری‌اش پاکیزه باشد نهالش پاک و میوه‌اش شیرین است و آن چه آبیاریش ناپاک باشد نهالش ناپاک و میوه‌اش تلخ است.

شرح و تفسیر

راه شناخت نیکان و بدان

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام برای تکمیل آن چه در بخش های سابق آمد راه شناخت نیکان از بدان را نشان می دهد، می فرماید: «بدان هر ظاهری باطنی دارد همانند خود، آنچه ظاهرش پاک و خوب است باطنش نیز پاک و خوب است و آنچه ظاهرش خبیث و بد است باطنش نیز خبیث است» (وَأَعْلَمُ أَنَّ لِكُلِّ ظَاهِرٍ بَاطِنًا عَلَيَّ مِثَالِهِ، فَمَا طَابَ ظَاهِرُهُ طَابَ بَاطِنُهُ، وَمَا خَبِثَ ظَاهِرُهُ خَبِثَ بَاطِنُهُ).

این یک قاعده کلی است که می تواند در بسیاری از موارد راهگشای انسان در مسأله شناخت افراد و جوامع بشری و تشکیلات مختلف اجتماعی و سیاسی و عقیدتی باشد (هر چند مانند هر قاعده کلی ممکن است استثناهایی داشته باشد) زیرا معمولاً اعمال انسان ها بازتاب افکار و اخلاق و صفات درونی آن هاست و ظاهر آنان تراوشی از باطن شان است؛ همان گونه که در ضرب المثل معروف نقل شده: «از کوزه همان برون تراود که در اوست».

بر این اساس هنگامی که باطن کسی برای ما مشکوک شود باید در اعمال او دقت کنیم و از لابه لای آن به باطن او پی ببریم. قرآن مجید نیز این حقیقت را در آیات مختلف تأیید کرده و درباره منافقان گاه می فرماید: ﴿فَذَبَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ﴾؛ نشانه های عداوت آن ها از دهان و کلامشان آشکار شده و آنچه در دل هایشان پنهان می دارند از آن مهم تر است.^(۱)

و در جای دیگر می فرماید: ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَعَرَفْتَهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾؛ اگر ما بخواهیم منافقان را به تو نشان می دهیم تا آن ها را به قیافه هایشان بشناسی، هر چند می توانی آن ها را از سخنانشان بشناسی.^(۲)

۱. آل عمران، آیه ۱۱۸.

۲. محمد، آیه ۳۰.

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي حَبِثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا﴾؛ سرزمین پاکیزه گیاهش (پاکیزه) به فرمان پروردگار می‌روید؛ اما سرزمین خبیث و بد جز گیاه ناچیز و بی‌ارزش از آن نمی‌روید.^(۱)

در روایات اسلامی و کلمات فقها نیز این مسأله دیده می‌شود:

امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ؛ کسی چیزی را در دل پنهان نمی‌کند مگر این‌که در سخنانی که از دهانش بیرون می‌پرد و در چهره‌اش، آشکار می‌شود.»^(۲)

فقها نیز در بحث عدالت می‌گویند: حسن ظاهر و عمل به وظایف شرع حکایت از وجود ملکه عدالت در باطن می‌کند.

جالب این‌که در عصر ما وسایلی ساخته‌اند به نام دروغ‌سنج که از تغییر حرکات نبض و قلب و فشار خون و غیر آن می‌توان راستگو بودن یا دروغ‌گو بودن شخص را به هنگامی که مطلبی را اظهار می‌دارد، شناخت.

همان‌گونه که اشاره شد این قاعده کلی مانند سایر قواعد بدون استثنا نیست؛ زیرا افرادی هستند بسیار پیچیده و به تعبیر عامیانه «تودار» که به آسانی نمی‌توان آن‌ها را از اعمالشان شناخت؛ چنان ریاکار و متظاهر و مردم فریبند که گاه افراد عاقل و هوشیار را نیز به خطا می‌افکنند و به همین جهت امام علیه السلام در ادامه سخن چنین می‌فرماید: «پیامبر راستگو صلی الله علیه و آله فرمود: گاه خداوند بنده‌ای را دوست دارد ولی عملش را مبعوض می‌شمرد و گاه عملش را دوست دارد و شخصش را مبعوض می‌داند» (وَفَذَّ قَالَ الرَّسُولُ الصَّادِقُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ، وَ يُبْغِضُ عَمَلَهُ، وَ يُحِبُّ الْعَمَلَ وَ يُبْغِضُ بَدَنَهُ»).

دلیل جدایی ظاهر از باطن و عمل از عقیده در این‌گونه موارد، عوامل فوق‌العاده‌ای

۱. اعراف، آیه ۵۸.

۲. کلمات قصار، ۲۶.

است که رخ می‌دهد و شخص را از آن اصل کلی دور می‌سازد؛ مثلاً همنشینی با بدان و خوبان و قرار گرفتن در محیط‌های سالم یا فاسد و همچنین تعصب‌ها، کینه‌ها، حسادت‌ها، هوس‌های شدید و تبلیغات مسموم یا سالم و فقر و تنگدستی فوق‌العاده و مانند آن، این‌هاست که گاهی هماهنگی ظاهر و باطن را بر هم می‌زند و از کوزه چیزی برون می‌تراود که در آن نیست.

مرحوم علامه خوئی در شرح این جمله، مطلب دیگری دارد. او بعد از آن اشاره به تناقض صوری صدر و ذیل این بخش از خطبه می‌گوید: من بعد از تدبّر و تفکر بسیار در چند روز و توسّل به جدم امیرمؤمنان، به این نتیجه رسیدم که حضرت به استناد کلام پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواهد اشاره به این نکته کند که اگر کسی بر خلاف آن اصل کلی، ظاهر و باطن خود را هماهنگ ندید باید کوشش کند آن را در جهت صلاح، هماهنگ سازد؛ یعنی اگر باطن خوب بود و عمل بد، سعی در اعمال صالحه کند و اگر عمل، خوب بود و باطن بد، تلاش در اصلاح باطن نماید.^(۱)

گرچه این سخن، سخنی است صحیح؛ ولی استفاده این معنا از جمله‌های یاد شده خالی از اشکال نیست و به نظر می‌رسد تفسیر اوّل مناسب‌تر است.

سپس در بخش پایانی این خطبه، امام علیه السلام در تکمیل گفتار سابق در زمینه هماهنگی ظاهر و باطن و لزوم پاکسازی درون برای پاک شدن برون، چنین می‌فرماید: «بدان هر عملی رویشی دارد و هیچ رویشی از آب بی‌نیاز نیست و آب‌ها مختلفند آن‌چه آبیاری‌اش پاکیزه باشد نهالش پاک و میوه‌اش شیرین است و آن‌چه آبیاریش ناپاک باشد نهالش ناپاک و میوه‌اش تلخ خواهد بود» (وَاعْلَمَ أَنَّ لِكُلِّ عَمَلٍ نَبَاتًا. وَكُلُّ نَبَاتٍ لَا عَنَى بِهِ عَنِ الْمَاءِ، وَالْمِيَاهُ مُخْتَلِفَةٌ؛ فَمَا طَابَ سَقْيُهُ، طَابَ عَرْسُهُ وَحَلَّتْ ثَمَرَتُهُ، وَمَا حَبَّتْ سَقْيُهُ، حَبَّتْ عَرْسُهُ وَآمَرَتْ ثَمَرَتُهُ).

امام علیه السلام در این تشبیه زیبا، انسان و اعمالش را به درختان و میوه‌هایش تشبیه نموده

۱. منهاج البراعه، جلد ۹، صفحه ۲۴۸. (با تلخیص)

است؛ همان‌گونه که درختان و گیاهان از آب برای رویش بی‌نیاز نیستند، انسان‌ها نیز به تعلیم و تربیت و تبلیغ نیاز دارند. آن کس که از تعلیم و تربیت و تبلیغ صحیحی برخوردار باشد اعمالش پاک و آن کس که تحت تأثیر تبلیغات سوء قرار گیرد، عملی ناپاک خواهد داشت.

به تعبیر دیگر ارزش میوه‌های درختان در واقع از سه چیز نشأت می‌گیرد: بذر خوب و زمین خوب و آب خوب. به یقین بذر انسان‌ها با توجه به فطرت پاک خداداد خوب است. هرگاه وراثت محیط که به منزله زمین است و تعلیم و تربیت که به منزله آب است پاک و پاکیزه باشد، آثار و جودی انسان‌ها ارزشمند و پاک و پاکیزه خواهد بود.



قابل توجه لیتوگرافی محترم

این برگه سفید می باشد

وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

یذکر فیها بدیع خلقه الخفاش

از خطبه‌های امام علیه السلام است که در آن از شگفتی‌های آفرینش خفاش سخن می‌گوید.

خطبه در یک نگاه

این خطبه در واقع یکی از خطبه‌های مهم توحیدی نهج البلاغه است که از دو بخش تشکیل شده:

در بخش **اول**، به حمد و ستایش پروردگار و بیان عظمتش که عقل‌ها را در حیرت فرو برده می‌پردازد و از قدرت‌نمایی او در آفرینش موجودات بدون هیچ نقشه قبلی سخن می‌گوید، مخلوقاتی که هر یک از دیگری عجیب‌تر و اسرارآمیزتر است.

۱. سند خطبه:

در کتاب «مصادر نهج البلاغه» سند قابل ملاحظه‌ای از کتب دیگر برای این خطبه ذکر نشده و به نظر می‌رسد که سند عمده این خطبه، همان نقل مرحوم سید رضی است؛ ولی محتوای خطبه آن قدر بلند و عالی است که سند آن را تقویت می‌کند و نشان می‌دهد تنها از فکر نیرومندی همچون امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌تواند سرچشمه گرفته باشد.

و در بخش دوم، برای نمونه، انگشت روی یکی از شگفت‌انگیزترین پرندگان یعنی خفاش گذارده و عجایب خلقت او را یکی بعد از دیگری شرح می‌دهد؛ آن‌چنان که گویی سال‌ها دربارهٔ این مخلوق اسرارآمیز مطالعه و بررسی کرده و به اسرار وجود او دست یافته است.



بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْحَسَرَتِ الْأَوْصَافُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ، وَرَدَعَتْ عَظَمَتُهُ
الْعُقُولَ، فَلَمْ تَجِدْ مَسَاعاً إِلَى بُلُوغِ غَايَةِ مَلَكُوتِهِ!
هُوَ اللَّهُ الْحَقُّ الْمُبِينُ، أَحَقُّ وَأَبْيَنُ مِمَّا تَرَى الْعُيُونُ، لَمْ تَبْلُغْهُ الْعُقُولُ
بِتَحْدِيدِ فَيَكُونُ مُشَبَّهًا، وَ لَمْ تَقَعْ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ بِتَقْدِيرِ فَيَكُونُ مُمَثَّلًا. خَلَقَ
الْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ تَمَثِيلٍ، وَ لَا مَشْوَرَةَ مُشِيرٍ، وَ لَا مَعُونَةَ مُعِينٍ، فَتَمَّ خَلْقُهُ
بِأَمْرِهِ، وَ أَدْعَانَ لِبَطَاعَتِهِ، فَأَجَابَ وَ لَمْ يَدَافِعْ، وَ أَنْقَادَ وَ لَمْ يَنَازِعْ.

ترجمه:

ستایش مخصوص خداوندی است که اوصاف از بیان کنه ذات او عاجز است و عظمتش عقل‌ها را از درک ذاتش باز داشته و به همین جهت عقل و خرد راهی برای وصول به منتهای ملکوتش نیافته است. او خداوندی است ثابت و آشکار، ثابت‌تر و آشکارتر از آنچه چشم‌ها می‌بیند و با این حال عقل‌ها نمی‌تواند حدی برای او بیان کند تا شبیهی برای او یافت شود و اندیشه‌ها هرگز اندازه‌ای برای او تعیین نمی‌کند تا همانندی داشته باشد. آفریدگان را بدون نمونه قبلی و مشورت مشاوران و بدون یاری کمک کاران آفرید، و خلقت موجودات به فرمان او کامل شد. همه اطاعتش را پذیرفتند و فرمانش را اجابت کردند و رد نکردند و رام و تسلیم وی شدند و به مخالفت برخاستند.

شرح و تفسیر

یک درس مهم خداشناسی

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد امام علیه السلام در آغاز خطبه، به ستایش ذات پروردگار و اوصاف جمال و جلال او می‌پردازد و قبل از هر چیز به عدم امکان معرفت‌کنه ذات او اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«ستایش، مخصوص خداوندی است که اوصاف از بیان‌کنه ذاتش عاجز است و عظمتش عقل‌ها را از درک ذاتش باز داشته؛ و به همین جهت راهی برای وصول به منتهای ملکوتش نیافته است» (أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْحَسَرَ^(۱) الْأَوْصَافَ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ، وَرَدَعَتْ عَظَمَتُهُ الْعُقُولَ، فَلَمْ تَجِدْ مَسَاغًا^(۲) إِلَيَّ بُلُوغَ غَايَةِ مَلَكُوتِهِ^(۳)!).

چرا «اوصاف» توان شرح ذات پاک او را ندارند؟ به دلیل این که تمام الفاظی که برای بیان اوصاف وضع شده، مربوط به صفات مخلوقان است که صفاتی است محدود و مخلوق، و به تعبیر دیگر ذات خداوند که از هر نظر نامحدود و بی‌پایان است برای عقل‌های محدود ما قابل درک نیست و الفاظ و افکار ما توان بیان آن را ندارد، و همین معنا سبب شده است که عقول انسانی از درک عظمتش بازماند و راهی به معرفت ذاتش نیابد.

این بدان معنا نیست که ما معرفه الله را برای بشر غیر ممکن بدانیم یا به تعبیر دیگر به

۱. «أنحسرت» از ماده «حسر» (بر وزن قصر) در اصل به معنای برهنه کردن است؛ سپس به معنای ضعف و ناتوانی به کار رفته؛ زیرا در این حالت، انسان از نیروهای خود برهنه می‌شود.

۲. «مساغ» در اصل از ماده «سوغ» به معنای آسان خوردن آب یا غذاست؛ سپس به هر مسیر راحت و آسانی اطلاق می‌شود و در خطبه مزبور از همین قبیل است.

۳. «ملکوت» از ماده «ملک» (بر وزن قفل) به معنای حکومت و مالکیت، گرفته شده است و اضافه او و تاء، تأکید و مبالغه را می‌رساند و هنگامی که درباره خداوند به کار می‌رود اشاره به حکومت مطلقه او بر سراسر جهان است.

تعطیل معرفت و شناخت قائل شویم؛ بلکه مقصود این است که علم ما به آن ذات با عظمت بی نهایت از هر نظر تنها علم اجمالی است که می توانیم از طریق آثارش به او اشاره کنیم و نه علم تفصیلی.

این مسأله جای تعجب نیست؛ عظمت خداوند که جای خود دارد؛ ما نسبت به بسیاری از موجودات عالم امکان ایمان داریم و مثل آفتاب برای ما روشن است در حالی که از کنه آن بی خبریم، ما می دانیم روح وجود دارد؛ نیروی جاذبه همه جا در دسترس ماست، زمان و مکان موجودند؛ اما حقیقت و کنه این امور چیست؟ کمتر کسی از آن خبر دارد و قرن هاست که فلاسفه و علمای علوم طبیعی درباره آن ها بحث می کنند و هنوز به یک نقطه مورد اتفاق نرسیدند.

از همه چیز نزدیک تر به ما خود ما هستیم؛ ما هنوز بسیاری از اسرار وجود خودمان را نمی دانیم تا آن جا که نویسنده معروف غربی «الکسیس کارل» کتاب هایی با عنوان «انسان موجود ناشناخته» یا مانند آن نوشته اند.

امام در ادامه این سخن به بیان یکی دیگر از اوصاف خداوند - که تأکیدی است بر آن چه گذشت - می فرماید: «او خداوندی است ثابت و آشکار، ثابت تر و آشکارتر از آن چه چشم ها می بیند و با این حال دست توانای عقل ها نمی تواند حدی برای او بیان کند تا شبیهی برای او یافت شود و (نیروی پرجولان) اندیشه ها هرگز اندازه ای برای او تعیین نمی کند تا همانندی داشته باشد» (هُوَ اللَّهُ الْحَقُّ الْمُبِينُ، أَحَقُّ وَأَيُّنُ مِمَّا قَرَى الْعِيُونَ، لَمْ تَبْلُغَهُ الْعُقُولُ بِتَحْدِيدٍ فَيَكُونُ مُشَبَّهًا، وَلَمْ تَنْفَعْ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ بِتَقْدِيرٍ فَيَكُونُ مُمَثَّلًا).

آری، وجود او اظهر الاشیاست و کنهش در نهایت خفا، آن چه با چشم می بینیم ممکن است خطاب بصره باشد - که دانشمندان انواع زیادی برای آن ذکر کرده اند - ولی علم به وجود خداوند خطایی در آن نیست. حضور او را در همه جا و در هر زمان و در هر حال احساس می کنیم؛ ولی با این حال، در فهم حقیقت ذات او حیرانیم و هر گاه در این

مرحله قدم بگذاریم و یک گام به پیش برویم دو گام به عقب بر می‌گردیم و به گفته آن شاعر نکته‌سنج:

كُلَّمَا فَعَدَمَ فِكْرِي فِيهِ كَ شِبْرًا نَزَّ مِيلًا
نَاكِصًا يَخِطُ فِيهِ عَمِيَاءَ لَا يَهْدِي سَبِيلًا

هر زمان فکر من یک و جب به تو نزدیک شود یک میل فرار می‌کند.

و به عقب بر می‌گردد، در تاریکی‌ها غرق می‌شود و راهی به جلو پیدا نمی‌کند.

این موضوع به آن می‌ماند که انسان منبع نور فوق العاده شدید و خیره‌کننده‌ای را ببیند، آهسته به آن نزدیک شود، ناگهان برق خیره‌کننده نور، چنان او را تکان دهد که سراسیمه به عقب برگردد.

به یقین با توجه به آن چه گفته شد هرگونه تشبیه و اندازه‌گیری وصفی از کنه ذات او کنیم به راه خطا می‌افتیم؛ چرا که او را تشبیه به مخلوقات کرده‌ایم و گرفتار نوعی شرک شده‌ایم. در سوّمین وصف، اشاره‌ای به آفرینش خداوند کرده، می‌فرماید: «آفریدگان را بدون نمونه قبلی و مشورت با مشاور و بدون یاری کمک کاری آفرید، و آفرینش موجودات به فرمان او کامل شد. همه اطاعتش را پذیرفتند و فرمانش را اجابت نمودند و رد نکردند و رام و تسلیم وی شدند و به مخالفت برخاستند» (خَلَقَ الْخَلْقَ عَلَيَّ غَيْرِ تَمَثِيلٍ، وَلَا مَشُورَةَ مُشِيرٍ، وَلَا مَعُونَةَ مُعِينٍ، فَتَمَّ خَلْقَهُ بِأَمْرِهِ، وَ أَدْعَنَ^(۱) لِبَطَاعَتِهِ، فَأَجَابَ وَ لَمْ يُدَافِعْ، وَ أَنْقَادَ وَ لَمْ يُنَازِعْ).

قابل توجه این‌که تمام ابداعات انسانی برگرفته از نقشه‌های قبلی در جهان طبیعت است. گاه عین آن را به وجود می‌آورد و گاه در میان چند چیز پیوند می‌دهد و چند صورت را با هم ترکیب می‌کند و اشکال تازه‌ای می‌آفریند؛ ولی هیچ یک در واقع تازه نیست؛ اما هنگامی که به جهان آفرینش بنگریم میلیون‌ها انواع گیاه و حیوان دریایی و صحرایی و پرندگان و اشیای دیگر، که هر یک طرحی نو و بدیع دارد، به فرمان او آفریده شده است.

۱. «أدعن» از ماده «أذعن» به معنای اقرار کردن و فرمان بردن است.

در واقع امام علیه السلام در این بخش از خطبه به سه موضوع مهم اشاره فرموده: نخست عاجز بودن انسان از درک کنه ذات خداوند؛ سپس آشکار بودن اصل وجود او در نهایت روشنی و سرانجام ابداع بی نظیرش در جهان آفرینش.



قابل توجه لیتوگرافی محترم

این برگه سفید می باشد

بخش دوم

وَ مِنْ لَطَائِفِ صَنَعَتِهِ، وَ عَجَائِبِ خَلْقَتِهِ، مَا أَرَانَا مِنْ غَوَامِضِ الْحِكْمَةِ فِي هَذِهِ الْحَقَافِيشِ الَّتِي يَقْبِضُهَا الضِّيَاءُ الْبَاسِطُ لِكُلِّ شَيْءٍ، وَ يَبْسُطُهَا الظَّلَامُ الْقَابِضُ لِكُلِّ حَيٍّ؛ وَ كَيْفَ عَشِيَتْ أَعْيُنُهَا عَنْ أَنْ تَسْتَمِدَّ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ نُورًا تَهْتَدِي بِهِ فِي مَذَاهِبِهَا، وَ تَتَّصِلَ بِعَلَانِيَةِ بُرْهَانِ الشَّمْسِ إِلَى مَعَارِفِهَا. وَ رَدَعَهَا بِتَلَاوُضِيَّاتِهَا عَنِ الْمُضِيِّ فِي سُبُحَاتِ إِشْرَاقِهَا، وَ أَكْنَهَا فِي مَكَامِنِهَا عَنِ الذَّهَابِ فِي بُلُجِ انْتِلَاقِهَا، فَهِيَ مُسَدَّلَةٌ الْجُفُونِ بِالنَّهَارِ عَلَى حِدَاقِهَا، وَ جَاعِلَةٌ اللَّيْلِ سِرَاجًا تَسْتَدِلُّ بِهِ فِي التَّمَاسِ أَرْزَاقِهَا؛ فَلَا يَرُدُّ أَبْصَارَهَا إِسْدَافَ ظُلْمَتِهِ، وَ لَا تَمْتَنِعُ مِنَ الْمُضِيِّ فِيهِ لِغَسَقِ دُجْنَتِهِ. فَإِذَا أَلْقَتِ الشَّمْسُ قِنَاعَهَا، وَ بَدَتْ أَوْضَاحُ نَهَارِهَا، وَ دَخَلَ مِنْ إِشْرَاقِ نُورِهَا عَلَى الضُّبَابِ فِي وَجَارِهَا، أَطْبَقَتِ الْأَجْفَانَ عَلَى مَاقِيهَا، وَ تَبَلَّغَتْ بِمَا أَكْتَسَبَتْهُ مِنَ الْمَعَاشِ فِي ظُلْمِ لَيَالِيهَا. فَسُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ اللَّيْلَ لَهَا نَهَارًا وَ مَعَاشًا، وَ النَّهَارَ سَكْنًا وَ قَرَارًا!

ترجمه:

از لطیفترین مصنوعات و شگفت‌انگیزترین مخلوقات پروردگار اسرار پیچیده حکمتی است که در وجود این شب پرها به ما نشان داده شده است؛ همان موجوداتی که روشنایی روز، با آن که همه چیز را می‌گشاید چشمان آن‌ها را می‌بندد و تاریکی که همه

موجودات زنده را فشرده می‌کند، چشمان آن‌ها را باز و گسترده می‌سازد چگونه چشمان آن‌ها آن قدر ناتوان است که نمی‌تواند از نور خورشید پرفروغ بهره‌گیرد؟ و به راه‌های خود هدایت شود و در پرتو روشنایی آفتاب، به مقصود شناخته شده خود برسد، چگونه درخشش شعاع آفتاب آن‌ها را از حرکت در میان امواج روشنایی باز داشته، و آنان را در پناه‌گاه خود، از حرکت صبحگاهان به همراه نور پنهان ساخته است؟ (آری)، به هنگام روز پلک‌های چشمانش روی هم می‌افتد، اما شب را برای خود چراغ روشن قرار می‌دهد تا بدین وسیله روزی‌های خود را به دست آورد.

نه تاریکی شدید شب چشمانشان را از دیدن باز می‌دارد و نه ظلمت شدید آن از حرکت آن‌ها در شب مانع می‌شود.

هنگامی که خورشید نقاب را از چهره برگرفت و روشنایی روز آشکار شد و نور خود را درون لانه سوسمارها پاشید (این پرنده عجیب) پلک‌های خود را بر هم می‌نهد و به آن چه در تاریکی برای ادامه زندگی فراهم ساخته است قناعت می‌کند! پاک و منزّه است خدایی که شب را برای آن‌ها روز و زمان تلاش برای معاش قرار داده و روز را هنگام آسایش و آرامش.

شرح و تفسیر

این پرنده عجیب و استثنایی

امام علیه السلام بعد از بیانات کلی و جامعی که در بخش قبل درباره آفرینش عالم هستی به امر پروردگار بیان فرمود در این بخش از خطبه انگشت روی یکی از عجیب‌ترین و شگفت‌انگیزترین مخلوقات الهی می‌گذارد و آن خفاش و شب‌پره است که همه چیز او استثنایی است، گرچه اگر درست بیندیشیم همه موجودات شگفت‌انگیز است؛ ولی موجودات استثنایی از آن هم شگفت‌انگیزتر می‌باشد.

امام علیه السلام مخصوصاً روی دو قسمت از جنبه‌های استثنایی این حیوان تکیه می‌کند:

یکی مسأله چشم‌های او و دیگری بال‌ها. در قسمت اول می‌فرماید: «از لطیف‌ترین مصنوعات و شگفت‌انگیزترین مخلوقات پروردگار اسرار پیچیده حکمتی است که در وجود این شب پرده‌ها به ما نشان داده شده است؛ همان موجوداتی که روشنایی روز، با آن که همه چیز را می‌گشاید چشمان آن‌ها را می‌بندد و تاریکی که همه موجودات زنده را فشرده می‌کند، چشمان آن‌ها را باز و گسترده می‌سازد» (و مِنْ لَطَائِفِ صَنَعَتِهِ، وَ عَجَائِبِ خَلْقَتِهِ، مَا أَرَانَا مِنْ عَوَامِضِ الْحِكْمَةِ فِي هَذِهِ الْأَحْفَافِشِ الَّتِي يَنْبِضُهَا الضِّيَاءُ الْبَاسِطُ لِكُلِّ شَيْءٍ، وَ يَنْسُطُهَا الظَّلَامُ النَّابِضُ لِكُلِّ حَيٍّ).

و در ادامه می‌افزاید: «چگونه چشمان آن‌ها آن قدر ناتوان است که نمی‌تواند از نور خورشید پرفروغ بهره‌گیرد؟ و به راه‌های خود هدایت شود و در پرتو روشنایی آفتاب، به مقصود شناخته شده خود برسد، آری! درخشش شعاع آفتاب آن‌ها را از حرکت در میان امواج روشنایی بازداشته، و آنان را در پناه‌گاه خود، از حرکت صبحگاهان به همراه نور پنهان ساخته است» (وَ كَيْفَ عَشِيَتْ^(۱) أَعْيَتْهَا عَنْ أَنْ تَسْمِدَ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ نُورًا تَهْتَدِي بِهِ فِي مَذَاهِبِهَا، وَ تَتَّصِلُ بِعَلَائِقِ بُرْهَانِ الشَّمْسِ إِلَيَّ مَعَارِفُهَا. وَ رَدَّعَهَا بِتَلَالُؤِ ضِيَائِهَا عَنِ الْمُضِيِّ فِي سُبْحَاتِ^(۲) إِشْرَافِهَا، وَ أَكْنَهَا^(۳) فِي مَكَامِنِهَا^(۴) عَنِ الذَّهَابِ فِي بُلُجِ^(۵) أَتْلَافِهَا^(۶)).

۱. «عشیت» از ماده «عشو» (بر وزن مشق) به معنای تاریکی گرفته شده است؛ اشاره به این که چشمان آن‌ها از دیدن نور آفتاب، تاریک و ناتوان می‌شود.

۲. «سبحات» جمع «سبحه» (بر وزن لقمه) به معنای نور و گاه به معنای عظمت می‌آید.

۳. «اکنها» از ماده «کن» (بر وزن جن) در اصل به معنای ظرفی است که چیزی را در آن محفوظ یا مستور می‌دارند؛ سپس به تمام وسایلی که سبب مستور شدن است اطلاق شده است.

۴. «مکامن» جمع «مکمن» از ماده «کمون» به معنای مخفی شدن گرفته شده و «مکمن» به معنای جایگاهی است که در آن جاکسی یا چیزی مخفی می‌شود.

۵. «بلج» جمع «بلجة» به معنای اولین روشنایی صبح است.

۶. «اتلاق» از ماده «الق» (بر وزن برق) و به معنای برق گرفته شده است و «بلج اتلاق» ←

نکته قابل ملاحظه این است که امام علیه السلام در تأثیر منفی نور آفتاب بر آن‌ها به سه نکته مختلف در سه جمله اشاره فرموده: گاه می‌گوید: نور آفتاب به آن‌ها اجازه نمی‌دهد راه‌های خود را پیدا کنند. و گاه می‌فرماید: اشعه خورشید مانع از آن می‌شود که مقاصدشان را در این راه‌ها (مانند طعمه‌ها و لانه‌ها) را پیدا کنند و گاه می‌گوید: اگر آن‌ها در مسیر باشند ناگهان آفتاب طلوع کند آن‌ها را از ادامه سیر باز می‌دارد و زمین‌گیر می‌کند. در نتیجه چاره‌ای جز این ندارند که در لانه‌های تاریک پنهان شوند تا از درخشش آفتاب در امان بمانند.

به این ترتیب، آن نور و روشنایی آفتاب عالمتاب که به همه موجودات زنده کمک می‌کند تا راه خود را پیدا کنند و ادامه مسیر دهند و به مقاصد خود برسند، برای این موجود استثنایی یعنی «خفاش» در تمام این آثار جنبه منفی دارد و به عکس ظلمت و تاریکی که همه زندگان را خانه‌نشین می‌کند، این پرنده استثنایی را به جولان و حرکت باز می‌دارد.

لذا در ادامه می‌افزاید: «در نتیجه، به هنگام روز پلک‌های چشمانش روی هم می‌افتد، اما شب را برای خود چراغ روشنی قرار می‌دهد تا بدین وسیله روزی‌های خود را به دست آورد.

(آری) نه تاریکی شدید شب چشمان آن‌ها را از دیدن باز می‌دارد و نه ظلمت سختش آن از حرکت آن‌ها در شب مانع می‌شود» (فَهِيَ مُسَدَّلَةٌ^(۱) الْجُنُونِ^(۲) بِالنَّهَارِ عَلَيَّ حِدَافِهَا^(۳)، وَ جَاعِلَةٌ اللَّيْلِ سِرَاجًا تَسْتَدِلُّ بِهِ فِي الْتِمَاسِ أَرْزَاقِهَا؛ فَلَا يَرُدُّ

→ به معنای نخستین نور و درخشش آفتاب است.

۱. «مسدلة» از ماده «سدل» (بر وزن عدل) در اصل به معنای پایین آمدن چیزی از بالاست؛ به گونه‌ای که آن را ببوشاند و در این جا اشاره به افتادن پلک‌های خفاش به پایین است.
۲. «جفون» جمع «جفن» (بر وزن قفل) به معنای پلک چشم است.
۳. «حداق» جمع «حذقه» به معنای سیاهی چشم است.

أَبْصَارَهَا إِسْدَافٌ^(۱) ظَلَمْتِهِ، وَلَا تَمْنَعُ مِنَ الْمَضِيِّ فِيهِ لَعَسِقٍ^(۲) دُجَّتِهِ^(۳).

سپس در ادامه این سخن وضع خفاش را به هنگام طلوع آفتاب و روی آوردن و پاشیدن نور خورشید بر کوه و صحرا چنین بیان می‌فرماید: «هنگامی که خورشید نقاب را از چهره برگرفت و روشنایی روز آشکار شد و نور خود را درون لانه سوسمارها پاشید پلک‌های خود را بر هم می‌نهد و به آن چه در تاریکی برای ادامه زندگی فراهم ساخته است قناعت می‌کند» (فَإِذَا أَلْقَتِ الشَّمْسُ فِنَاعَهَا، وَ بَدَتْ أَوْصَاحُ^(۴) نَهَارَهَا، وَ دَخَلَ مِنْ إِشْرَاقِ نُورِهَا عَلَى الضَّبَابِ^(۵) فِي وَجَارِهَا^(۶)، أَطْبَقَتِ الْأَخْفَانَ عَلَى مَا تَبَلَّغَتْ^(۷)، وَ تَبَلَّغَتْ^(۸) بِمَا أَكْتَسَبَتْهُ مِنَ الْمَعَاشِ فِي ظُلْمٍ لَيْلِيهَا).

چه تشبیه زیبایی! خورشید را در دل شب، به زنی تشبیه کرده که مقنعه و نقاب بر سر و صورت افکنده و به هنگام طلوع نقاب را کنار می‌زند و مقنعه را از سر بر می‌گیرد و نور این

۱. «اسداف» از ماده «سَدَفَة» (بر وزن وزنه) گرفته شده که گاه به معنای ظلمت و تاریکی و گاه به معنای نور و روشنایی به کار می‌رود و در این جا به معنای تاریکی است.

۲. «لعسق» به معنای شدت ظلمت و تاریکی است و از آن جا که شدت تاریکی در نیمه شب است به معنای نیمه شب نیز به کار رفته است.

۳. «دجته» از ماده «دَجُون» به معنای ابر و باران داشتن گرفته شده و از آن جا که ابر و باران باعث تاریکی می‌شود واژه دجته به معنای ظلمت و تاریکی به کار می‌رود. و «غسق دجته» به معنای شدت تاریکی است.

۴. «اوصاح» جمع «وَصَح» (بر وزن شفق) به معنای روشنایی است.

۵. «ضباب» جمع «ضَبَّ» (بر وزن سدّ) به معنای سوسمار است.

۶. «وجار» به معنای لانه است.

۷. «ماتی» جمع «مَوَّق» (بر وزن قفل) به معنای گوشه چشم در طرف بینی است و بعضی آن را به مجرای اشک تفسیر کرده‌اند که در گوشه چشم قرار دارد و در جمله یاد شده اشاره به این است که پلک‌های شب‌پره تمام چشم او حتی گوشه‌های آن را می‌پوشاند. این تعبیر شاید اشاره به نکته لطیفی باشد که به هنگام بستن چشم، آخرین نقطه‌ای که بسته می‌شود گوشه‌های طرف بینی است.

۸. «تبلغت» از ماده «تَبَلَّغ» به معنای اکتفا کردن به چیزی است.

مادر مهربان بر سراسر زمین که گهواره فرزندان او است، می‌تابد. تعبیر جالب دیگر این که، می‌فرماید: حتی نور آن به درون لانه سوسمارها می‌تابد، زیرا معروف است که سوسمار علاقه خاصی به طلوع آفتاب دارد و در آن هنگام سر از لانه بیرون می‌کند تا در پرتو نور آفتاب قرار گیرد.

و نیز اشاره به این دارد که شب‌پره‌ها صید شبانه خود برای روزها ذخیره می‌کنند. و در پایان این بخش از خطبه، در یک جمله کوتاه به صورت نتیجه‌گیری می‌فرماید: «پاک و منزّه است خدایی که شب را برای آن‌ها روز و زمان تحصیل معاش قرار داده و روز را هنگام آسایش و آرامش» (فَسُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ اللَّيْلَ لَهَا نَهَاراً وَمَعِاشاً، وَ النَّهَارَ سَكناً وَ فَرَاراً!).

اشاره به این که این موجود استثنایی بر خلاف اصل کلی موجودات زنده - مخصوصاً انسان‌ها - که روز برای آن‌ها میدان تلاش معاش و شب قرارگاه استراحت آن‌هاست ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاساً * وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشاً﴾^(۱) روزها به استراحت و شب‌ها به تلاش برای معاش تا خلایق بدانند که قدرت بی‌انتهاست و هر چه را اراده کند، انجام می‌شود.

درباره عجایب خلقت خفاش و مخصوصاً چشم‌های او در پایان خطبه به خواست خدا بحث خواهیم کرد.



۱. نبأ، آیات ۱۰ و ۱۱.

بخش سوم

وَجَعَلَ لَهَا أَجْنِحَةً مِنْ لَحْمِهَا تَعْرُجُ بِهَا عِنْدَ الْحَاجَةِ إِلَى الطَّيْرَانِ، كَأَنَّهَا
شَطَايَا الْأَذَانِ غَيْرِ ذَوَاتِ رِيشٍ وَلَا قَصَبٍ، إِلَّا أَنْكَ تَرَى مَوَاضِعَ الْعُرُوقِ بَيْنَهُ
أَعْلَامًا. لَهَا جَنَاحَانِ لَمَّا يَرِقًا فَيَنْشَقُّا، وَ لَمْ يَغْلُظَا فَيَتَقَلَّا. تَطِيرُ وَوَلَدُهَا
لَا صِقُّ بِهَا لِأَجَىءِ إِلَيْهَا، يَقَعُ إِذَا وَقَعَتْ، وَ يَرْتَفِعُ إِذَا أَرْتَفَعَتْ، لَا يُفَارِقُهَا حَتَّى
تَشْتَدَّ أَرْكَانُهُ، وَ يَحْمِلُهُ لِلنُّهُوضِ جَنَاحُهُ، وَ يَعْرِفُ مَذَاهِبَ عَيْشِهِ، وَ مَصَالِحَ
نَفْسِهِ. فَسُبْحَانَ الْبَارِئِ لِكُلِّ شَيْءٍ، عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ!

ترجمه:

خداوند برای او از گوشت بدنش بال هایی آفریده که به هنگام نیاز با آن پرواز می کند؛
گویى این بال ها مانند لاله گوسند؛ بال هایی بدون پرا و بدون نی هایی در میان آن. اما (اگر
دقت کنی) می بینی محل رگها به روشنی در آن پیدا است (آری) آن ها دو بال دارند؛ نه
آن قدر نازک که پاره شود و نه آن قدر ضخیم که سنگینی کند.

او پرواز می کند، در حالی که نوزادش به او چسبیده و به او پناهنده شده! هر زمان
می نشیند نوزادش نیز همراه او به زمین می آید و هر زمان بالا می رود او نیز بالا می رود و از
او جدا نمی شود تا اعضای پیکرش محکم گردد و بال هایش قدرت پرواز پیدا کند، راه
زندگی را بیاموزد و مصالح خویش را بشناسد!

پاک و منزه است آفریننده همه اشیا، که در آفرینش آن ها از هیچ نمونه و الگویی که از
دیگری به جای مانده باشد پیروی نکرده است.

شرح و تفسیر

شگفتی‌های دیگری از این پرنده

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به دو قسمت دیگر از عجایب آفرینش خفاش اشاره می‌کند (بال‌های عجیب او و طرز پرورش فرزندان).

نخست می‌فرماید: «خداوند برای او از گوشت بدنش بال‌هایی آفریده که به هنگام نیاز با آن پرواز می‌کند؛ گویی این بال‌ها مانند لاله‌های گویند؛ بال‌هایی بدون پرا و بدون نی‌هایی در میان آن. اما می‌بینی محل رگ‌ها به روشنی در آن پیداست (آری) آن‌ها دو بال دارند؛ نه آن قدر نازک که پاره شود و نه آن قدر ضخیم که سنگینی کند» (وَجَعَلَ لَهَا أَجْنِحَةً مِنْ لَحْمِهَا تَعْرُجُ بِهَا عِنْدَ الْحَاجَةِ إِلَى الطَّيْرَانِ، كَأَنَّهَا شَطَايَا^(۱) أَلْدَانِ غَيْرِ ذَوَاتِ رِيشٍ^(۲)، وَلَا فَصْبٍ، إِلَّا أَنَّكَ تَرَى مَوَاضِعَ الْعُرُوقِ بَيِّنَةً أَعْلَامًا. لَهَا جَنَاحَانِ لَمَّا يَرِنَا فَيَشْتَقَا، وَ لَمَّا يَغْلُظَا فَيَتَقَلَّأَا).

به راستی این از عجایب خلقت است؛ بال‌های تمام پرندگان از پر تشکیل یافته که در وسط آن چیزی شبیه به نی وجود دارد و به علت سبک بودن آن‌ها به آسانی می‌توانند پرواز کنند؛ ولی «خفاش» که از پرندگان سریع‌السير است، جنبه کاملاً استثنایی دارد؛ بال‌هایش پرده‌ای از گوشت است که در وسط آن استخوان‌های باریک غضروف‌مانندی وجود دارد. این پرده در عین نازکی بسیار مقاوم است؛ هم سبک است و هم پردوام؛ شبیه لاله‌گوش آدمی؛ و جالب این‌که اگر در برابر نور آفتاب یا چراغ به آن نگاه کنیم لوله‌کشی ظریف و گسترده و پیچیده‌ای از رگ‌های خونین که آن را تغذیه می‌کند مشاهده می‌شود که هنگام پرواز بسیار فعال می‌شوند تا مواد غذایی لازم را به بال‌ها برای حرکت سریع برسانند.

و در آخرین بخش این خطبه امام علیه السلام به ویژگی شگفت‌انگیز دیگری از این پرنده

۱. «شطایا» جمع «شطیة» به معنای قطعه‌ای از چوب یا گوشت یا مانند آن است.

۲. «ریش» به معنای پر است.

استثنایی اشاره می‌کند و آن مربوط به پرورش نوزاد اوست؛ می‌فرماید: «او پرواز می‌کند، در حالی که نوزادش به او چسبیده و به او پناهنده شده! هر گاه می‌نشیند نوزادش نیز همراه او به زمین می‌آید و هر زمان بالا می‌رود او نیز بالا می‌رود و از او جدا نمی‌شود تا اعضای پیکرش محکم گردد و بال‌هایش قدرت پرواز پیدا کند، راه زندگی را بیاموزد و مصالح خویش را بشناسد» (تَطْيِرُ وَوَلَدَهَا لِاصِقِّ بِهَا لِأَجَىءِ إِلَيْهَا، يَتَعُّ إِذَا وَقَعَتْ، وَ يَزْتَفِعُ إِذَا آزْتَفَعَتْ، لَا يَفَارِقُهَا حَتَّى تَشْتَدَّ أَرْكَانُهُ، وَ يَخْمِلُهُ لِلنَّهْوِضِ جَنَاحَهُ، وَ يَعْرِفُ مَذَاهِبَ عَيْشِهِ، وَ مَصَالِحَ نَفْسِهِ).

معروف است که این حیوان مانند سایر پستانداران عادت ماهیانه دارد و باردار می‌شود و وضع حمل می‌کند؛ برخلاف پرندگان دیگر که تخم می‌گذارند و جوجه‌های آن‌ها در درون تخم پرورش می‌یابند. پرندگان دیگر جوجه‌ها را با خود حمل نمی‌کنند ولی خفاش جوجه‌اش را با خود حمل می‌کند و به پرواز در می‌آید. راه و رسم پرواز را به او نشان می‌دهد و طریقه تهیه غذا و صید کردن حشرات و مسیرهای رفت و برگشت به لانه را به او می‌آموزد شاید به این دلیل که پرندگان دیگر در روز پرواز می‌کنند و جوجه‌ها می‌توانند در روشنایی با آن‌ها همراه باشند؛ ولی این پرنده که در تاریکی شب پرواز می‌کند ممکن است جوجه‌هایش نتوانند با او همراه باشند و یکدیگر را گم کنند لذا ناگزیر آن‌ها را با خود حمل می‌کند. در هر صورت همه چیز این پرنده عجیب است و این هم یکی دیگر از عجایب خلقت اوست که انسان را به تنوع آفرینش و تدبیر پروردگار آشناتر می‌سازد.

سپس امام علیه السلام در جمله پایانی خطبه سر تعظیم به پیشگاه خداوند فرود آورده، به تسبیح او می‌پردازد؛ می‌فرماید: «پاک و منزّه است آفریننده همه اشیا، که از هیچ نمونه و الگویی که از دیگری به جای مانده باشد پیروی نکرده است» (نَسْبِحَانَ الْبَارِيءِ لِكُلِّ شَيْءٍ، عَلَيَّ غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ!).

و همان‌گونه که امام علیه السلام در این بحث توحیدی، خطبه را با حمد و ستایش پروردگار آغاز کرد با تسبیح و تنزیه ذات پاک او پایان می‌دهد تا حسن شروع با حسن ختام همراه گردد.

نکته

آفرینش حیرت‌انگیز خفاش!

در این خطبه امام علیه السلام از آفرینش بدیع خفاش سخن به میان آورده که تقریباً همه چیز او بر خلاف سایر پرندگان است تا آن جاکه در بعضی از کتب علمی تصریح می‌کنند که خفاش، جزء پرندگان نیست؛ بلکه جزء پستانداران است.

بدن خفاش، پوشیده از مو است؛ در حالی که پرندگان پر دارند.

خفاش دندان دارد؛ در حالی که پرندگان منقار دارند.

بال‌های خفاش از پرده‌های نازک گوشتی تشکیل شده؛ در حالی که پرندگان چنین

نیستند.

خفاش دو دست و دو پا دارد و روی زمین مانند چهارپایان با دست‌ها و پاهایش راه

می‌رود؛ در حالی که پرندگان چنین نیستند.

پرندگان از طریق تخم‌گذاری صاحب بچه می‌شوند؛ در حالی که خفاش باردار می‌شود

و بچه می‌زاید.

پرندگان نوزادان خود را با مواد غذایی مناسب سیر می‌کنند؛ ولی خفاش نوزاد خود را

شیر می‌دهد.

پرندگان معمولاً روزها در تلاش معاشند و خفاش در تاریکی شب.

خفاش‌ها عموماً هنگام روز می‌خوابند و پس از غروب آفتاب به پرواز در می‌آیند و

هنگام خواب؛ خود را از پاهای عقب از درختان یا سقف غارها آویزان می‌کنند.

غذای خفاش از حشرات است و هنگام پرواز دهان خود را باز نگه می‌دارد و ده‌ها یا

صدها حشره را می‌بلعد و شاید بوی بدخفاش به علت همین حشره‌خواری او باشد؛ اما

خفاش‌ها به خاطر همین کارشان خدمت زیادی به انسان‌ها در پاک‌سازی محیط از

حشرات می‌کنند؛ لذا در برخی از مناطق که حشرات زیادند برج‌هایی برای پرورش

خفاش‌ها می‌سازند تا محیطشان را پاک‌سازی کنند.

برخلاف آنچه بعضی تصور می‌کنند که چشم خفاش ضعیف است و می‌گویند: فلان کس مثل خفاش کور است، بینایی خفاش بسیار خوب است؛ لیکن چشمانش در برابر نور، حساسیت زیادی دارد که قادر به تحمل آن نیست.

خفاش با سرعت و مهارت در شب پرواز می‌کند؛ حتی در تاریکی شدید بی آن که به مانعی برخورد کند. خفاش در این پرواز سریع تنها از چشم کمک نمی‌گیرد؛ بلکه مدیون دستگاه صوتی خاصی شبیه رادار است. خفاش در حین پرواز، صدایی از بینی خود بیرون می‌آورد که ما قادر به شنیدن آن نیستیم؛ اما این صدا به هر چیزی که بر سر راه آن باشد برخورد می‌کند و منعکس می‌شود. گوش‌های بزرگ خفاش صدای منعکس شده را می‌گیرد و از وجود مانع بر سر راه خود به طور دقیق آگاه می‌شود و تغییر جهت می‌دهد و این جاست که می‌گویند: خفاش با گوش خود می‌بیند.

بعضی از دانشمندان، آزمایش جالبی درباره خفاش کرده‌اند. آنان تونل باریک پر پیچ و خمی را به وجود آوردند که دیواره داخلی آن با دوده آغشته شده بود. خفاشی را از یک طرف تونل وارد کرده و با نهایت تعجب دیدند از طرف دیگر بیرون آمد؛ بی آن که بر بل‌هایش کم‌ترین اثر دوده باشد.

خفاش‌ها معمولاً حشره خوارند؛ ولی بعضی از خفاشان میوه می‌خورند و بعضی از آن‌ها خونخوار و خطرناکند که تعداد آن‌ها بسیار کم است. آن‌ها حتی به انسان در موقع خواب با ظرافت خاصی حمله می‌کنند و جایی از بدن او را که رشته‌های عصبی در آن کم‌تر است و حساس نیست مانند نرمه گوش در نظر می‌گیرند و دندان‌های خود را آهسته در آن فرو می‌کنند و خون او را می‌خورند؛ و از آن خطرناک‌تر این که ممکن است آنها از این طریق ناقل میکروب‌های مهلکی همچون تب زرد که از بیماری‌های خطرناک است، باشند.

خفاش‌ها به هنگام پرواز از روی آب‌ها با فاصله بسیار کم می‌گذرند و آب می‌نوشند؛ اما آب خوردن آن‌ها مانند گربه بازبان است.

خفاش‌های سبک وزن گاهی چهاربچه می‌آورند و همه آن‌ها را در حال پرواز به خود آویزان کرده حرکت می‌کنند؛ ولی خفاش‌های بزرگ جنه که گاهی به اندازه یک گربه هستند و آن‌ها را روباه پرنده می‌نامند، تنها یک بچه می‌آورند. این در حالی است که بعضی از خفاش‌ها به قدری کوچکند که وزن بدنشان به اندازه یک سکه بیشتر نیست. خفاش‌ها در زمستان در گوشه تاریکی به صورت آویزان به وسیله پاها می‌خوابند؛ این خواب زمستانی مدت زیادی ادامه دارد تا هوا گرم شود. در این موقع بیدار می‌شوند و به حرکت در می‌آیند.^(۱)

در کتاب «توحید مفصل» نیز عبارات کوتاه و پرمعنایی درباره آفرینش عجیب «خفاش» نقل شده است و با توجه به این که این سخنان از زمانی امام صادق علیه السلام فرمود که علم و دانش بشر درباره جانداران بسیار محدود بود، جالب و قابل ملاحظه است؛ می‌فرماید:

«خداوند به خفاش آفرینش عجیبی داده است؛ آفرینشی ما بین پرندگان و چهارپایان (پستاندار)؛ این به علت آن است که دو گوش بلند و دندان و پشم دارد؛ فرزند خود را می‌زاید و شیر می‌دهد و بول می‌کند و روی چهار دست و پا راه می‌رود؛ تمام این‌ها بر خلاف صفات پرندگان است. او همچنین در شب بیرون می‌آید و غذای او از پروانه‌ها و مانند آن (از حشرات) است که در هوا در حرکتند؛ بعضی گمان می‌کنند خفاش غذایی نمی‌خورد و غذای او فقط هواست و این باطل است؛ زیرا اولاً از او فضله و بول خارج می‌شود و این بدون خوردن غذا ممکن نیست و دیگر این که او دارای دندان است اگر غذایی نمی‌خورد وجود دندان برای او معنایی نداشت و می‌دانیم در آفرینش چیزی بی

۱. فرهنگنامه، جلد ۷، صفحه ۶۵۸. (این کتاب به وسیله دانشمند غربی (مورس پارکر) تألیف شده و به وسیله آقای «رضا اقصی» با همکاری ده نفر از نویسندگان معروف کشور ترجمه و نگارش یافته است) و همچنین کتاب «المعجم الزولوجی الحدیث» (جانورشناسی جدید) تألیف «محمد کاظم الملکی»، جلد ۲، صفحه ۶۲۶ و کتاب «در جستجوی خدا» نوشته «آیه الله العظمی مکارم شیرازی».

هدف نیست»^(۱).

به هر حال هر چه دربارهٔ خفاش بیشتر دقت کنیم اسرار شگفت‌انگیز بیشتری را پیدا خواهیم کرد و این جا است که به عظمت کلام امام علیه السلام پی می‌بریم که این موجود استثنایی را که گویی خدا برای قدرت‌نمایی آفریده است به عنوان یکی از لطایف صنعت و عجایب خلقت پروردگار در خطبه مذکور بیان کرده و روی قسمت‌های مهمی از شگفتی‌های آفرینش او تکیه فرموده است.



این برگه سفید می باشد

وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

خاطب به اهل البصرة على جهة اقتصاص الملاحم

از سخنان امام علیه السلام است که در آن اهل بصره را مخاطب ساخته و از حوادث آینده آن‌ها را با خبر می‌سازد.

۱. سند خطبه:

این خطبه را امام علیه السلام در «بصره» بعد از «جنگ جمل» بیان فرمود و در آن به سؤالات مختلف گروه‌هایی پاسخ گفت که چگونه جنگ با لشکر جمل و تقسیم غنایم جنگی مجاز بوده، ولی تقسیم اموال آن‌ها و اسارت زنان و فرزندانشان به عنوان اسیران جنگی و اموال اسیران جایز نبوده است و همچنین توضیحاتی درباره ایمان و کفر و امر به معروف و نهی از منکر و بحث‌هایی درباره بدعت و فتنه‌ها.

نویسنده کتاب «مصادر» بعد از اشاره به مطلب مذکور می‌گوید: هرگاه بخش کلمات قصار نهج البلاغه کلماتی با شماره ۳۱، ۳۲، ۲۶۶ و ۳۷۴ بنگریم خواهیم دید که همه آن‌ها با خطبه مزبور تطبیق می‌کند و از یک جا گرفته شده است.

سپس از کتاب «مختصر بصائر الدرجات» نقل می‌کند که او می‌گوید: من کتابی با عنوان «خطب لمولانا امیر المؤمنین» دیدم که مرحوم «سید بن طاووس» در حاشیه آن نوشته است: این کتاب به اقرار نویسنده‌اش با دو واسطه به امام صادق علیه السلام می‌رسد؛ بنابراین ممکن است تاریخ کتابت آن بعد از سنه ۲۰۰ هجری بوده باشد و در این کتاب بخش‌هایی از خطبه مورد بحث نقل شده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۳۵۷).

خطبه در یک نگاه

امام علیه السلام در این خطبه، به مسائل گوناگونی اشاره می‌کند که در عین استقلال هر یک از آن‌ها، پیوند روشنی با هم دارند.

این خطبه بر چند محور دور می‌زند:

نخست این که امام علیه السلام مردم را به اطاعت خویش فرا می‌خواند و راه بهشت را که راه پر مشقتی است به آن‌ها نشان می‌دهد.

دوم این که دلیل شرکت عایشه را در جنگ جمل بیان می‌کند تا مردم گمان نبرند شرکت او در این جنگ دلیل بر مشروعیت کار طلحه و زبیر بوده است.

در بخش سوم، دربارهٔ پایان زندگی و قیام قیامت سخن می‌گوید و مردم را برای آن از طریق ایمان و عمل صالح و کسب علم و دانش آماده می‌سازد.

در چهارمین بخش، به چگونگی حشر مردم از قبور در سرای آخرت اشاره می‌کند. و در بخش پنجم، از امر به معروف و نهی از منکر که انجام دادن آن بر خلاف پندار بعضی از ناآگاهان هیچ مشکلی در زندگی ایجاد نمی‌کند، سخن به میان می‌آورد.

در بخش ششم، از اهمیت قرآن و آثار عظیم آن در اصلاح فرد و جامعه بحث می‌کند. و سرانجام در بخش هفتم، در پاسخ این پرسش که شخصی از آن حضرت می‌پرسد: در مورد فتنه با ما سخن بگو و آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره پرسشی داشته‌ای، به شرح جامعی دربارهٔ این موضوع پرداخته و در ضمن از شهادت خود در آینده نیز خبر می‌دهد.



بخش اول

فَمَنْ أَسْتَطَاعَ عِنْدَ ذَلِكَ أَنْ يَعْتَقِلَ نَفْسَهُ عَلَى اللَّهِ، عَزَّ وَجَلَّ، فَلْيَفْعَلْ. فَإِنْ
أَطَعْتُمُونِي فَإِنِّي حَامِلُكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَلَى سَبِيلِ الْجَنَّةِ، وَإِنْ كَانَ ذَا مَشَقَّةٍ
شَدِيدَةٍ وَ مَذَاقَةٍ مَرِيرَةٍ.

وَ أَمَّا فُلَانَةٌ فَأَدْرَكَهَا رَأْيُ النِّسَاءِ، وَضِعْنَ غَلَا فِي صَدْرِهَا كَمِرْجَلِ الْفَقِينِ، وَ
لَوْ دُعِيَتْ لِيَتَنَاَلَ مِنْ غَيْرِي مَا أَتَتْ إِلَيَّ، لَمْ تَفْعَلْ. وَ لَهَا بَعْدُ حُرْمَتُهَا الْأُولَى،
وَ الْحِسَابُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى.

ترجمه:

آن کس که در آن هنگام (در فتنه‌ها) بتواند خود را وقف بر خدای متعال سازد باید چنین کند و اگر مرا اطاعت کنید من (در میان انبوه فتنه‌ها) به خواست خدا شما را به راه بهشت خواهم برد؛ هر چند راهی است پر مشقت و دارای تلخی‌های فراوان. اما فلان زن (اشاره به عایشه است) افکار زنانه دامنش را گرفت و کینه‌هایی را که در سینه خود پنهان می‌داشت، همچون کوره آهن‌گران به جوشش درآمد (و آشکار شد) و اگر او را دعوت می‌کردند که مانند همین کار را که در مورد من انجام داد درباره دیگری انجام دهد، هرگز اقدام نمی‌کرد (و به خون خواهی عثمان بر نمی‌خاست این یک بهانه بود) به هر حال، همان احترام نخستین را (به خاطر پیامبر ﷺ) دارد؛ ولی حسابش با خداوند متعال است!

شرح و تفسیر

آشکار شدن کهنه‌های درونی به بهانه‌ی واهی

همان‌گونه که در بحث سند خطبه گفته شد، امام علیه السلام این خطبه را بعد از پایان جنگ جمل بیان فرموده و تعبیرات آغاز این خطبه نشان می‌دهد که امام علیه السلام قبل از این جمله‌ها اشاره‌ای به فتنه‌هایی که در پیش است کرده و به مردم هشدار داده که فتنه جمل، اولین و آخرین فتنه نیست و به دنبال آن چنین می‌فرماید:

«آن کس که در آن هنگام (در فتنه‌ها) بتواند خود را وقف بر اطاعت خداوند متعال سازد، باید چنین کند و اگر مرا اطاعت کنید من (در میان انبوه فتنه‌ها) به خواست خدا شما را به راه بهشت خواهم برد؛ هر چند راهی است پر مشقت و دارای تلخی‌های فراوان!»
 (فَمَنْ اسْتَطَاعَ عِنْدَ ذَلِكَ أَنْ يَعْتَقِلَ نَفْسَهُ عَلَى اللَّهِ، عَزَّ وَجَلَّ، فَلْيَفْعَلْ. فَإِنْ أَطَعْتُمُونِي فَأِنِّي حَامِلِكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَلَى سَبِيلِ الْجَنَّةِ، وَإِنْ كَانَ ذَا مَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ وَ مَذَاقَةٍ مَرِيرَةٍ^(۱)).

مفهوم «يعتقل نفسه» - با توجه به این که «يعتقل» از ماده‌ی عقل به معنای بازداشتن است - آن است که نفس خویش را تنها وقف فرمان خدا کند که بالاترین درجه‌ی عبودیت و اطاعت است و در جمله (و ان كان ذا مشقة...) اشاره به این می‌فرماید که بهشت و سعادت را ارزان به کسی نمی‌دهند، اگر خواهان آن هستید باید خود را آماده سازید؛ چرا که مبارزه با هوای نفس همچون مبارزه با دشمن، پرمشقت است:

ناز پرورده تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه‌ی رندان بلاکش باشد

در خطبه ۱۷۶ امام علیه السلام همین مطلب را از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله به تعبیر معنای دیگری بیان فرموده است: (إِنَّ الْجَنَّةَ حُقَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَإِنَّ النَّارَ حُقَّتْ بِالشَّهَوَاتِ) به یقین بهشت در میان ناراحتی‌ها و دوزخ در میان شهوات پیچیده شده است.

سپس امام علیه السلام به دلیل شرکت عایشه در جنگ جمل - که یکی از فتنه‌های جهان

۱. «مریرة» از ماده «مَرَّ» (بر وزن حُرِّ) به معنای تلخ و ناگوار است.

اسلام بود. اشاره کرده و ضمن پنج جمله پرمعنا تمام گفتمی‌ها را بیان می‌کند؛ می‌فرماید: «اما فلان زن، افکار زنانه دامنش را گرفت و کینه‌هایی که در سینه خود پنهان می‌داشت، همچون کوره آهنگران به غلیان آمده بود (و آشکار ساخت) و اگر او را دعوت می‌کردند که مانند همین کار را که درباره من انجام داد در مورد دیگری انجام دهد هرگز اقدام نمی‌کرد (و به خون خواهی عثمان بر نمی‌خاست) با این حال، همان احترام نخستین را (به سبب احترام پیامبر ﷺ) دارد؛ ولی حسابش با خدای متعال است!» (وَأَمَّا فُلَانَةٌ فَأَذْرَكَهَا رَأْيُ النِّسَاءِ، وَضَعْنَ عَلَا فِي صَدْرِهَا كَمِرْجَلٍ^(۱) أَلْتَيْنِ^(۲)، وَ لَوْ دُعِيَتْ لِنِتَالَ مِنْ غَيْرِي مَا أَتَتْ إِلَيَّ، لَمْ تَفْعَلْ. وَ لَهَا بَعْدَ حَزْمَتِهَا أَلَاوَلَى، وَ أَلْحِسَابِ عَلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى).

بی‌شک، منظور از «فلانه» در عبارت یاد شده، عایشه است و با توجه به این که این خطبه پس از جنگ جمل ایراد شده هدف امام ﷺ این بوده که به بعضی شبهات پاسخ دهد؛ از جمله این که اگر این جنگ، نامشروع بود چرا عایشه که یکی از رهبران بود، در آن شرکت کرد؟

امام ﷺ در پاسخ به این سؤال به دو انگیزه عایشه برای همکاری با طلحه و زبیر اشاره می‌کند: نخست، داشتن افکار نَسْت زنانه که طلحه و زبیر به آسانی توانستند فکر او را بدزدند و او را با خود همراه سازند و لذا در تواریخ می‌خوانیم که عایشه مدتی بعد، از کار خود پشیمان شد و اظهار توبه می‌کرد.

دیگر این که او کینه‌هایی از من (امام علی بن ابی طالب ﷺ) در سینه داشت که بسیار پرجوش و خروش بود تا آن جا که به او اجازه نمی‌داد درست در عواقب این کار بیندیشد و بداند با که مبارزه می‌کند و برای چه مبارزه می‌کند و سرانجام این مبارزه چه خواهد شد؟! درباره عوامل این کینه داغ درونی، شارحان نهج البلاغه سخنان بسیار گفته‌اند؛ ولی از

۱. «مرجل» به معنای دیگ است.

۲. «قین» به معنای آهنگر است.

همه آنها جامع تر، چیزی است که ابن ابی الحدید از استادش ابویعقوب نقل می کند که به بخشی از آن اشاره می کنیم:

۱. علی علیه السلام همسر فاطمه علیها السلام بود و فاطمه علیها السلام دختر خدیجه بود و حساسیت عایشه نسبت به خدیجه با عنوان یک رقیب حتی بعد از وفات او در تواریخ معروف است.

۲. احترام فوق العاده رسول اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به فاطمه زهرا علیها السلام که نشانه شخصیت فوق العاده فاطمه علیها السلام بود و فراتر از محبت پدر و فرزندی دیده می شد تا آن جا که طبق روایات معتبر او را «سیده نساء العالمین» خواند و می فرمود: «هر کس فاطمه علیها السلام را آزار دهد مرا آزار داده و هر کس او را به خشم آورد مرا به خشم آورده و او پاره تن من است»^(۱) حساسیت زیادی در عایشه برانگیخت؛ چرا که او خود را شایسته این القاب می پنداشت نه دیگری را و همین حساسیت نیز نسبت به علی علیه السلام در دل او پیدا شده بود.

۳. احترام خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به شخص علی علیه السلام و فضایل زیادی که (خاص و عام) برای علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند عامل دیگری برای این حسادت بود؛ چرا که او پدرش ابوبکر را شایسته این اوصاف خیل می کرد.

۴. فرزنددار شدن فاطمه علیها السلام و گسترش نسل پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق او و علی علیه السلام و عدم وجود فرزند برای عایشه و احترام فوق العاده ای که پیامبر صلی الله علیه و آله برای حسن علیه السلام و حسین علیه السلام قائل بود، عامل مهم دیگری برای این حسادت محسوب می شد.

۵. بسته شدن تمام درهای خانه های اصحاب که به مسجد باز می شد، حتی در خانه ابوبکر (پدر عایشه) و باز بودن در خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام نیز سبب افروخته شدن خشم و حسادت آن زن بود؛ چرا که تنها دری بود که بعد از در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله به مسجد گشوده می شد و همه مسلمانان از آن به عظمت یاد می کردند.

و عوامل متعدد دیگری که به جهت اختصار از آنها صرف نظر شد.^(۲)

۱. بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۷۶.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحه ۱۹۲ به بعد؛ با تلخیص.

قابل توجه این که ابن ابی الحدید در این بخش از کلمات استادش (شیخ ابی یعقوب) این نکته را نقل می کند که عایشه پس از آن که علی علیه السلام (به ناچار) با ابوبکر بیعت کرد بسیار اظهار خوشحالی می کرد و این تظاهر به خشنودی در تمام مدت خلافت پدرش ابوبکر و سپس عمر و عثمان ادامه داشت؛ در حالی که کینه ها در درون او در جوشش بود تا زمانی که عثمان کشته شد؛ در حالی که عایشه از کسانی بود که مردم را بر ضد عثمان تحریک می کرد و آرزویش این بود که خلافت به طلحه برسد؛ اما هنگامی که شنید مردم با علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت کرده اند فریاد کشید و ندای **واعثمانا!** سر داد و گفت: عثمان را مظلوم کشتند و کینه های درونی اش به غلیان آمد و ماجرای جمل از آن تولد یافت. ^(۱)

و عجب این که جمعی از دانشمندان اهل سنت در عین این که اعتراف می کنند، عایشه راه خطا پویید و در آتش افروزی جنگ جمل مرتکب گناه شد، می گویند: او بعداً توبه کرد و مشمول عفو خدا شد. سؤال این است که آیا ریختن خون هفده هزار و به روایتی بیست هزار مسلمان! در جمل به اضافه مشکلات عظیمی که از ناحیه این جنگ در تمام جهان اسلام پیدا شد و سال ها یا قرن ها ادامه یافت با یک «استغفرالله» بخشوده می شود؟! آیا خداوند از حق الناس به این آسانی می گذرد آن هم چنین حق الناسی؟ جالب این که به گفته «ابن عبد ربه» در «عقد الفرید» بعد از جنگ جمل، زنی به نام «امّ اوفی» بر عایشه وارد شد و گفت:

ای امّ المؤمنین، چه می گویی درباره کسی که بچه صغیر خود را کشته است؟ عایشه بلافاصله گفت: آتش دوزخ بر او واجب شده. آن زن سؤال کرد: درباره زنی که بیست هزار فرزند بزرگ خود را در یک صحنه کشته باشد چه می گویی؟ (عایشه فهمید که اشاره به او و ماجرای جنگ جمل می کند) گفت: بیا بیا این دشمن خدا را بگیرد و بیرون بیاورد. ^(۲)

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحه ۱۹۸-۱۹۹.

۲. عقد الفرید، جلد ۵، صفحه ۷۹.

و اما جمله سؤم که می فرماید: «اگر عایشه دعوت می شد که آن چه را درباره من انجام داد درباره دیگری انجام دهد، نمی پذیرفت»، اشاره به این است که هرگاه مردم مسلمان با دیگری غیر از من بیعت کرده بودند این زن هرگز به خون خواهی عثمان بر نمی خاست؛ بنابراین، انگیزه او هرگز دفاع از خون عثمان نبود که خودش در آن شرکت داشت؛ بلکه هدفش تحریک مردم بر ضد من بود.

و این که در جمله چهارم می فرماید: «با این حل او احترام گذشته را دارد» به دلیل این بود که همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و برای احترام پیامبر صلی الله علیه و آله از مجازاتش در دنیا صرف نظر شد؛ ولی در جمله پنجم تصریح می کند: «حساب او بر خداست»، اشاره به این که هرگز خداوند از گناه او نخواهد گذشت.

قرآن مجید تکلیف او را در آیه ۳۰ سوره احزاب روشن ساخته است: ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُصَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾؛ ای همسران پیامبر، هر یک از شما گناه آشکار و فاحش مرتکب شود، عذاب او دو چندان خواهد بود و این برای خدا آسان است.



بخش دوم

منه: سَبِيلُ أْبْلَحِ الْمِنْهَاجِ، أَنْوَرُ السَّرَاجِ، فَبِالْإِيْمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ، وَبِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيْمَانِ، وَبِالْإِيْمَانِ يُعْمَرُ الْعِلْمُ، وَبِالْعِلْمِ يُزْهَبُ الْمَوْتُ، وَبِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا، وَبِالدُّنْيَا تُخْرَزُ الْآخِرَةُ، وَبِالْقِيَامَةِ تُزْلَفُ الْجَنَّةُ، ﴿ وَ تَبَرَّرُ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ ﴾. وَ إِنْ أَلْخَلَقَ لَا مَقْصَرَ لَهُمْ عَنِ الْقِيَامَةِ، مُرْقَلِينَ فِي مِضْمَارِهَا إِلَى الْغَايَةِ الْقُصْوَى.

ترجمه:

(ایمان) روشن‌ترین راه، با نورانی‌ترین چراغ است. انسان به سبب ایمان به اعمال صالح رهنمون می‌شود و به وسیله اعمال صالح، ایمان، آشکار می‌گردد. با ایمان، کلاه علم و دانش آباد می‌شود و به وسیله علم، هراس از مرگ (ومسئولیت‌های بعد از آن) حاصل می‌گردد. با مرگ، دنیا پایان می‌گیرد و با دنیا می‌توان آخرت را به دست آورد. با برپا شدن قیامت، بهشت، نزدیک می‌شود و دوزخ برای گمراهان آشکار می‌گردد. مردم به جز قیامت اقامتگاهی ندارند و به سرعت در این میدان به سوی آن سرمنزل آخرین پیش می‌روند.

شرح و تفسیر

پیشروی به سوی سرمنزل مقصود

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام نخست از ایمان و سپس آثار آن - که اعمال صالح و علم و دانش و ترس از مجازات قیامت و آمادگی برای این سفر پر خطر و سرانجام رسیدن

به بهشت است - سخن می‌گوید.

نخست می‌فرماید: «ایمان، روشن‌ترین راه، بانورانی‌ترین چراغ است» (سَبِيلٌ أْبْلَجٌ) (۱)
الْمِنْهَاجُ، أَنْوَرُ السَّرَاجِ (۲).

از آن‌جا که بهترین راه، راهی است که در روزها روشن و بدون هیچ‌گونه مانع، و شب‌ها نیز دارای چراغ باشد، امام علیه السلام ایمان را به چنین راهی تشبیه کرده است. این احتمال نیز وجود دارد که مراد از سراج چراغ‌هایی است که به صورت علامت در جاده‌ها نصب می‌گردد تا مسافران به بیراهه نروند یعنی ایمان، راهش روشن و نشانه‌هایش آشکار است. سپس می‌افزاید: «به سبب ایمان، انسان به اعمال صالح رهنمون می‌شود و به وسیله اعمال صالح، ایمان آشکار می‌گردد. با ایمان، کاخ علم و دانش آباد می‌شود و به وسیله علم، هراس از مرگ (ومستولیت‌های بعد از آن) حاصل می‌گردد» (فَبِالْإِيمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ، وَ بِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيمَانِ، وَ بِالْإِيمَانِ يُعْمَرُ الْعِلْمُ، وَ بِالْعِلْمِ يُزْهَبُ الْمَوْتُ).

به یقین، ایمان در هر دو جمله به معنای عقیده باطنی است؛ در حالی که «یستدل» در جمله اول به معنای علیت است و در جمله دوم، کاشفیت، یعنی ایمان سبب عمل صالح می‌شود و عمل صالح، کشف از ایمان می‌کند؛ ولی این احتمال نیز وجود دارد که «یستدل» در هر دو به معنای علیت باشد؛ یعنی همان‌گونه که ایمان، سبب عمل صالح می‌شود، عمل صالح نیز سبب قوت ایمان است.

و این‌که می‌فرماید: «به وسیله ایمان، عالم علم آباد می‌شود» ممکن است اشاره به دو

نکته باشد:

۱. «ابلج» از ماده «ولوج» به معنای روشن شدن، مخصوصاً روشنائی آغاز صبح است.
۲. معروف در میان شارحان نهج البلاغه این است که «سبیل» خبر مبتدای محذوفی است و آن ایمان است به قرینه آن‌چه در جمله بعد آمده است. بعضی نیز احتمال داده‌اند که مبتدای محذوف «سبیل الجنة» است که در بخش قبل آمده و در واقع، جمله «و أمّا فلانه...» به صورت جمله معترضه‌ای است که در این میان ذکر شده است.

نخست این‌که هر گاه انسان به آفریدگاری دانا و حکیم ایمان داشته باشد و آفرینش را هدفمند بداند، یقین پیدا می‌کند که چیزی در این عالم، بی دلیل و بی هدف نیست و به دنبال آن تلاش می‌کند علل و عوامل اشیا و اسرار پدیده‌ها و آثار آن‌ها را دریابد. تعبیر یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان علوم طبیعی «چیزی که دانشمندان بزرگ را وادار به تلاش برای کشف اسرار طبیعت در طول سالیان دراز می‌کرد، ایمان آن‌ها به هدفمند بودن آفرینش بود و این‌که چیزی در این جهان بی حساب و کتاب نیست».

دیگر این‌که یکی از موانع علم و معرفت، تعصب‌های کور و کر، غرور و هواهای نفسانی است؛ ولی هنگامی که ایمان آمد، همه این موانع برجسته می‌شود و راه وصول به سرچشمه‌های ایمان هموار می‌گردد.

اضافه بر این، علم بی عمل، علمی است ویران و هم سنگ با جهل؛ و چیزی که علم را با عمل قرین می‌کند و آن را آباد می‌سازد، ایمان است؛ همان‌گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِنَّ الْعِلْمَ لَيَنْفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَ إِلَّا إِزْتَحَلَ عَنْهُ؛ علم، عمل را فرا می‌خواند؛ اگر دعوت او را اجابت کرد، می‌ماند وگرنه می‌رود»^(۱).

و این‌که می‌فرماید: «انسان به سبب علم از مرگ می‌ترسد» به این دلیل است که مرگ را پایان زندگی نمی‌داند؛ بلکه آغاز زندگی نوینی تلقی می‌کند که انسان در آن با نتیجه اعمال خود روبه‌رو خواهد بود.

سپس در ادامه این بیان که علت و معلول‌ها و لازم و ملزوم‌ها را پشت سر هم ذکر می‌کند، می‌فرماید: «با مرگ، دنیا پایان می‌گیرد، و با دنیا می‌توان آخرت را به دست آورد و با برپا شدن قیامت، بهشت نزدیک می‌شود و دوزخ برای گمراهان آشکار می‌گردد؛ مردم به جز قیامت، اقامتگاهی ندارند و به سرعت در این میدان به سوی آن سرمنزل آخرین پیش می‌روند» (و بِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا، وَ بِالذَّنْبِ تُحْرَزُ الْآخِرَةُ، وَ بِالْقِيَامَةِ تُزْلَفُ

الْجَنَّةِ، ﴿ وَ تَبَرَّزُ الْجَحِيمِ لِلْعَاوِينَ ﴾. وَإِنَّ الْخَلْقَ لَا مَقْصَرَ^(۱) لَهُمْ عَنِ الْقِيَامَةِ، مُزْفِلِينَ^(۲) فِي مِضْمَارِهَا إِلَى الْعَلَايَةِ الْقُضْوَى.

آری، مرگ پایان زندگی دنیاست و سرآغاز زندگی ابدی؛ و با مرگ پرونده اعمال بسته می‌شود؛ چرا که مزرعه آخرت، تنها دنیاست و در قیامت، دو چیز بیش نیست: یا بهشت است و سعادت جاویدان و یا دوزخ است و عذاب ابدی؛ و همه انسان‌ها بدون استثنا به سوی یکی از این دو سرنوشت پیش می‌روند.

بعید نیست ذکر این عبارت به دنبال بیان به داستان جنگ جمل و آتش افروزان آن، اشاره به این نکته باشد که اگر آن‌ها ایمان قوی داشتند، گرفتار آن جنگ خانمان‌سوز و پرمسئولیت نمی‌شدند. اگر ایمان سالمی داشتند آگاهی پیدا می‌کردند و زندگی باقی آخرت را به زندگی فانی این دنیا نمی‌فروختند؛ ولی افسوس که حجاب هواپرستی، عقل انسان را از درک حقایق باز می‌دارد؛ با این که جاده روشن است و نشانه‌ها آشکار.

جمله «و بِالْقِيَامَةِ تَزْلَفُ الْجَنَّةُ، ﴿ وَ تَبَرَّزُ الْجَحِيمِ لِلْعَاوِينَ ﴾» برگرفته از آیات ۹۰ و ۹۱ سوره شعراست: ﴿ وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ * وَبَرَزَتِ الْجَحِيمُ لِلْعَاوِينَ ﴾.



۱. «مقصر» از ماده «قصر» (بر وزن فصل) یکی از معانی آن منع کردن است و از آن جا که توقفگاه، انسان را از حرکت بیشتر باز می‌دارد مقصر به عمل توقف اطلاق شده است.

۲. «مرقل» از ماده «ارقال» به معنای با سرعت رفتن است.

بخش سوم

منه: قَدْ شَخَّصُوا مِنْ مُسْتَقَرِّ الْأَجْدَاثِ، وَ صَارُوا إِلَى مَصَائِرِ الْغَايَاتِ. لِكُلِّ دَارٍ أَهْلُهَا، لَا يَسْتَبْدِلُونَ بِهَا وَلَا يُنْقَلُونَ عَنْهَا. وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، لَخُلُقَانٍ مِنْ خُلُقِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَإِنَّهُمَا لَا يَقْرَبَانِ مِنْ أَجْلِ، وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ. وَعَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ، «فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ، وَالنُّورُ الْمُبِينُ»، وَالشِّفَاءَ النَّافِعَ، وَالرِّئِيَ النَّافِعَ، وَالْعِصْمَةَ لِلْمُتَمَسِّكِ، وَالنَّجَاةَ لِلْمُتَعَلِّقِ. لَا يَغْوُجُ فَيُقَامَ، وَلَا يَزِيغُ فَيُسْتَعْتَبَ، «وَلَا تُخْلِقُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ»، وَوُلُوجِ السَّمْعِ. «مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ، وَمَنْ عَمَلَ بِهِ سَبَقَ».

ترجمه:

آنان از قرارگاه قبرها خارج می‌شوند و به سوی آخرین منزل رهسپار می‌گردند. هر یک از خانه‌ها (ی بهشت و دوزخ) ساکنانی دارد که نه آن را به خانه دیگر تبدیل می‌کنند و نه از آن به جایی دیگری انتقال می‌یابند.

به یقین، امر به معروف و نهی از منکر، دو صفت از صفات خداوند سبحان است و عمل به آن دو نه از عمر کسی می‌کاهد و نه روزی کسی را کم می‌کند. کتاب خدا را محکم بگیرد؛ چرا که رشته‌ای است مستحکم و نوری است آشکار؛ شفابخش و پرمفعت است و سیراب کننده و فرونشاندنده عطش (تشنگان حق). تمسک جویان را حفظ می‌کند و نجات بخش کسانی است که به دامنش چنگ زنند. کژی در آن راه ندارد تا آن را راست کنند و هرگز راه خطا نمی‌پوید تا به راه حقش بازگردانند. خواندن و شنیدن مکررش سبب

کهنگی آن نمی‌گردد، آن کس که با قرآن سخن بگوید راست می‌گوید، و آن کس که به آن عمل کند به پیش می‌رود.

شرح و تفسیر

اسباب نجات در قیامت

امام (ع) در این بخش از خطبه به دنبال بخش پیشین - که در آن سخن از مرگ و قیامت و بهشت و دوزخ به میان آمد - نخست به مسأله حشر و نشر مردم در آن روز می‌پردازد و بعد با بحث جامعی درباره امر به معروف و نهی از منکر و اهمیت قرآن مجید که هر دو از مهم‌ترین اسباب نجات در قیامت‌اند، سخن به میان می‌آورد و می‌فرماید: «آن‌ها از قرارگاه قبرها خارج می‌شوند و به سوی آخرین منزل رهسپار می‌گردند. هر یک از خانه‌ها (ی بهشت و دوزخ) ساکنانی دارد که نه آن را به دیگری تبدیل می‌کنند و نه از آن به جای دیگر انتقال می‌یابند» (فَذْ شَخْصُوا^(۱) مِنْ مُسْتَقَرِّ الْأَجْدَاثِ^(۲))، وَ صَارُوا إِلَىٰ مَصَائِرِ الْغَايَاتِ. لِكُلِّ دَارٍ أَهْلُهَا، لَا يَسْتَبَدِلُونَ بِهَا وَلَا يُنْقَلُونَ عَنْهَا).

نخست اشاره به این می‌فرماید که همه از قبرها بر می‌خیزند؛ همان چیزی که در قرآن مجید کراراً بیان شده است: ﴿يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا...﴾؛ روزی که آن‌ها از قبرها به سرعت خارج می‌شوند...^(۳)

و از این تعبیر استفاده می‌شود که ذرات بدن آن‌ها که تبدیل به خاک شده، هر جا باشد به قبرها باز می‌گردد و در آن جا زنده می‌شوند و سر از خاک بر می‌دارند.

در این جا این سؤال پیش می‌آید که آیات قرآن با صراحت می‌گوید: «پایان دنیا

۱. «شخصوا» از ماده «شخص» (بر وزن خلوص) به معنای خارج شدن از منزل و گاه به معنای خیره شدن چشم به یک نقطه آمده است؛ گویی چشم می‌خواهد از جایگاه خود بیرون آید و در این جا به معنای خارج شدن است.

۲. «اجداث» جمع «جدث» (بر وزن قفس) به معنای قبر است.

۳. معارج، آیه ۴۳.

زلزله‌های عظیمی به وقوع می‌پیوندند و همه چیز در هم می‌ریزد» با این حال چگونه قبرها باقی می‌ماند و مردگان از قبرها بر می‌خیزند؟

پاسخ این سؤال را در جلد سوم همین کتاب، صفحه ۳۶۷ بیان کرده‌ایم.

سپس اشاره به این می‌کند که خانه‌های بهشتیان و دوزخیان قابل تغییر و تبدیل نیست. هر کس جایگاه ویژه خود را مطابق اعمال و عقاید خود دارد؛ مقصود این که پاداش و کیفر در آن جهان برای مؤمن و کافر جاودانی است؛ نه قابل تبدیل است و نه قابل نقل و انتقال. این سراها به قدری حساب شده است که کاملاً هماهنگ با صاحبان آن عقاید و اعمال است؛ گویی خانه‌ها به سراغ آن‌ها می‌روند نه آن‌ها به سوی خانه‌ها.

سپس با توجه به این که واقعه جمل یکی از نمونه‌های بارز امر به معروف و نهی از منکر بود، به اهمیت این مسأله اشاره کرده، می‌فرماید: «به یقین، امر به معروف و نهی از منکر، دو صفت از صفات خداوند سبحان است و عمل به این دو نه اجل کسی را نزدیک می‌کند و نه از روزی کسی می‌کاهد» (وَ إِنَّا أَلَمَّرْنَا بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، لَخُلُقَانٍ مِّنْ خُلُقِ^(۱) اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَ إِنَّهُمَا لَا يَقْرَبَانِ مِنْ أَجَلٍ، وَ لَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقِ).

همان‌گونه قرآن مجید می‌گوید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ﴾؛ خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان امر می‌کند و از فحشا و منکر و ستم نهی می‌نماید.^(۲)

بعضی از شارحان نهج البلاغه تعبیر به «خلق» را درباره خداوند، تعبیری مجازی (مجاز در کلمه یا مجاز در نسبت) می‌دانند؛ زیرا «خلق» حالت یا ملکه‌ای است نفسانی که اعمال نیک و بد از آن سرچشمه می‌گیرد و خداوند از چنین عوارض و حالات امکانی پاک و منزّه

۱. «خُلُقٍ» (بر وزن افق) و «خُلُقٍ» (بر وزن قفل) به معنای صفتی است که از انسان جدا نمی‌شود و جمع آن «اخلاق» است.

۲. نحل، آیه ۹۰.

است ولی اگر «خلق» را به معنای وصف بدانیم، اعم از این که به صورت حالت نفسانی باشد یا وصفی که عین ذات است اطلاق آن بر خداوند مشکلی نخواهد داشت.

به هر حال، وظایفی که در اسلام برای انسان‌ها تعیین شده، گاه مخصوص انسان است؛ مانند عبادات و بسیاری از محرمات؛ ولی در میان آن‌ها اموری وجود دارد که بسیار گسترده است و حتی درباره خداوند نیز صدق می‌کند؛ مانند عدالت و ترک ظلم و ارشاد جاهل و تنبیه غافل و امر به معروف و نهی از منکر و اساساً نزول کتاب‌های آسمانی و فرستادن انبیا بر اساس همین امر به معروف و نهی از منکر یا ارشاد جاهل است؛ بنابراین در اهمیت و وظیفه امر به معروف و نهی از منکر همین بس که تمام برنامه‌های انبیا از آن سرچشمه می‌گیرد و خداوند متعال بنیانگذار آن است.

و این که می‌فرماید: «انجام دادن این دو دستور از عمر و روزی کسی نمی‌گاهد» اشاره به این است که بسیاری از مردم کوتاه فکر، تصور می‌کنند امر به معروف و نهی از منکر سبب درگیری با ارباب معاصی می‌شود و این درگیری گاه سبب جرح و قتل و گاه سبب پراکندگی مردم از اطراف انسان و در نتیجه کاهش روزی می‌شود.

ولی اگر امر به معروف و نهی از منکر به صورت صحیح و معقول انجام شود و از افراط و تفریط پرهیز گردد، خداوند انسان را حفظ می‌کند و برکاتش را از او دریغ نمی‌فرماید.

امر به معروف و نهی از منکر شرایطی دارد، از جمله احتمال اثر و عدم ضرر و همچنین امر به معروف و نهی از منکر دارای دو بخش است: بخش عمومی که وظیفه همه مردم است (از طریق قلب و زبان) و بخش خصوصی که وظیفه حکومت اسلامی است (از طریق اقدامات عملی)، اگر این جهات در آن رعایت شود و توأم با ادب و احترام باشد نه تنها صاحبان آن منفور نمی‌شوند، بلکه محبوبیت هم پیدا می‌کنند و اگر به فرض در بعضی از موارد گرفتار مشکلاتی شوند، خداوند متعال حل مشکلات آن‌ها را تضمین کرده است.

کوتاه سخن این که امر به معروف و نهی از منکر، اساس و پایه نظام جامعه و پاکی و قداست و ترقی و پیشرفت آن است. در جامعه‌ای که امر به معروف و نهی از منکر بمیرد،

فرار از زیر بار مسئولیت‌ها به صورت گسترده نمایان می‌گردد؛ انواع گناهان و معاصی در هر کوی و برزن آشکار می‌شود و جامعه در لجنزار فساد و گناه غوطه‌ور می‌گردد.

و از آن‌جا که راه وصول به خوشبختی و حل مشکلات فردی و اجتماعی، بازگشت به سوی قرآن است، امام علیه السلام در پایان این سخن به سراغ اهمیت قرآن می‌رود و با تعبیرات زنده و تشبیهات پرمعنا، اهمیت قرآن را ضمن یازده جمله - که هر یک اشاره به یکی از ویژگی‌های قرآن است - گوشزد می‌کند؛ در آغاز می‌فرماید:

«کتاب خدا را محکم بگیرید چرا که رشته‌ای است مستحکم و نوری است آشکار» (وَ عَلَيْنَا بِكِتَابِ اللَّهِ، نَائِبَةُ الْخَبْلِ الْمَيْمَنِ، وَ التَّوْرُ الْمَيْمَنِ).

انسان‌ها قبل از پذیرش تعلیم و تربیت، گویی در چاه طبیعت گرفتارند و برای نجات از آن باید به رشته‌ای چنگ زنند و خود را نجات دهند. این رشته باید محکم باشد که در وسط راه آنان را رها نسازد؛ لذا از قرآن به «الحبل الممتین» یاد شده که وسیله نجات انسان‌هاست و با توجه به این که پیمودن راه در ظلمات، سبب گمراهی و سقوط در پرتگاه‌هاست، قرآن تشبیه به نور آشکاری شد، که انسان را تا رسیدن به سرمنزل مقصود بدرقه می‌کند.

در سومین و چهارمین ویژگی می‌فرماید: «قرآن شفابخش و پرمفعت و سیراب کننده و فرونشاندنده عطش (تشنگان حق) است» (وَ الشِّفَاءُ النَّافِعُ، وَ الرَّيُّ^(۱) النَّافِعُ^(۲)).

صفات نکوهیده و ردایل اخلاقی، چه آن‌ها که به فرد باز می‌گردد و چه آن‌ها که مربوط به جمعیت است، همچون بیماری‌های جانکاه و گاه کشنده است که داروی آن در جای جای قرآن مجید آمده است و از آن‌جا که مهم‌ترین عامل حیات، آب است در حیات

۱. «ری» به معنای سیراب شدن است.

۲. «نافع» از ماده «نفع» (بر وزن فاع) در اصل به معنای فرورفتن آب است و در اینجا به معنای سیراب شدن کامل است؛ به گونه‌ای که تشنگی کاملاً فرونشیند.

معنوی انسان نیز قرآن مجید نقش آب را ایفا می‌کند، لذا امام علیه السلام آن را وسیله سیراب شدن تشنگان حق، شمرده است.

در پنجمین و ششمین وصف می‌فرماید: «قرآن، حافظ تمسک جویان و سبب نجات کسانی است که به دامنش چنگ می‌زنند» (وَالْعِصْمَةُ لِلْمَتَمَسِّكِ، وَالنَّجَاةُ لِلْمُتَعَلِّقِ). انسان در مسیر خود به سوی سعادت جاویدان، گاه لغزش‌هایی دارد و باید چیزی باشد که او را در لغزش‌ها حفظ کند تا سقوط نکند و پرتگاه‌هایی در پیش دارد که برای نجات از خطرهای آن‌ها باید به جایی وابسته باشد.

در هفتمین و هشتمین ویژگی می‌فرماید: «کژی در آن راه ندارد تا آن را راست کنند و هرگز خطا نمی‌کند تا به راه حقش بازگردانند» (لَا يَغْوُجُ فَيْتَامًا، وَلَا يَزِيغُ فَيَسْتَعْتَبُ^(۱)).

به یقین، کلام خدا که متکی به علم بی‌پایان پروردگار است هیچ‌گونه خلاف و انحراف و اشتباه و خطا در آن راه ندارد؛ چرا که خطا را کسی می‌کند که علمش محدود و قدرت‌ش ناچیز باشد؛ نه آن کس که علم و قدرت بی‌پایان دارد و می‌دانیم یکی از نشانه‌های اعجاز قرآن، عدم وجود اختلاف و تضاد و خطا در آن است: ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^(۲) در سوره کهف نیز می‌خوانیم: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا﴾؛ حمد، مخصوص خدایی است که این کتاب (آسمانی) را بر بنده (برگزیده) اش نازل کرد و هیچ‌گونه کژی در آن قرار نداد.^(۳) و در نهمین ویژگی می‌فرماید: «خواندن و شنیدن مکررش موجب کهنگی آن

۱. «يستعتب» از ماده «عتب» (بر وزن ثبت) در اصل به معنای ناراحتی درونی است و هنگامی که به باب استفعال می‌رود، به معنای جلب رضایت و خشنودی طرف است؛ گویا از طرف مقابل تقاضای عتاب و سرزنش می‌کند تا راحتی درونی‌اش فرو نشیند و به راه حق بازگردد.

۲. نساء، آیه ۸۲.

۳. کهف، آیه ۱.

نمی‌گردد» («وَلَا تُخْلِفُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ»، وَوُلُوجُ السَّمْعِ).

آری! مسلماً هر قدر آن را بخوانند و تکرار کنند باز هم روح پرور و شیرین‌تر و دلپذیرتر است؛ چرا؟ زیرا قرآن، کلام خداست و کلام او همچون ذاتش نامتناهی است و هر چه در آن تدبیر شود حقایق تازه‌ای کشف می‌شود و با پیشرفت علم و دانش بشری ابعاد تازه‌ای از آن آشکار می‌گردد و همان‌گونه که در حدیث معروف پیامبر اکرم ﷺ آمده است: «لَا تُخْصِي عَجَائِبُهُ وَلَا تُبَلِي عَرَائِبُهُ؛ شگفتی‌های آن به شماره در نمی‌آید و نوآوری‌هایش به کهنگی نمی‌گراید»^(۱)

و یا آن‌گونه که در حدیث معروف امام رضا ﷺ بیان شده است، در پاسخ این سؤال که چرا قرآن بر اثر فزونی انتشار و تکرار تلاوت کهنه نمی‌شود؛ بلکه هر روز شاداب‌تر است؟ فرمود: این به سبب آن است که خداوند آن را برای زمان معینی یا گروه خاصی قرار نداده؛ به همین دلیل در هر زمان تازه است و تا دامنهٔ قیامت، نزد هر قومی با طراوت و شاداب می‌باشد.^(۲)

و سرانجام در دهمین و یازدهمین ویژگی می‌فرماید: «آن کس که با قرآن سخن بگوید، راست می‌گوید، و آن کس که به آن عمل کند پیشی می‌گیرد» («مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ، وَ مَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَقَ»).

اشاره به این که قرآن، معیار حق و باطل و پیروزی و شکست است. آن‌ها که هماهنگ با قرآن، سخن می‌گویند، گفتارشان عین حقیقت است و آن‌ها که هماهنگ با آن عمل می‌کنند پیروزند. محتوای قرآن، عین واقعیت است و راه‌هایی که ارائه داده به سر منزل سعادت می‌رسد؛ چرا که در کلام خدا هیچ خطایی نیست؛ به همین دلیل هماهنگی با آن در گفتار و کردار انسان را به حقیقت می‌رساند.

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۵۹۹.

۲. بحار الانوار، جلد ۹۲، صفحه ۱۵.

این برگه سفید می باشد

بخش چهارم

و قام اليه رجل فقال: يا أمير المؤمنين، أخبرنا عن الفتنة، و هل سألت رسول الله ﷺ

عنها؟ فقال ﷺ :

إِنَّهُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ، قَوْلَهُ: ﴿الْم * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ عَلِمْتُ أَنَّ الْفِتْنَةَ لَا تَنْزِلُ بِنَا وَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - بَيْنَ أَظْهُرِنَا. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ الَّتِي أَخْبَرَكَ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا؟ فَقَالَ: «يَا عَلِيُّ، إِنَّ أُمَّتِي سَيُفْتَنُونَ مِنْ بَعْدِي»، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْ لَيْسَ قَدْ قُلْتَ لِي يَوْمَ أُحُدٍ حَيْثُ اسْتَشْهَدَ مِنْ اسْتَشْهَدَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَ حِيزَتْ عَنِّي الشَّهَادَةُ، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيَّ، فَقُلْتَ لِي: «أُبَشِّرْ، فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ؟» فَقَالَ لِي: «إِنَّ ذَلِكَ لَكَذَلِكَ، فَكَيْفَ صَبْرُكَ إِذَنْ؟» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَيْسَ هَذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ، وَ لَكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَى وَ الشُّكْرِ.

ترجمه:

(در ادامه این خطبه) مردی به پاخاست، عرض کرد: ای امیر مؤمنان، ما را از آن فتنة (بزرگ) آگاه ساز! آیا در این باره از رسول خدا ﷺ سؤال کردی؟ فرمود: (آری) هنگامی که خداوند آیه ﴿الْم * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾، را نازل فرمود، من می دانستم آن فتنة و آن آزمایش بزرگ، تا زمانی که رسول خدا ﷺ در میان ماست نازل نمی شود؛ از همین رو عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ، منظور از این

آزمایش و فتنه بزرگ چیست که خدا تو را از آن آگاه ساخته است؟
 فرمود: ای علی! بعد از من اتمم در بوته آزمایش قرار می‌گیرند، عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! (درباره شهادت من چه می‌فرمایید؟) مگر در جنگ «احد»، بعد از آن که جمعی از مسلمانان شهید شدند و من به سعادت شهادت نرسیدم و این بر من سخت آمد، به من نفرمودید بشارت باد بر تو که شهادت در پیش رو داری؟
 رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مطلب همان‌گونه است که گفته‌ام؛ ولی در آن موقع چگونه صبر خواهی کرد؟ عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! این از موارد صبر نیست (زیرا صبر در برابر مصیبت است) بلکه از موارد بشارت و شکر است (چرا که شهادت در راه خدا بزرگ‌ترین افتخار است).

شرح و تفسیر

آزمون و فتنه بزرگ!

در ادامه این خطبه چنین آمده است: «مردی به پا خاست، عرض کرد: ای امیرمؤمنان! ما را از آن فتنه و آزمون (بزرگ) آگاه ساز و آیا در این باره از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردی؟» (وَ فَاَمَّ اِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، اُخْبِرْنَا عَنِ الْفِتْنَةِ، وَ هَلْ سَأَلْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْهَا؟).

این تعبیر نشان می‌دهد که در ذهن مردم چنین بوده که فتنه مهمی در پیش است و سؤال کننده می‌خواهد بداند آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره این فتنه خطرناک و ویرانگر، سخنی بیان فرموده است؟

امام علیه السلام در پاسخ او چنین فرمود: «(آری) هنگامی که خداوند آیه **﴿الْم * أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾**؛ آیا مردم گمان کردند همین که گفتند: ایمان آوردیم، بدون آزمایش رها می‌شوند؟»، نازل فرمود، من می‌دانستم آن فتنه و آزمایش بزرگ تا زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین ماست نازل

نمی‌شود؛ از همین رو عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ! منظور از این آزمایش و فتنه چیست که خدا تو را از آن آگاه ساخته است؟» (فَقَالَ إِنَّهُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ، قَوْلَهُ: ﴿الْم * أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾^(۱)) عَلِمْتُ أَنَّ الْفِتْنَةَ لَا تَنْزِلُ بِنَا وَرَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بَيْنَ أَظْهَرِنَا. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ الَّتِي أَخْبَرَكَ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا؟).

سپس در ادامه چنین می‌افزاید که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «ای علی بعد از من اتمم در بوته آزمایش قرار می‌گیرند، عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ، (در باره شهادت من چه می‌فرمایید؟) مگر در جنگ «احد»، بعد از آن که جمعی از مسلمانان شهید شدند و من به سعادت شهادت نرسیدم و این بر من سخت آمد به من نغمه‌ی بشارت باد بر تو که شهادت از پی توست؟»

رسول خدا ﷺ فرمود: مطلب همان‌گونه است که گفته‌ام؛ ولی بگو: در آن هنگام چگونه صبر خواهی کرد؟ عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ! این از موارد صبر نیست (زیرا صبر در برابر مصیبت است) بلکه از موارد بشارت و شکر است» (فَقَالَ: «يَا عَلِيُّ، إِنَّ أُمَّتِي سَيُفْتَنُونَ مِنْ بَعْدِي»، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْ لَيْسَ فَدْ قُلْتَ لِي يَوْمَ أُحُدٍ حَيْثُ أَسْتَشْهِدُ مِنْ أَسْتَشْهِدَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَ حِزْبُ^(۲) عَنِّي الشَّهَادَةَ، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيَّ، فَقُلْتَ لِي: «أَبِئْسَ، فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ^(۳)؟» فَقَالَ لِي: «إِنَّ ذَلِكَ لَكَذَلِكَ، فَكَيْفَ صَبْرُكَ إِذْ؟» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَيْسَ هَذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ، وَ لَكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَى وَ الشُّكْرِ).

۱. عنكبوت، آیات ۱ - ۲.

۲. «حیزت» از ماده «حيازت» است؛ اگر با «الی» متعدی شود به معنای رسیدن به چیزی است و اگر با «عن» متعدی شود، مانند خطبه مذکور به معنای رسیدن به آن است.

۳. «وراء» گاه به معنای پشت سر و گاه به معنای پیش رو می‌آید.

نکته‌ها:

۱- پاسخ به چند سؤال

نخست این که تعبیرات یاد شده نشان می‌دهد که آیه ﴿الْم * أَحْسِبَ النَّاسُ...﴾ مدتی بعد از جنگ احد در مدینه نازل شده؛ در حالی که مفسران اتفاق نظر دارند که این سوره (عنکبوت) در مکه نازل شده است؛ در زمانی که خبری از جهاد نبود.

در پاسخ این سؤال گفته‌اند: معنای مکی بودن یک سوره این نیست که تمام آن در مکه نازل شده است؛ بلکه مانعی ندارد اکثر آن در مکه و یک یا چند آیه آن در مدینه نازل شده باشد، و به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله آن آیه را در این جا قرار داده باشند؛ همان گونه که سوره نحل به اتفاق علما جز سوره‌های مکی است؛ در حالی که سه آیه آخر آن، به یقین بعد از جنگ احد نازل شده است.

سؤال دوم این که علی علیه السلام بعد از نزول آیه مزبور از کجا دانست که در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله آن فتنه بزرگ واقع نمی‌شود، در حالی که آیه، اشاره‌ای به این مطلب ندارد؟
پاسخ این سؤال نیز روشن است؛ زیرا منظور از فتنه و آزمایش بزرگ، خطر انحرافات است که از اصول و فروع دین، دامن امت را می‌گیرد و پیداست تا شخص پیامبر صلی الله علیه و آله زنده است، جلوی چنین انحرافات را می‌گیرد؛ هنگامی که خورشید غروب کند، خفاش‌ها به پرواز در می‌آیند و هنگامی که خورشید وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله غروب کند منافقان به جولان در می‌آیند و آزمون بزرگ شروع می‌شود!

سؤال سوم این که فتنه و آزمونی که پیامبر صلی الله علیه و آله در این خطبه اشاره کرد - که بعد از من رخ می‌دهد - چه بوده است؟ در روایتی که مشروح‌تر از روایت نهج البلاغه است چنین می‌خوانیم: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ أُمَّتِي سَتَفَسُنَّ مِنْ بَعْدِي فَتَتَأَوَّلُ الْقُرْآنَ وَ تَعْمَلُ بِالرَّأْيِ وَ تَسْتَحِلُّ الْخَمْرَ بِالنَّبِيدِ وَ السُّخْتِ بِالْهَدْيَةِ وَ الرَّبَا بِالْبَيْعِ وَ تُحَرِّفُ الْكِتَابَ عَنِ مَوَاضِعِهِ وَ تَغْلِبُ كَلِمَةَ الضَّلَالِ فَكُنْ جَلِيسَ بَيْتِكَ حَتَّى تُقَلِّدَهَا فَإِذَا قُلِّدْتَهَا جَاءَتْ عَلَيْكَ الضُّوْرُ وَ قَلَبْتَ لَكَ الْأُمُورَ؛ امت من بعد از من

آزمایش می‌شوند. قرآن را مطابق میل خود تفسیر می‌کنند (و به هر بهانه‌ای حرام خدا را حلال می‌کنند)؛ شراب را به بهانهٔ نبیذ^(۱) و حرام و رشوه به صورت هدیه و ربا را با نام بیع، مجاز می‌شمردند و کتاب خدا را تحریف معنوی می‌کنند و سخن گمراهان غلبه می‌کند. تو در آن روز در خانه بنشین تا زمانی که به حکومت رسی؛ ولی هنگامی که حکومت در دست تو قرار گرفت، حسد در سینه‌ها به حرکت در می‌آید و (مخالقان و حاسدان) کارهای تو را به هم می‌ریزند (ولی تو استقامت کن).^(۲)

این حدیث را که ابن ابی الحدید در تفسیر این خطبه بیان کرده، به خوبی نشان می‌دهد که فتنه بزرگ، کدام فتنه بوده است.^(۳)

چهارمین و آخرین سؤال این‌که: چرا علی علیه السلام دربارهٔ شهادت خود سؤال کرد؟ مگر پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که دربارهٔ این فتنه سخن گفت به شهادت او اشاره کرد؟ حال آن‌که در خطبهٔ مورد بحث چیزی در این زمینه دیده نمی‌شود.

پاسخ این سؤال چنین است: همان‌گونه که گفتیم، مرحوم سید رضی (ره) خطبه را خلاصه کرده؛ در روایات مشروح‌تر چنین آمده است: علی علیه السلام بعد از آن که ماجرای این فتنه را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنید عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله، تو به من وعدهٔ شهادت دادی؛ از خدا بخواه زودتر نصیب من کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر تو به زودی شهید شوی چه کسی با «ناکثین»، «فاسطین» و «مارفین» (آتش افروزان جمل و اصحاب معاویه و خوارج) پیکار می‌کند؟ آری، من به تو

۱. منظور از «نبیذ» - همان‌گونه که در روایات اهل بیت علیهم السلام وارد شده - این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله برای رفع سردی آب مدینه به یاران خود دستور داده بود، در ظرف‌های بزرگ ذخیرهٔ آب، تعدادی خرما بیندازند (نه به گونه‌ای که آب مضاف شود) ولی بعداً گروهی از منافقان این موضوع را بهانه کردند؛ مقدار زیادی خرما در آب می‌ریختند؛ تخمیر می‌شد و شراب رقیقی به دست می‌آمد و می‌خوردند!

۲. بحار الانوار، جلد ۲۲، صفحه ۲۴۳.

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحه ۲۰۶.

وعدة شهادت داده‌ام و شهید هم خواهی شد و محاسن تو از خون فرقت رنگین خواهد شد. (أَمَا إِنِّي وَعَدْتُكَ الشَّهَادَةَ وَ سَتُشْهَدُ، تَضْرِبُ عَلَيَّ هَذِهِ فَتُخَضَّبُ هَذِهِ).^(۱)

۲- شهادت، افتخار است نه مصیبت

نکته بسیار جالبی که در این بخش از خطبه دیده می‌شود سخنی است که میان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) رد و بدل می‌شود؛ و آن این که پیغمبر سخن از صبر در برابر شهادت می‌گوید و علی (علیه السلام) سخن از شکر و بشارت. واکنشی این‌گونه با موضوع شهادت، نشانه اوج ایمان و عشق نسبت به ایثار در راه خدا و ارزش‌های والای اسلامی است که تاکنون از شخص دیگری جز آن حضرت نقل نشده است و گفتار آن حضرت به هنگامی که در محراب عبادت در خون خود غلطید «فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ؛ به خداوند کعبه پیروز شدم» ادامه همین جریان است.



بخش پنجم

وَقَالَ: «يَا عَلِيُّ، إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ، وَيَمْنُونَ بِدِينِهِمْ عَلَى رَبِّهِمْ، وَيَتَمَنَّوْنَ رَحْمَتَهُ، وَيَأْمَنُونَ سَطْوَتَهُ، وَيَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ، وَالْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ، فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالنَّبِيذِ، وَالسُّخْتِ بِالْهَدِيَّةِ، وَالرَّبَا بِالْبَيْعِ» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَبِأَيِّ الْمَنَازِلِ أَنْزَلْتَهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ؟ أِبْمَنْزَلَةٍ رَدَّةٍ، أَمْ بِمَنْزَلَةٍ فِتْنَةٍ؟ فَقَالَ: «بِمَنْزَلَةٍ فِتْنَةٍ».

ترجمه:

(پیامبر اکرم ﷺ) فرمود: ای علی، مردم بعد از من با ثروتشان آزمایش می‌شوند. دیندار بودن را منتی بر خدا قرار می‌دهند و (با این که مرتکب گناهان بزرگی می‌شوند) انتظار رحمت خدا دارند و خود را از خشمش در امان می‌بینند. حرام خدا را با شبهات دروغین و هوس‌های غفلت‌زا حلال می‌شمارند. شراب را به نام «نبيذ»، و رشوه را به نام «هدیه» و ربا را به اسم «تجارت» حلال می‌پندارند. عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ، در چنین شرایطی، این افراد را که دارای چنین صفاتی هستند در چه مرتبه‌ای قرار دهم؟ آیا کار آن‌ها به منزله ارتداد و بازگشت از دین است یا به منزله فتنه و انحراف از احکام خدا؟ فرمود: به منزله فتنه بدان (و با آنان همچون مسلمانان خطاکار رفتار کن).

شرح و تفسیر

حرام خدا را با کلاه شرعی حلال می‌شمرند!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه که آخرین بخش آن است در ادامه نقل کلام پیامبر صلی الله علیه و آله در خصوص فتنه و آزمون بزرگ که بعد از آن حضرت رخ می‌دهد، چنین می‌گوید: «آن حضرت (به من) فرمود: ای علی، مردم بعد از من با ثروتشان آزمایش می‌شوند. دیندار بودن را منتی بر خدا قرار می‌دهند و (با این که مرتکب گناهان بزرگی می‌شوند) انتظار رحمت از خدا دارند و خود را از خشمش در امان می‌بینند. حرام خدا را با شبهات دروغین و هوس‌های غفلت‌زا حلال می‌شمرند. شراب را به نام «نبید»، و رشوه را به نام «هدیه» و ربا را به اسم «تجارت»، حلال می‌پندارند!» (و قَالَ: «يَا عَلِيُّ، إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ، وَيَمْتُونُ بِدِينِهِمْ عَلَى رَبِّهِمْ، وَيَمْتُونُ رَحْمَتَهُ، وَيَأْمُونُ سَطْوَتَهُ، وَ يَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ، وَالْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ، فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالْبَيْذِ، وَ السُّخْتِ^(۱) بِالْهَدِيَةِ، وَ الرِّبَا بِالْبَيْعِ»).

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این بخش از سخنش بر جزئیاتی از این آزمون بزرگ و فتنه فراگیر انگشت می‌نهد و به پنج وصف از اوصاف گروهی که امتحان می‌شوند اشاره می‌کند. قبل از هر چیز تصریح می‌کند که آن‌ها به اموالشان امتحان می‌شوند؛ اشاره به این که مال، عمده‌ترین وسیله امتحان آن‌هاست؛ همان‌گونه که در هر عصر و زمانی چنین است و دیگر این که آن‌ها گرفتار غرور بی‌دلیلی‌اند؛ چرا که مسلمان بودن خود را به رخ مردم می‌کشند و گویا منتی بر خدا دارند؛ با تمام آلودگی‌ها خود را مشمول رحمت خدا و در امان از عذاب او می‌پندارند و چنین است حال تمام گنهکاران مغرور و از خود راضی. قرآن مجید درباره گروهی از اعراب تازه مسلمان که دارای همین صفات بودند، می‌گوید:

۱. «سخت» در اصل به معنای جدا کردن پوست چیزی است، سپس به هر مال نامشروعی مخصوصاً «رشوه» اطلاق شده است؛ زیرا این گونه اموال، صفا و طراوت و برکت را از انسان دور می‌کند؛ همان‌گونه که درخت پوست‌کنده پژمرده می‌شود.

﴿يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِلَّا بِإِسْلَامِكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَذَا كُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾؛ آن‌ها بر تو منت می‌نهند که اسلام آورده‌اند؛ بگو: اسلام آوردن خود را بر من منت نگذارید؛ بلکه خدا بر شما منت می‌نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است اگر (در ادعای ایمان) راست‌گویید.^(۱)

و از ویژگی‌های دیگر آن‌ها این است که کارهای حرام را که مورد علاقه آن‌هاست، زیر پوشش‌های فریبنده‌ای قرار می‌دهند یا برای این که مردم را بفریبند و یا حتی وجدان خود را نیز فریب دهند، به سراغ شراب می‌روند. وقتی به آن‌ها گفته شود: شراب از محرمات مسلم است می‌گویند: این همان نبیدی است که پیامبر اکرم ﷺ و اصحابش از آن می‌نوشیدند؛ در حالی که آن نبید نه مسکر بود و نه حرام؛ بلکه پیامبر ﷺ هنگامی که یارانش بعد از ورود به مدینه از سرد بودن طبیعت آب مدینه و ناراحتی‌های گوارشی شکایت کردند، به آنها فرمود: چند دانه‌ای خرما درون خمره آب بریزید تا مشکل شما برطرف گردد. این آب نه مضاف می‌شد و نه خرما در حدی بود که مسکر شود. از آن می‌نوشیدند و وضو می‌گرفتند؛ ولی بعضی از گمراهان آن را بهانه کردند؛ مقدار زیادی خرما در آب می‌ریختند و در جای گرمی قرار می‌دادند تا تخمیر و به مسکر تبدیل شود و آن را به نام نبید می‌نوشیدند.^(۲)

همچنین بسیاری از افراد گناهکار و ضعیف‌الایمان در گذشته و حال، نام رشوه را هدیه می‌گذاشتند و نیز در پوشش معاملات صوری به رباخواری مشغول شده و می‌شوند. بدیهی است در محیط‌های مذهبی که گناه آشکار، مشکلات زیادی دارد گنهکاران ترجیح می‌دهند که اعمال خود را در پوشش عناوین فریبنده‌ای انجام دهند. این همان است که به نام فتنه و آزمون بزرگ از آن خبر داده‌اند.

و در آخرین جمله از این بخش از خطبه می‌خوانیم که علی علیه السلام می‌گوید: «عرض کردم:

۱. حجرات، آیه ۱۷.

۲. به کتاب کافی، جلد ۶، صفحه ۴۱۶، حدیث ۳ مراجعه کنید.

ای رسول خدا، در چنین شرایطی این‌گونه افراد را که دارای چنین صفاتی دارند، در چه مرتبه‌ای قرار دهم؟ آیا کار آن‌ها به منزله ارتداد و بازگشت از دین است و یا به منزله فتنه و انحراف از احکام خدا؟ فرمود: آن را به منزله فتنه بدان (و با آن‌ها همچون مسلمانان خطا کار رفتار کن) «قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَيَأْتِي الْمَنَازِلَ أَنْزَلَهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ؟ أَيْمَنْزِلَةَ رِدَّةٍ^(۱)، أَمْ بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ؟ فَقَالَ: «بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ».

با توجه به این که این افراد ظاهراً دو اصل اساسی دین (توحید و نبوت) را قبول داشتند و انحراف شدید آن‌ها در برنامه‌های عملی بود؛ حتی ضروریات دین را به ظاهر انکار نمی‌کردند و مخالفت‌های خود را در پوشش عناوین حلال به اصطلاح انجام می‌دادند؛ لذا حکم ارتداد بر آن‌ها جاری نمی‌شد و علی علیه السلام هم هرگز با آنان همچون مرتد عمل نکرد.

نکته

رگ، رگ است این آب شهبین، آب شور

آن‌چه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد فتنه و آزمون بزرگ در این حدیث بیان فرموده نه تنها در عصر حکومت علی علیه السلام که در عصر ما نیز با تمام ویژگی‌ها خودنمایی می‌کند. بسیاری از افراد، هنگامی که پای مال و ثروت نامشروع به میان می‌آید، گام‌های‌شان می‌لغزد؛ خود را در صف مؤمنان می‌پندارند؛ گویی بر خدا منت می‌نهند که مسلمانند و امید به رحمت او دارند!

و از همه بدتر ارتکاب گناهان بزرگ در پوشش‌های عناوین مباح و فریبنده یا به تعبیر دیگر تقلب نسبت به قانون یعنی از پوشش‌های ظاهراً قانونی برای فرار از واقعیت قانون استفاده می‌کنند.

۱. «رِدَّة» (بر وزن مکه) به معنای یک بار بازگشت از چیزی است و «رِدَّة» (بر وزن فتنه) به معنای ارتداد و بازگشت از دین است. در خطبه مذکور معنای دوّم مورد نظر است.

امروز با چشم خود می‌بینیم بسیاری از رباخواران به انواع حيله‌ها متوسل می‌شوند؛ گاه به اسم فروختن اسکناس به اسکناس؛ گاه از طریق «ضمّ ضمیمه» یعنی شیء ارزانی را به مال مورد نظر ضمیمه کردن و آن را به قیمت‌های گزاف فروختن؛ گاهی به نام کارمزد و گاه بیع شرط‌های دروغین یا حق‌العمل و پورسانت و جریمهٔ دیرکرد و بهانهٔ تورم و امثال این عناوین کاذبه ربا را حلال می‌شمرند و کار به جایی رسیده که تحقق حدیث معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را کاملاً احساس می‌کنیم که فرمود:

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَكَلَ الرَّبَا فَإِنْ لَمْ يَأْكُلْهُ أَصَابَهُ مِنْ غُبَارِهِ»^(۱)؛ زمانی بر مردم می‌رسد که ربا دامان همه را می‌گیرد؛ حتی کسانی که از آن برکنارند گرد و غبارش بر دامانشان می‌نشیند.

به یقین، این نوع مخالفت با قوانین الهی از مخالفت صریح و آشکار بدتر و خطرناک‌تر است؛ زیرا ممکن است به سرعت در جامعه فراگیر شود، بی آن که به مانعی برخورد کند؛ در حالی که گناهان آشکار چنین نیست و در یک جامعه مذهبی با موانع زیادی برخورد می‌کند. افزون بر این، این‌گونه فرار از قانون، گناه مضاعفی است؛ هم گناه رباخواری است و هم ریاکاری و بازی با احکام دین.

به تعبیر دیگر، در این نوع فرار از قانون، تنها صورتی از قانون و حکم الهی باقی می‌ماند؛ بی آن که محتوا و فلسفهٔ آن وجود داشته باشد؛ مثلاً تحریم رباخواری به دلیل مفاسد زیادی است که در نظام اقتصادی جامعه به وجود می‌آید و سبب فاصلهٔ طبقاتی و ثروتمندتر شدن ثروتمندان و فقیرتر شدن فقیران می‌گردد؛ به همین جهت زشتی آن از زنا یا محارم بیش‌تر شمرده شده و به جنگ با خدا معرفی شده است و در احادیث اسلامی، هفت نوع مفسدهٔ مختلف برای آن ذکر شده که در بحث ربا شرح داده‌ایم.^(۲)

آیا با یک صورت‌سازی و مثلاً اضافه کردن یک سیر نبات یا یک قوطی کبریت با یک

۱. مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۳۳۳.

۲. به کتاب «ربا و بانکداری» تألیف «آیه الله العظمی مکارم شیرازی» مراجعه کنید.

معامله سنگین ربوی، همه این مفاسد حل می‌شود؟! هرگز! آیا به گفته مرحوم وحید بهبهانی تمام مشکل در کلمه سحت و رباست؟ و تمام گناه ربا فقط به این الفاظ بر می‌گردد یا حکمتی در این حکم بوده، که باید ملحوظ شود؟!



وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَحْتِ النَّاسَ عَلَى التَّقْوَى

از خطبه‌های امام علیه السلام است که در آن، مردم را به تقوا، تشویق و ترغیب می‌کند.

خطبه در یک نگاه

در این خطبه، امام علیه السلام مانند بسیاری از خطبه‌های نهج البلاغه، سخن را با حمد و ثنای الهی شروع می‌کند؛ سپس در چند بخش به مسائل حساسی می‌پردازد. در بخش اول از عبرت گرفتن از تاریخ پیشینیان - که سرنوشت مشابهی با ما دارند - سخن می‌گوید و ما را به اعماق تاریخ گذشته فرو می‌برد تا آینده خویش را آشکارا ببینیم و راه

۱. سند خطبه:

گرچه محتوای خطبه به قدری والاست و الفاظ فصیح و بلیغ که صادر شدن آن مانند سایر خطبه‌های نهج البلاغه از غیر امام معصوم علیه السلام بسیار بعید است؛ ولی با این حال به بعضی از مدارکی که در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده اشاره می‌کنیم: «این اثر» عالم لغوی در «نهایة» در ماده «سَوَّلَ» و همچنین ماده «رَبَّكَ» به بخش‌هایی از این خطبه اشاره می‌کند و در غرر الحکم نیز بعضی از جمله‌های این خطبه با مقداری تفاوت بیان شده است که نشان می‌دهد از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته شده است.

سعادت را پیدا کنیم.

در بخش دوم، به اهمیت تقوا و برگرفتن زاد و توشه از زندگی دنیا برای آخرت اشاره می‌کند و هشدار می‌دهد که پایان زندگی هیچ‌کس نمایان نیست. بکوشید تا غافلگیر نشوید.

در بخش سوم از مراقبان الهی نسبت به اعمال انسان از جمله اعضای پیکر هر شخص و فرشتگانی که حافظان اعمالند، یاد می‌کند.

در بخش چهارم به پایان زندگی و عالم غربت قبر و خانه تنهایی و فنای دنیا و برپایی قیامت اشاره کرده، با جملات کوتاه و تکان دهنده‌ای در این زمینه، خطبه را به پایان می‌برد.



بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحًا لِذِكْرِهِ، وَ سَبَبًا لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ، وَ دَلِيلًا عَلَى آلَانِهِ وَ عَظَمَتِهِ.

عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالنَّاقِينَ كَجَرِّهِ بِالْمَاضِينَ؛ لَا يَعُودُ مَا قَدَّ وَلَّى مِنْهُ، وَ لَا يَبْقَى سَرْمَدًا مَا فِيهِ.

أَخِرُ فَعَالِهِ، كَأَوْلِهِ. مُتَشَابِهَةٌ أُمُورُهُ، مُتَظَاهِرَةٌ أَعْلَامُهُ. فَكَانَتْكُمْ بِالسَّاعَةِ تَحْدُوكُمْ حَدَّو الزَّاجِرِ بِشَوْلِهِ: فَمَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحَيَّرَ فِي الظُّلُمَاتِ، وَ أَرْتَبَكَ فِي الْهَلَكَاتِ، وَ مَدَّتْ بِهِ شَيَاطِينُهُ فِي طُغْيَانِهِ، وَ زَيَّنَتْ لَهُ سَيِّئًا أَعْمَالِهِ. فَالْجَنَّةُ غَايَةُ السَّابِقِينَ، وَ النَّارُ غَايَةُ الْمُفْرَطِينَ.

ترجمه:

حمد و ستایش، مخصوص خداوندی است که «حمد» را کلید ذکر و یاد خود قرار داده و آن را سبب فزونی فضل و رحمتش و دلیل بر نعمت‌ها و عظمتش ساخته است.

بندگان خدا! روزگار بر بازماندگان، آن‌سان می‌گذرد که بر پیشینیان گذشت. آن‌چه از زندگی دنیا گذشته است باز نمی‌گردد و آن‌چه در آن هستیم جاودان نمی‌ماند. آخرین کار این جهان، همچون نخستین کار اوست. امورش شبیه به یکدیگر و نشانه‌هایش روشن و آشکار است. گویا ساعت (پایان زندگی) شما را با سرعت به پیش می‌راند؛ همان‌گونه که ساربان، شتران سبکبار را! آن‌کس که به غیر خویش پردازد و از خود غافل شود، در تاریکی‌ها سرگردان می‌ماند و در مهلکه‌ها گرفتار می‌شود. شیاطین او را در طغیان‌ش به

پیش می‌راندند و اعمال بدش را در نظرش نیک جلوه می‌دهند. بهشت سرمنزل پیش‌تازان (در طاعت خدا) و آتش دوزخ پایان کار کوتاهی‌کنندگان و تقصیرکاران است.

شرح و تفسیر

توجهی دیگر به مبدأ و معاد

امام علیه السلام خطبه را با حمد خداوند اما با تعبیرات تازه‌ای آغاز می‌کند و می‌فرماید: «حمد و ستایش، مخصوص خداوندی است که «حمد» را کلید ذکر و یاد خود قرار داده و آن را سبب فزونی فضل و رحمتش و دلیل بر نعمت‌ها و عظمتش ساخته است» (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحًا لِذِكْرِهِ، وَ سَبَبًا لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ، وَ دَلِيلًا عَلَى آيَاتِهِ وَ عَظَمَتِهِ).

در این که منظور از «ذکر» در این جا چیست؟ گاه گفته شده: قرآن مجید است که در بعضی از آیات قرآن از آن به ذکر تعبیر شده؛ چرا که سوره حمد سرآغاز آن می‌باشد (بنابراین که سوره حمد، نخستین سوره‌ای باشد که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده یا قرآن به صورت کنونی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به دستور حضرتش گردآوری شده و سوره حمد سرآغاز آن بوده باشد^(۱)).

و یا این که به چندین سوره از قرآن اشاره است که با حمد خدا آغاز می‌شود (سوره‌های حمد، انعام، کهف، سبأ و فاطر).

یا این که ذکر، اشاره به هرگونه یاد خداست و در احادیث اسلامی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده که «كُلُّ كَلَامٍ لَا يُبْدَأُ فِيهِ بِحَمْدِ اللَّهِ فَهُوَ أَجْدَمٌ؛ هر سخنی که با حمد خدا

۱. «حمد» در لغت به معنای ستایش کردن در مقابل کار یا صفت نیک اختیاری است و از آن جا که یکی از کارهای بسیار نیک، بخشیدن نعمت به نیازمندان است، این واژه به معنای شکر نیز به کار می‌رود.

۲. این احتمال را در تفسیر نمونه در بحث سوره حمد تقویت کرده‌ایم و نام‌گذاری این سوره به «فاتحة الكتاب» را در روایات نبوی دلیل بر آن می‌دانیم.

شروع نشود بریده است»^(۱)

به همین دلیل، سرآغاز غالب خطبه‌های پیامبر اکرم و معصومین علیهم‌السلام را حمد و ستایش پروردگار مشاهده می‌کنیم و جمله «سَبَّأً لِّلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ» اشاره به آیه شریفه ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾ می‌باشد که شکر و حمد خدا را مایه فزونی نعمت قرار داده است.^(۲)

توجه داشته باشید که در بسیاری از آیات قرآن، حمد به معنای شکر به کار رفته است. و جمله «دَلِيلًا عَلَى الْآيَةِ وَ عَظَمَتِهِ» اشاره به این است که هنگامی که حمد و ستایش و شکر خدا را به جا می‌آوریم هم به نعمت‌های گوناگون او توجه می‌کنیم و هم به مقام عظمتش.

سپس امام علیه‌السلام بندگان خدا را مخاطب قرار داده و نسبت به ناپایداری دنیا هشدار می‌دهد و به عبرت گرفتن از پیشینیان توصیه می‌کند و می‌فرماید: «بندگان خدا! روزگار بر بازماندگان، آن سان می‌گذرد که بر پیشینیان گذشت» (عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّ الدَّهْرَ) ^(۳) يَجْرِي بِالْبَاقِينَ كَجَزِيهِ بِالْمَاضِينَ).

این سخن، اشاره به مطلب معروفی است که می‌گوییم تاریخ همواره تکرار می‌شود و حوادث امروز - با تفاوت مختصری - همچون حوادث دیروز است. و بعد در توضیح آن می‌فرماید: «آن چه از زندگی دنیا گذشته است باز نمی‌گردد و آن چه در آن هستیم جاودان نمی‌ماند. آخرین کار این جهان، همچون نخستین کار اوست؛ امورش شبیه به یکدیگر و

۱. فقه السنة، جلد ۲، صفحه ۲۳۰. (در این زمینه روایات دیگری در کتاب «معنی ابن قدامه» و «نیل الأوطار شوکانی» نیز نقل شده است).

۲. این جمله، نشان می‌دهد که از میان احتمالات سه گانه مزبور در مورد حمد، احتمال سوم مناسب‌تر است.

۳. «دهر» به گفتهٔ راغب در مفردات، در اصل اسمی است برای مجموع عمر جهان؛ سپس به معنای وسیع‌تری که عبارت از روزگار و زمان و تاریخ زندگی بشر است اطلاق شده؛ گاه به معنای مردم زمانه و گاه به معنای خالق زمان نیز به کار می‌رود.

نشانه‌هایش روشن و آشکار است» (لَا يَعُودُ مَا قَدْ وَلِيَ مِنْهُ، وَ لَا يَتَّقِي سَرْمَدًا مَا فِيهِ. آخِرُ نَعَالِهِ، كَأَوَّلِهِ. مُتَشَابِهَةٌ أُمُورُهُ، مُتَظَاهِرَةٌ أَعْلَامُهُ).

آری، اگر دقت کنیم سلسله‌ای از اصول کلی را بر تاریخ بشر حاکم می‌بینیم که هر روز در چهره جدیدی خود را نشان می‌دهد و به همین دلیل، هر کس می‌تواند به آینده خود با دقت در تاریخ گذشتگان، آگاه شود؛ چرا که تاریخ دیروز آینه تمام‌نمای امروز است.

پیوسته گروهی به قدرت می‌رسند و همه چیز را در قبضه خود می‌گیرند؛ چیزی نمی‌گذرد که ناتوان می‌شوند و قدرت را به اختیار یا به اجبار به دیگران می‌سپارند. هنگامی که سرآمد حکومت آن‌ها فرا رسيد به حکم قطعی پروردگار باید جای خود را به دیگران دهند: ﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾.

همواره گروهی متولد می‌شوند؛ سپس به جوانی می‌رسند بعد وارد مرحله پیری و ناتوانی می‌شوند و همچون برگ خشکیده‌ای در برابر تندباد اجل قرار می‌گیرند و به مردگان می‌پیوندند و در زیر خاک‌های تیره و تار پنهان می‌شوند.

زادن و کشتن و پنهان کردن چرخ را رسم و ره دیرین است!

سپس امام علیه السلام با ذکر این مقدمه به چند نصیحت و اندرز پر معنا پرداخته، می‌فرماید: گویا ساعت (پایان زندگی) شما را با سرعت به پیش می‌راند؛ همان‌گونه که ساربان شتران سبکبار را! (نَكَانَكُمْ بِالسَّاعَةِ تَحْدُوكُمْ^(۱) حَذْوُ الرَّاجِرِ بِشَوْلِهِ).

با توجه به این که زاجر به ساربانی گفته می‌شود که با شدت، شتران را می‌راند و «شَوْل» (جمع شائله) به شترانی گفته می‌شود که سبکبار باشند؛ یعنی مدتی از وضع حملشان گذشته و پستانشان خشکیده است و طبیعتاً ساربان ملاحظه حال آن‌ها را نمی‌کند، چنین نتیجه می‌گیریم که روزگار و سرآمد عمر با شدت هر چه بیش‌تر مردم را به سوی فنا می‌راند.

۱. «تحدو» از ماده «حَدُو» و «حَدِي» به معنای راندن شتر همراه با آواز مخصوصی است که ساربان‌ها می‌خوانند؛ ولی سپس به هر گونه راندن و سوق دادن اطلاق شده است.

شبها و روزها به سرعت می‌گذرد. سال و ماه‌ها طی می‌شود. حوادث غیر منتظره، بیماری‌ها، بلاها، جنگ‌ها و امور دیگری از این قبیل همه و همه، انسان‌ها را هدف گرفته‌اند.

بعد از این هشدار، همگان را به این حقیقت متوجه می‌سازد و می‌فرماید: «آن کس که به غیر خویش پردازد و از خود غافل شود، در تاریکی‌ها سرگردان می‌ماند و در مهلکه‌ها گرفتار می‌شود. شیاطین او را در طغیانش به پیش می‌رانند و اعمال بدش را در نظرش جلوه می‌دهند» (فَمَنْ سَعَلَ نَفْسَهُ بِعَيْرِ نَفْسِهِ فَخَيْرَ فِي الظُّلُمَاتِ، وَ أَرْزَبَكَ^(۱) فِي آلْهَلَكَاتِ، وَ مَدَّتْ بِهِ شَيْطَانِيَّتُهُ فِي طُغْيَانِهِ، وَ زَيَّنَتْ لَهُ سَيِّءَ أَعْمَالِهِ).

هر انسانی مجموعه‌ای از عیوب و نقصان‌ها و نقاط ضعف را در خود دارد و تنها راه نجات او پرداختن به اصلاح آن‌هاست تا به تدریج به صورت انسان کاملی درآید و شایسته قرب خدا و نام والای خلیفه‌الله شود؛ ولی کسی که به بیرون خویش یعنی به انسان‌های دیگر یا مسایلی از قبیل: مال و مقام و ثروت و جاه پردازد، سرگردانی و گرفتاری او یقینی است و از آن اسفبارتر این که شیاطین، چنین انسان غافلی را در طغیانش تشویق می‌کنند و اعمال زشت او را چنان زینت می‌دهند که جزو نقاط قوت خود می‌شمرد و به آن افتخار می‌کند. بدیهی است چنین انسان گرفتاری راه نجاتی نخواهد داشت.

قرآن مجید درباره این گونه افراد می‌فرماید: ﴿كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ آن‌ها همچون کسی‌اند که در ظلمت‌ها گرفتار شده و از آن خارج نمی‌گردد. آری، این‌گونه برای کافران، اعمال زشتی را که انجام می‌دادند، تزیین شده است.^(۲)

و در پایان این بخش به سرنوشت نهایی و سرانجام کار اشاره کرده، می‌فرماید:

۱. «ارتبك» از ماده «ربك» (بر وزن ربط) به معنای پریشان و درهم شدن کار است؛ به گونه‌ای که نجات برای انسان مشکل شود.

۲. انعام، آیه ۱۲۲.

«بهشت، سرمنزول پیش تازان و آتش دوزخ پایان کار تقصیرکاران است» (فَالْجَنَّةُ عَايَةٌ السَّابِقِينَ، وَ النَّارُ عَايَةٌ الْمُرْطَبِينَ).

منظور از «سابقین» سبقت گیرندگان در مسیر طاعت خداست؛ که سرمنزول مقصودشان بهشت است؛ همان گونه که قرآن می فرماید: ﴿سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا...﴾^(۱) و جمله «وَ النَّارُ عَايَةٌ الْمُرْطَبِينَ» اشاره به کسانی است که به علت کوتاهی و تقصیر و از دست دادن فرصت ها گرفتار خسران و زیان شده و سرانجامشان دوزخ است؛ همان گونه که قرآن درباره این افراد می گوید: «روز قیامت می گویند: ای افسوس بر ما که درباره قیامت کوتاهی کردیم!» ﴿فَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَيَّ مَا فَرَطْنَا فِيهَا﴾^(۲)

نکته

چگونه تاریخ تکرار می شود؟

تاریخ بشر مجموعه‌ای است از حوادث بی شمار و بسیار متنوع و گوناگون؛ ولی هنگامی که درست در آن دقت می کنیم می توانیم ویژگی هایی برای حوادث گوناگون آن پیدا کنیم و همه را در گروه های معین و عناوین خاصی بگنجانیم، بخشی از آن ویژگی ها چنین است:

۱- زوال سریع نعمت ها و قدرت ها: آری نعمت ها و قدرت ها به سرعت می آیند و می روند و جای خود را به دیگری می سپارند.

۲- ناپایداری: از ویژگی های حوادث این جهان، ناپایداری است. تا انسان به چیزی دل خوش می کند، آن را از دست می دهد و تا به کسی دل می بندد، جای خالی او را مشاهده می کند.

۱. حدید، آیه ۲۱.

۲. انعام، آیه ۳۱.

۳. بی وفایی در مردم دنیا و حوادث این جهان، یکی دیگر از صفات چشمگیر است؛ تا آن جا که به صورت ضرب المثل درآمده، می‌گویند: «دنیا به چه کسی وفا کرده که به ما کند؟».

۴. غرورها و شکست‌های ناشی از آن: تاریخ جهان، افراد و گروه‌های زیادی را به خاطر دارد که روزی پیروز شدند و در پی پیروزی مغرور گشتند؛ ولی سرانجام غرورشان آن‌ها را بر خاک ذلت نشانند و بینی آن‌ها را به خاک مالید.

۵. تغییر حالات و روحیات: نزدیک‌ترین دوستان انسان، گاه خطرناک‌ترین دشمن او می‌شوند. گاهی دوستان دیروز، دشمنان امروزند. این ویژگی مخصوصاً در میان حاکمان و سیاستمداران جهان کاملاً به چشم می‌خورد.

۶. زمینه‌های محبت و نفرت: آن چه باقی می‌ماند و مایه یاد نیک مردم جهان است نیکی‌ها، محبت‌ها، جوانمردی‌ها و اخلاص‌هاست و آن چه مایه نفرین و لعنت و بدنامی می‌شود، ظلم و ستم‌ها و ناجوانمردی‌هاست.



این برگه سفید می باشد.

بخش دوم

اعلموا، عباد الله، ان التقوى دار حصن عزيز، والفجور دار حصن ذليل، لا يمنع اهله، ولا يحرز من لجا اليه. الا و بالتقوى تقطع حمة الخطايا، و باليقين تذرك الغاية القصوى.

عباد الله، الله الله في اعز الانفس عليكم، و احبها اليكم: فان الله قد اوضح لكم سبيل الحق و اناز طرقه. فشقوة لازمة، او سعادة دائمة! فتزودوا في ايام الفناء لا ايام البقاء. قد دلتكم على الزاد، و امرتم بالظعن، و حثتكم على المسير؛ فانما انتم كركب وقوف، لا يدرون متى يؤمرون بالسير. الا فما يصنع بالدنيا من خلق لآخرة! و ما يصنع بالمال من عما قليل يسلبه، و تبقى عليه تبعته و حسابه!

عباد الله، انه ليس لما وعد الله من الخير مترك، و لا فيما نهى عنه من الشر مرغب.

عباد الله، احذروا يوماً تفحص فيه الأعمال، و يكثر فيه الزلزال و تشيب فيه الأطفال.

ترجمه:

بندگان خدا بدانید که تقوا دژی است محکم و استوار (که ساکنان خود را از گزند عذاب دنیا و آخرت حفظ می کند) و فجور و بی تقوایی، حصار بی استیست و بی دفاع که ساکنانش را (از خطرها) باز نمی دارد و کسی را که به آن پناه برد حفظ نمی کند. آگاه باشید

با تقوا می‌توان نیش زهرآلود گناهان را قطع کرد و با یقین به برترین مرحله مقصود رسید. بندگان خدا! خدا را خدا را؛ مراقب عزیزترین و محبوب‌ترین نفوس نسبت به خویش باشید (دست کم بر خود رحم کنید؛) چرا که خداوند راه حق را برای شما آشکار ساخته و طرق آن را روشن نموده است و سرانجام کار (از دو حال خارج نیست) یا بدبختی دایمی است و یا نیکبختی همیشگی؛ حال که چنین است در این ایام فانی برای ایام باقی زاد و توشه فراهم سازید، زاد و توشه لازم به شما معرفی شده و فرمان کوچ داده شده است و با سرعت شما را به حرکت درآورده‌اند. شما همچون کاروانی هستید که در منزلگاهی توقف کرده و نمی‌دانید چه وقت دستور حرکت به او داده می‌شود. بدانید آن کس که برای آخرت آفریده شده با دنیا (و دنیاپرستی) چه کار دارد؟ و آن کس که به زودی ثروتش را از او می‌گیرند، با اموال و ثروت دنیا چه می‌کند؟ ثروتی که (سودش برای دگران است و) مؤاخذه و حسابش بر او. ای بندگان خدا! آن چه را خداوند وعده نیک نسبت به آن داده است جای ترک نیست و آن چه را از بدی‌ها نپسندیده قابل دوست داشتن نمی‌باشد. ای بندگان خدا! از روزی که اعمال بررسی دقیق می‌شود، برحذر باشید؛ روزی که تزلزل و اضطراب در آن بسیار است و کودکان در آن پیر می‌شوند!

شرح و تفسیر

ناپایداری دنیا

در این بخش از خطبه امام علیه السلام بعد از بیانات گذشته پیرامون ناپایداری دنیا و آماده ساختن مخاطبان خود برای شنیدن اندرزهای نافع و سودمند می‌فرماید: «بندگان خدا بدانید که تقوا دژی است محکم و استوار (که ساکنان خود را از گزند عذاب دنیا و آخرت حفظ می‌کند) و فجور و بی‌تقوایی، حصار بی‌تسست و بی‌دفاع که ساکنانش را (از خطرها) باز نمی‌دارد و کسی را که به آن پناه برد حفظ نمی‌کند.» (أَعْلَمُوا، عِبَادَ اللَّهِ، أَنَّ التَّقْوَى دَارٌ حِصْنٌ عَزِيزٌ، وَالْفُجُورُ دَارٌ حِصْنٌ ذَلِيلٌ، لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ، وَلَا يُخْرِزُ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ).

اشاره به این که تقوا که یک ملکه نیرومند بازدارنده باطنی است، انسان را از آلودگی به گناهان باز می‌دارد و همین امر سبب می‌شود از پیامدهای نامطلوب گناه در دنیا و آخرت در امان بماند؛ به عکس افراد بی تقوا در برابر وسوسه‌های نفس و شیاطین جن و انس نفوذ پذیرند و به آسانی در پرتگاه گناه می‌لغزند و سقوط آن‌ها سبب رسوایی در دنیا و عذاب الهی در آخرت می‌شود.

سپس دومین اثر مهم تقوا را چنین بیان می‌فرماید: «آگاه باشید با تقوا می‌توان نیش زهرآلود گناهان را قطع کرد و با یقین به برترین مرحله مقصود رسید» (أَلَا وَبِالتَّقْوَى تُنْقَطُ حَمَةٌ^(۱) وَالْحَطَايَا، وَبِالْيَقِينِ تُدْرِكُ الْعَايَةَ الْقَصْوَى).

امام علیه السلام در این جاگناهان را به حیوانات گزنده سمی همچون مار و عقرب تشبیه کرده که تقوانیش زهرآلود آن‌ها را قطع می‌کند. آری! تقوا پادزهری است مؤثر و حیات‌بخش و از آن جا که تقوا و یقین، لازم و ملزوم یکدیگرند می‌فرماید: کسی که بر مرکب یقین سوار شود به سرمنزل مقصود خواهد رسید. یقین، عامل حرکت است و تقوا برطرف کننده موانع راه. همیشه بی تقوایی‌ها از ضعف یقین سرچشمه می‌گیرد. آیا کسی که به این آیه یقین دارد که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا»؛ به یقین کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می‌خورند (در حقیقت) تنها آتش می‌خورند»^(۲)، می‌تواند مال یتیم بخورد؟

آیا کسی را پیدا می‌کنید که قطعه‌ای از آتش سوزان را بر دارد و در دهان بگذارد؟! آن‌گاه امام علیه السلام برای تحریک مخاطبان و تشویق آن‌ها به برگرفتن زاد و توشه از این دنیای فانی می‌فرماید: «ای بندگان خدا، خدا را خدا را؛ مراقب عزیزترین و محبوب‌ترین نفوس نسبت به خویش باشید» (عِبَادَ اللَّهِ، اللَّهُ اللَّهُ فِي أَعْرَ الْأَنْفُسِ عَلَيْكُمْ، وَ

۱. «حمة» که گاه «حُمَة» (بر وزن قوه) نیز تعبیر شده به معنای نیش حشرات و مار و عقرب و مانند آن است و گاه به سم آن‌ها اطلاق شده است.

۲. نساء، آیه ۱۰.

أَحَبُّهَا إِلَيْكُمْ).

به یقین منظور از عزیزترین نفوس در این عبارت، خود انسان است؛ چرا که حب ذات، طبیعی هر انسانی است و اگر به اشخاص و اشیای دیگر علاقه دارد از پرتو حب ذات است؛ چرا که آن‌ها را در سرنوشت خود مؤثر می‌داند (بگذریم از گروه بسیار اندکی که خویشتن خویش را به کلی فراموش می‌کنند؛ جز خدا نمی‌بینند و جز خدا نمی‌جویند و جز خدا نمی‌خواهند).

به هر حال، مقصود این است که شما اگر به هیچ کس رحم نمی‌کنید دست کم به خود رحم کنید و اگر منافع هیچ کس را در نظر نمی‌گیرید، حداقل منافع خود را در نظر بگیرید که این علاقه به خویشتن، جزء فطرت شماست.

و به دنبال آن، هشدار می‌دهد: «خداوند راه حق را برای شما آشکار ساخته و طرق آن را روشن نموده است، و سرانجام کار (از دو حال خارج نیست) یا بدبختی دایمی است و یا نیکبختی همیشگی» (فَإِنَّ اللَّهَ فَذَّ أَوْضَحَ لَكُمْ سَبِيلَ الْحَقِّ وَ أَنَارَ طَرَفَهُ. فَشِقْوَةٌ لَّازِمَةٌ، أَوْ سَعَادَةٌ دَائِمَةٌ!).

آن‌گاه امام علیه السلام به بیان اسباب رسیدن به سعادت دایمی و پرهیز از شقاوت همیشگی پرداخته، چنین می‌فرماید: «حل که چنین است در این ایام فانی برای ایام باقی زاد و توشه تهیه کنید. زاد و توشه لازم به شما معرفی شده و فرمان کوچ داده شده است، و با سرعت شمارا به حرکت درآورده‌اند» (فَتَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ الْفَنَاءِ لِأَيَّامِ الْبَقَاءِ. فَذَّ دَلَلْتُمْ عَلَى الزَّادِ، وَ أَمَرْتُمْ بِالظَّنَنِ^(۱)، وَ حَبِئْتُمْ^(۲) عَلَى الْمَسِيرِ).

ناگفته پیداست که منظور از تهیه زاد و توشه همان زاد و توشه تقوا و اعمال صالح است که در قرآن مجید به آن اشاره شده: ﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾؛ زاد و توشه بیندوزید که بهترین زاد و توشه، تقواست.^(۳)

۱. «ظَنَنْ» به معنای کوچ کردن از مکانی به مکان دیگر است.

۲. «حَبِئْتُمْ» از ماده «حَبَّ» (بر وزن صَفَّ) به معنای برانگیختن و با شتاب بردن است.

۳. بقره، آیه ۱۹۷.

جمله «أَمِرْتُمْ بِالظَّنِّ...» می‌تواند اشاره به امر تشریحی الهی باشد که در آیات مربوط به فنای دنیا و این که هر کسی سرانجام طعم مرگ را می‌چشد به دلالت التزامی آمده است و می‌تواند اشاره به امر تکوینی باشد؛ زیرا خداوند اسباب و عوامل حرکت را چنان آفریده که کودکان به سرعت جوان و جوانان پیر و پیران به سوی دیار بقا می‌شتابند و با جمله ﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ﴾^(۱) دستور سیر سریع را به سوی اسباب آمرزش و مغفرت صادر فرموده است.

در نامه ۳۱ نهج البلاغه نیز می‌خوانیم که امام علیه السلام خطاب به فرزندش (امام حسن علیه السلام) می‌فرماید: «يَا بَنِيَّ أَنْ مَنْ كَانَتْ مَطِيئَتُهُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ، فَإِنَّهُ يُسَارِبُهُ وَ إِنْ كَانَ وَافِقًا، وَ يَقْطَعُ الْمَسَافَةَ وَ إِنْ كَانَ مُقِيمًا وَادِعًا؛ پسر من! آن کس که مرکبش شب و روز است، همواره در حرکت خواهد بود؛ هر چند ظاهراً ساکن است و قطع مسافت می‌کند؛ گرچه در جای خود ایستاده و راحت است.»

و در ادامه سخن تشبیه رسا و گویایی برای مردم دنیا ذکر کرده، می‌فرماید: «شما همچون کاروانی هستید که در منزلگاهی توقف کرده، و نمی‌دانید چه وقت دستور حرکت به شما داده می‌شود» (فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَرَكِبٍ^(۲) وَ قُوفٍ، لَا يَذْرُونَ مَتَىٰ يُؤْمَرُونَ بِالسَّيْرِ).

ممکن است این سؤال مطرح شود که امام علیه السلام در جمله «أَمِرْتُمْ بِالظَّنِّ...» می‌فرماید: فرمان حرکت صادر شده، در حالی که در جمله «لَا يَذْرُونَ مَتَىٰ يُؤْمَرُونَ بِالسَّيْرِ» (نمی‌دانند چه وقت دستور حرکت داده می‌شود) می‌فرماید: هنوز دستور حرکت صادر نشده؛ این دو تعبیر چگونه با یکدیگر سازگار است؟

با قدری توجه در می‌یابیم که اولی اشاره به حرکت در دنیا به سوی کمال و سرعت

۱. آل عمران، آیه ۱۳۳.

۲. «رکب» جمع راکب در اصل به معنای شترسوار است؛ ولی معمولاً این واژه به معنای کاروان به کار می‌رود.

وشتاب در فراهم کردن اسباب مغفرت و دوّمی اشاره به کوچ کردن از دنیا به سوی آخرت می باشد و ابهام برطرف می گردد.

به هر حال، این تشبیه به صورت دیگری در کلمات قصار آمده است: آن جا که می فرماید: «أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ يُسَارُّ بِهِمْ وَ هُمْ فِئَامٌ؛ اهل دنیا همچون قافله ای اند که آن ها را به پیش می رانند، در حالی که در خوابند.»^(۱)

این خواب، همان حالت غفلتی است که برای بسیاری از مردم حاصل است.

سپس برای روشن تر شدن این حقیقت، چنین می فرماید: «آگاه باشید! آن کس که برای آخرت آفریده شده با دنیا (و دنیاپرستی) چه کار دارد؟! و آن کس که به زودی ثروتش را از او می گیرند دیگران با اموال و ثروت دنیا چه می کند؟! ثروتی که (سودش برای است) و مؤاخذه و حسابش بر او است!» (أَلَا فَمَا يَضَعُ بِالدُّنْيَا مِنْ خَلْقٍ لِالْآخِرَةِ! وَ مَا يَضَعُ بِالْمَالِ مَنْ عَمَّا قَلِيلٍ يُسَلِّبُهُ، وَ تَبَقَى عَلَيْهِ تَبَعْتُهُ^(۲) وَ حِسَابُهُ!).

اگر منزلگاه اصلی ما آخرت است و دنیا گذرگاهی بیش نیست، چرا این قدر به دنیا دل بسته ایم؟ و اموالی که چند روزی به رسم امانت در دست ما سپرده شده و سرانجام آن را به دیگران می سپاریم و در قیامت حساب و کتابش را باید پس دهیم چرا این همه برای به دست آوردنش جانفشانی می کنیم و حلال و حرام را به هم می آمیزیم؟

امام علیه السلام در ادامه این سخن برای ترغیب و تشویق مردم به خیرات و نیکی ها و پرهیز از بدی ها از دو منطق مؤثر دیگر بهره می گیرد:

نخست می گوید: «ای بندگان خدا! آن چه را خداوند وعده نیک بر آن داده است جای ترک نیست و آن چه را از بدی ها نهی کرده قابل دوست داشتن نمی باشد!» (عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّهُ لَيْسَ لِمَا وَعَدَ اللَّهُ مِنْ الْخَيْرِ مَثْرَكٌ، وَلَا فِيمَا ذَهَبَى عَنْهُ مِنَ الشَّرِّ مَرْعَبٌ).

۱. کلمات قصار، شماره ۶۴.

۲. «تبعه» از ماده تبع (بر وزن خیر) به معنای متابعت کردن است و «تبعه عمل» به کيفرهای گفته می شود که پس از ارتکاب گناه، دامان انسان را می گیرد.

اشاره به این که آن کس که امر و نهی کرده و وعده پاداش و کیفر داده یک فرد عادی نیست که جای گفتگو و تردید در آن باشد؛ خداوند قادر قهار چنین فرموده است. و در تعبیر دوم می فرماید: «ای بندگان خدا! از روزی که اعمال بررسی دقیق می شود، برحذر باشید؛ روزی که تزلزل و اضطراب در آن بسیار است و کودکان در آن پیر می شوند»

﴿عِبَادَ اللَّهِ، أَحْذَرُوا يَوْمًا تُفْحَصُ فِيهِ الْأَعْمَالُ، وَ يَكْثُرُ فِيهِ الزَّلْزَالُ، وَ تَشِيبُ^(۱) فِيهِ الْأَطْفَالُ﴾.

در آن روز، تمام اعمال، هر چند ظاهراً کوچک و ناچیز باشد با دقت و سخت گیری بررسی خواهد شد؛ همان گونه که قرآن مجید می گوید: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنَّا جَعَلْنَا لَكُمُ الشَّجَرَةَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ صَوْتًا مَسْمُوعًا فِي الصُّورِ وَكَانَ صَوْتًا مَسْمُوعًا لَكُم مِمَّا قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى الْغَافِلِينَ﴾؛ اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یابد) باشد و در دل سنگی یا در (گوشه ای از) آسمان ها و زمین قرار گیرد خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است.^(۲)

و منظور از فزونی زلزله در آن روز، تزلزل افکار و لرزیدن دل ها از هول محشر و وحشت از نتیجه اعمال است.

درست است که در پایان این جهان، زلزله به معنای حقیقی، تمام جهان را به لرزه در می آورد و همه چیز زیر و رو می شود؛ ولی آن چه در بالا آمده مربوط به صحنه محشر است که در آن جا زلزله به معنای حقیقی آن وجود دارد؛ بلکه هر چه هست اضطراب است و وحشت و تزلزل خاطرها.

تعبیر به «تَشِيبُ فِيهِ الْأَطْفَالُ» کنایه از شدت و عمق وحشت آن صحنه است که در

۱. «تَشِيبُ» از ماده «شِيبَ» (بر وزن عیب) در اصل به معنای سفید شدن مو است و معمولاً به پیری اطلاق می شود و «شِيبَ» (بر وزن سِيب) جمع «أَشِيبَ» به معنای پیران یا سفید مویان است در مقابل «شِباب» و «شِيبَة» که به معنای جوانی است.

۲. لقمان، آیه ۱۶.

تعبیرات روز مَرّه نیز به کار می‌رود. می‌گوییم حادثه به اندازه‌ای سنگین است که انسان را پیر می‌کند؛ همان‌گونه که در قرآن مجید می‌فرماید: ﴿فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا﴾؛ اگر کافر شوید، چگونه خود را (از عذاب الهی) بر کنار می‌دارید، در آن روز که کودکان را پیر می‌کند؟! ^(۱)

بعضی چنین پنداشته‌اند که پیر شدن اطفال در آن جا به معنای حقیقی آن است؛ نه معنای کنایی؛ ولی این احتمال بسیار بعید است؛ زیرا در آن روز طفلی که محکوم به مجازات الهی باشد و بر اثر وحشت گرفتار پیری زودرس شود، وجود ندارد.



بخش سوم

اعلموا، عباد الله، انّ عليكم رصداً من انفسكم، و عيوناً من جوارحكم، و حفاظ صدق يحفظون اعمالكم، و عدد انفسكم، لا تستركم منهم ظلمة ليل نّاج، و لا يكنكم منهم باب نور نّاج و انّ غداً من اليوم قريب. يذهب اليوم بما فيه، و يجيء الغد لاحقاً به، فكان كل امرئ منكم قد بلغ من الارض منزل و حدته، و مخط حفرتيه، فيا له من بيت و حدة، و منزل و حشة، و مفرد غربة! و كان الصيحة قد اتتكم، و الساعة قد غشيتكم، و برزتكم لفصل القضاء، قد زاحت عنكم الاباطيل، و اضمحلت عنكم العلل، و استحكقت بكم الحقائق، و صدرت بكم الامور مصادرها، فاتعضوا بالعبر، و اعتبروا بالغير، و انتفعوا بالنذر.

ترجمه:

ای بندگان خدا بدانید که مراقبانی از خودتان بر شما گماشته شده و دیده‌بانانی از اعضای پیکرتان، و نیز حسابدارانی راستگو مراقب شمایند که اعمالتان و حتی شماره نفس‌هایتان را ثبت می‌کنند. نه ظلمت شب تاریک شما را از آن‌ها پنهان می‌دارد و نه درهای محکم و فروبسته. فردا به امروز نزدیک است، امروز آن‌چه را در آن است با خود می‌برد و فردا پشت سر آن فرا می‌رسد (و به این ترتیب، عمر به سرعت سپری می‌شود). گویی هر یک از شما به سر منزل تنهایی و حفره‌گور خویش رسیده است. ای وای از آن خانه تنهایی و منزلگاه وحشت و جایگاه غربت. گویی نفخه‌صور و صیحه‌قیامت فرا رسیده، رستاخیز، شمارا در بر گرفته و در صحنه دادگاه الهی حاضر شده‌اید. باطل از شما

رخت بر بسته؛ عذر تراشی‌ها از میان رفته؛ حقایق برای تان مسلم شده و حوادث، شما را به سرچشمه اصلی رسانده است (و نتایج اعمال خود را آشکارا می‌بینید). حال که چنین است از عبرت‌ها پند گیرید، از دگرگونی نعمت‌ها اندرز پذیرید و از هشدار هشدار دهندگان بهره گیرید.

شرح و تفسیر

حضور در دادگاه الهی

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه برای تکمیل نصایح گذشته به سه نکته مهم اشاره می‌فرماید: نخست درباره مراقبان و کاتبان و حافظان اعمال و سپس درباره مرگ و قبر و مشکلات آن و سرانجام درباره حساب و کتاب قیامت که در مجموع، روح خفتگان را بیدار و غافلان را هشیار می‌کند.

در قسمت اول می‌فرماید: «ای بندگان خدا بدانید که مراقبانی از خودتان بر شما گماشته شده و دیده‌بانانی از اعضای پیکرتان، و نیز حسابدارانی راستگو که مراقب شمایند که اعمالتان و حتی شماره نفس‌هایتان را ثبت می‌کنند» (أَعْلَمُوا، عِبَادَ اللَّهِ، أَنَّ عَلَيْكُمْ رَصْدًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وَ عُيُونًا مِنْ جَوَارِحِكُمْ، وَ حِفَاطَ صِدْقٍ يَحْفَظُونَ أَعْمَالَكُمْ، وَ عَدَدَ أَنْفَائِكُمْ).

و در ادامه در وصف این مراقبان اعمال می‌فرماید: «نه ظلمت شب تاریک شما را از آن‌ها پنهان می‌دارد و نه درهای محکم و فروبسته» (لَا تَسْتُرُكُمْ مِنْهُمْ ظُلْمَةُ لَيْلٍ دَاجٍ^(۱)، وَ لَا يُكِنُّكُمْ^(۲) مِنْهُمْ بَابُ ذُو رِجَالٍ^(۳)).

۱. «داج» از ماده «دَجُو» (بر وزن هجو) به معنای تاریک شدن است و «لَیْلٍ دَاجٍ» به معنای شب تاریکی است که حتی ماه و ستارگان در آن دیده نشوند.

۲. «یُکِنُّكُمْ» از ماده «کَنَّ» (بر وزن کن) در اصل به ظرفی می‌گویند که چیزی در آن محفوظ می‌دارند (ظرف در دار) سپس این معنا توسعه یافته به هر چیزی که اشیا یا اشخاص را محفوظ و مستور می‌دارد، اطلاق شده است.

جمله «أَنَّ عَلَيْكُمْ رَصْدًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ...» اشاره به گواهی اعضای پیکر انسان و حتی پوست تن او در قیامت است؛ آن گونه که قرآن می گوید: ﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ روزی که زبان ها و دست ها و پاهای آن ها بر ضد آن ها گواهی می دهد و اعمالشان را بازگو می کند.^(۱) و نیز می فرماید: ﴿حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَنَعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَّجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَقَالُوا لِمَ أَجْلُودُنَا لَمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا فَاَلَا أُنطِقْنَا لَكَ الَّذِي أُنطِقَ كُلُّ شَيْءٍ﴾؛ وقتی (کنار آتش دوزخ) می رسند گوش ها و چشم ها و پوست های تنشان به آن چه می کردند گواهی می دهند. به پوست های تنشان می گویند: چرا بر ضد ما گواهی دادید آن ها جواب می دهند: همان خدایی که هر موجودی را به نطق در آورده، ما را گویا ساخته است.^(۲)

با توجه به این که «رصد» به معنای مراقب است و «عیونا» به معنای دیده بان ها، روشن می شود که این دو از قبیل اجمال و تفصیل است؛ یعنی مراقبان اعمال انسان در درجه اول، همان اعضا و جوارح اویند که در قیامت به نطق می آیند و تمام اعمال را گواهی می دهند. این که جمعی از شارحان نهج البلاغه «رصد» را به معنای وجدان اخلاقی انسان گرفته اند که او را بر بدی ها ملامت می کند، اشتباه است؛ زیرا وجدان قاضی درون است؛ نه مراقب و گواه که در مفهوم «رصد» نهفته است.

آیا این گواهی با زبان قال و نطق معمولی است و یا با زبان حال و شهادت آثار است؟ هر دو احتمال ممکن است؛ چرا که انسان هر عملی انجام می دهد در تمام اعضای او اثر می گذارد و در قیامت، این آثار بازگو کننده تمام اعمالی است که انسان در طول عمر خود انجام داده و نیز قابل تبدیل به امواج صوتی است که همگان آن را بشنوند.

و جمله «وَحُفَاظَ صِدْقٍ...» اشاره به فرشتگانی است که مأمور ثبت و ضبط اعمال

→ ۳. «رتاج» و «رَّجَج» (بر وزن کرج) به درهای بزرگ یا درهای بسته گفته می شود.

۱. نور، آیه ۲۴.

۲. فصلت، آیات ۲۰ و ۲۱.

انسان است؛ آن گونه که قرآن کریم می فرماید: «وَإِنْ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ»؛ و بی شک، نگاهبانانی بر شما گمارده شده والا مقام و نویسنده (اعمال نیک و بد شما) که می دانند شما چه می کنید»^(۱).

در این جا سؤال معروفی مطرح است و آن این است که با وجود علم خداوند به همه حقایق جهان هستی و این که به ما از خود ما نزدیک تر است چه نیازی به این مراقبان و گواهان است؟

پاسخ این پرسش با توجه به یک نکته روشن می شود. انسان موجودی است مادی و با جهان ماورای ماده آشنایی زیادی ندارد و نزدیک بودن خداوند را به خود احساس نمی کند؛ اما هنگامی که گفته شود اعضای پیکر و پوست تن شما در قیامت گواه تن شماست این مطلب را به خوبی درک می کند؛ همچنین اگر گفته شود: دو فرشته الهی همیشه با شماست و اعمال و کردار شما را ثبت و ضبط می کند، این گونه امور او را به موضوع مراقبت توجه بیشتری می دهد و عامل بازدارنده مؤثری در برابر گناهان اوست. خداوند متعال می خواهد به هر وسیله بندگان را از گناهان باز دارد و گواه قرار دادن اعضای پیکر و فرشتگان یکی از این وسائل است.

جالب این که این گواهان همه چیز حتی تعداد نفس کشیدن های ما را ثبت می کنند و برای نوشتن نامه اعمال ما نیازی به روشنائی چراغ ندارند؛ حتی در ظلمت مطلق نیز می نویسند و ثبت می کنند؛ اما نوشتن آن ها چگونه است؟ به یقین مانند نوشتن ما نیست؛ هر چند جزئیات آن را نمی دانیم.

در ادامه بحث حافظان و مراقبان اعمال از مرگ و قبر سخن به میان می آید؛ مرگ و قبری که توجه به آن، خفتگان را بیدار و هوسبازان را هشیار می کند؛ می فرماید: «فردا به امروز نزدیک است، امروز آن چه را در آن است با خود می برد و فردا پشت سر آن فرا می رسد (و به این ترتیب، عمر به سرعت سپری می شود)» (وَإِنْ عَدَا مِنْ أَلْيَوْمِ قَرِيبٌ).

يَذْهَبُ الْيَوْمَ بِمَا فِيهِ، وَ يَجِيءُ الْعَدُّ لَاحِقًا بِهِ).

منظور از «فردا» فردای مرگ و پایان عمر است که اگر انسان آن را دور پندارد، در گرداب غفلت فرو می‌رود و هنگامی که آن را نزدیک ببیند مراقب اعمال خویش و تسویه حساب و ادای حقوق و توبه از گناهان می‌شود.

و به راستی پایان عمر دور نیست، حتی اگر انسان عمر طبیعی طولانی کند؛ چرا که سال و ماه به سرعت می‌گذرد و کودکان، جوان و جوانان پیر می‌شوند؛ ضمن این که حوادث غیر منتظره توفان بلاها و بیماری‌ها همواره در کمین عمرند و گاه در یک چشم بر هم زدن همه چیز پایان می‌یابد.

بعضی از شارحان نهج البلاغه «غد» را در عبارت بالا به معنای فردای قیامت تفسیر کرده‌اند؛ گرچه آن هم نزدیک است، ولی با توجه به جمله‌های بعد که سخن از قبر است، معنای اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

سپس همگان را به تنهایی در قبر توجه می‌دهد و می‌فرماید: «گویی هر یک از شما به سر منزل تنهایی و حفره گور خویش رسیده است. ای وای از آن خانه تنهایی و منزلگاه وحشت و جایگاه غربت» (فَكَأَنَّ كُلَّ أَمْرِيءٍ مِنْكُمْ فَذُ بَلَغَ مِنَ الْأَرْضِ مَنَزِلَ وَخَدَّتِهِ، وَ مَخْطٌ^(۱) حَفْرَتِهِ. فَيَا لَهُ مِنْ يَتِّ وَخَدَّةٍ، وَ مَنَزِلٍ وَخَشْيَةٍ، وَ مُفْرَدٍ عُرْبَةٍ!).

آری، انسانی که یک ساعت تنهایی را به آسانی تحمل نمی‌کرد و همیشه در جمع دوستان و بستگان و یاران می‌زیست، هنگامی که چشم از این دنیا می‌پوشد از همه دوستان و یاران و خویشان برای همیشه فاصله می‌گیرد و در گوری سرد و تاریک و وحشتناک در تنهایی مطلق گرفتار می‌شود و چه سخت و دردناک است؛ مگر این که

۱. «مخط» از ماده «خط» به معنای خط کشیدن و علامت‌گذاری کردن است؛ بنابراین «مخط» که اسم مکان است در خطبه مزبور به معنای جایگاهی است که خط کشیده‌اند تا برای گور حفر کنند.

توفیق یابد یاران جدیدی از میان اعمال صالح خود و فرشتگان پرور دگار برگزیند و قبر او روضه‌ای از ریاض جنت و باغی از باغ‌های بهشت شود؛ نه حفره‌ای از حفره‌های جهنم. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِن لِّلْقَبْرِ كَلَامًا فِي كُلِّ يَوْمٍ يَقُولُ: أَنَا بَيْتُ الْعَرْيَةِ؛ أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ؛ أَنَا بَيْتُ الدُّوْدِ؛ أَنَا الْقَبْرُ؛ أَنَا رَوْضَةٌ مِّنْ رِّيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِّنْ حُفْرِ النَّارِ؛ قَبْرٌ هَرُّ رُوزِ أَيْنِ سَخْنٍ رَّا تَكَرَّرَ مِي كُنْد: مِّنْ خَانَةِ غَرِبْت، خَانَةِ وَحْشَت، خَانَةِ حَشْرَات، خَانَةِ قَبْرِم. مِّنْ بَاغِي أَزْ بَاغِ هَاي بِهَشْت يَّا حَفْرَهَاي أَزْ حَفْرَهَاي دُوزخِم.»^(۱)

سرانجام امام علیه السلام در آخرین بخش از سخنان خود بعد از بیان پدیده مرگ و داستان قبر به سراغ صحنه قیامت و دادگاه عدل الهی می‌رود و به همگان هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «گویي نفخه صور و صیحه نشور فرا رسیده، و قیامت، شما را در بر گرفته و در آن صحنه دادگاه الهی حاضر شده‌اید. باطل‌ها از شما رخت بر بسته؛ عذر تراشی‌ها از میان رفته؛ حقایق برای تان مسلم شده و حوادث، شما را به سرچشمه اصلی رسانده است (و به نتایج اعمال خود رسیده‌اید)» (وَ كَأَنَّ الصِّيحَةَ قَدْ أَتَتْكُمْ، وَالسَّاعَةَ قَدْ عَشِيَتْكُمْ، وَ بَرَزْتُمْ لِفَضْلِ الْقَضَاءِ، قَدْ رَاحَتْ عَنْكُمْ الْأَبَاطِيلُ، وَأَضْمَحَلَّتْ عَنْكُمْ الْعِلَلُ، وَأَسْتَحَقَّتْ بِكُمْ الْحَقَائِقُ، وَ صَدَرَتْ بِكُمْ الْأُمُورُ مَصَادِرَهَا).

«صیحه» در جمله «وَ كَأَنَّ الصِّيحَةَ...» اشاره به صیحه رستاخیز است؛ فریاد عظیمی که مردگان را از خواب مرگ بیدار می‌سازد و از قبرها بیرون می‌فرستد و آماده حسابرسی می‌کند.

از آیات و روایات استفاده می‌شود که جهان با صیحه و فریاد عظیمی پایان می‌گیرد که آن را «نفخه صور اول» می‌گویند: سپس با صیحه عظیم دیگری که فرمان حیات است قیامت آغاز می‌گردد و آن را «نفخه صور دوم» می‌نامند و آن چه در خطبه بیان شده به قرینه جمله‌های بعد از آن، اشاره به صیحه دوم است.

۱. بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۲۶۷؛ اصول کافی، جلد ۳، صفحه ۲۴۲.

تعبیر به ساعت، اشاره به قیامت است؛ زیرا ساعت در اصل به معنای جزئی از زمان یا لحظاتی زودگذر است و از آن جاکه قیام قیامت سریع و حسابرسی بندگان نیز به مقتضای سریع الحساب بودن خداوند به سرعت انجام می‌گیرد از قیامت به ساعت تعبیر شده است.

و «فَضْلِ الْقَضَاءِ» به معنای داوری صحیح است که حق را از باطل جدا می‌سازد و زوال باطیل و اضمحلال علل، اشاره به این است که در صحنه قیامت، مطالب دروغین و چهره‌های توخالی و عذر تراشی‌های بی اساس وجود ندارد. هر چه هست حق است و حقیقت است و واقعیت.

و جمله «و صَدَرَتْ بِكُمْ الْأُمُورُ مَصَادِرَهَا» اشاره به این است که هر کس به نتیجه اعمال خود می‌رسد و هر چیز جایگاه اصلی خود را در آن جا پیدا می‌کند.

امام علیه السلام در این جا قیامت را چنان نزدیک می‌بیند که می‌فرماید: گویی همه این امور واقع شده است: نفخ صور، قیام قیامت، زنده شدن مردگان، تشکیل دادگاه‌های عدل الهی و رسیدن به نتایج اعمال و به راستی با توجه به کوتاهی عمر دنیا در برابر آخرت مطلب همین گونه است.

قرآن مجید درباره قیامت چنین تعبیر می‌کند: ﴿يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾؛ روزی که صیحه رستاخیز را به حق می‌شنوند آن روز، روز خروج (از قبرها) است.^(۱) و نیز از قیامت تعبیر به «یوم الفصل» یعنی روز جداسازی حق از باطل و داوری سریع کرده است و در جایی دیگر می‌گوید: ﴿وَلَا يُؤَدِّنْ لَهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ﴾؛ به آن‌ها اجازه داده نمی‌شود تا عذر خواهی کنند.^(۲) و نیز از قیامت به ﴿يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ﴾^(۳) (روز ظهور) و ﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾^(۴) (روز آشکار شدن

۱. ق، آیه ۴۲.

۲. مرسلات، آیه ۲۶.

۳. مؤمن، آیه ۱۶.

پنهانی‌ها) تعبیر شده است.

و در آخرین جمله بعد از بیان آن همه هشدارها می‌فرماید: «حال که چنین است از عبرت‌ها پند گیرید، از دگرگونی نعمت‌ها اندرز پذیرید و از هشدار هشداردهندگان بهره گیرید» (فَاتَّعِظُوا بِالْعِبَرِ، وَأَعْتَبُوا بِالْغَيْرِ، وَأَنْتَفِعُوا بِالنُّذْرِ).
 «عبر» (جمع عبرت) اشاره به حوادث عبرت‌انگیزی است که در طول تاریخ به چشم می‌خورد و در عمر خود نیز فراوان دیده‌ایم و «غیر» (جمع غیره به معنای تغییر) اشاره به انقلاب‌ها و تغییرهای روزگار و دگرگونی نعمت‌ها و نزول بلاهاست و «نذر» (جمع نذیر) به معنای اندازارکننده و هشدار دهنده است؛ اعم از: پیامبران و امامان یا آیات الهی و روایات آن‌ها و یا حوادث روزگار.

نکته‌ها

۱- خپل گواهان عمل

با این که خداوند، شاهد و ناظر اعمال ما در همه حال و در هر زمان و مکان است و علم او به همه چیز برای ثبت و ضبط اعمال به یقین کفایت می‌کند، برای اثبات حجت بیشتر و جلب توجه نیکوکاران و بدکاران، مراقبان مختلفی بر ما گمارده که شاهدان اعمال مايند؛ از جمله:

۱. اعضا و جوارح بدن ما و حتی پوست تن، مطابق آیاتی که نازل شده، گواه اعمال مايند. جالب این که بعد از مطرح شدن موضوع «شبيه‌سازی» این حقیقت برای همه روشن شده که هر ذره‌ای از ذرات بدن انسان یک انسان کامل را در خود جای داده است! و جالب‌تر این که اخیراً برای شبيه‌سازی از پوست تن استفاده کرده‌اند.

۲. «حفظه» و «کتاب» یعنی فرشتگان مأمور ثبت اعمال.

۳. زمینی که در آن زندگی می‌کنیم نیز شاهد و گواه دیگری است؛ قرآن مجید

می‌فرماید: «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا»؛ در آن روز، زمین تمام خبرهایش را بازگو می‌کند؛ چرا که پروردگارش به آن وحی کرده و آن را به نطق درآورده است.^(۱)

۴. زمانی که در آن زندگی می‌کنیم نیز از گواهان روز قیامت است؛ چنان که امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «مَا مِنْ يَوْمٍ يَمُرُّ عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ: يَا بَنَ آدَمَ أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَأَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ، فَقُلْ فِي خَيْرٍ أَوْ اْعْمَلْ فِي خَيْرٍ أَشْهَدُ لَكَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ روزی بر انسان نمی‌گذرد مگر این که آن روز به انسان می‌گوید: ای فرزند آدم! من روز تازه‌ای هستم و بر اعمالت گواهم، در من سخنان خوب بگو و اعمال خوب بجا آور تا روز قیامت برای تو شهادت دهم».^(۲)

۵. و از همه فراتر گواهی پیامبران است؛ چرا که به گواهی قرآن مجید، پیامبر هر امتی روز قیامت گواه اعمال امت خویش است و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گواه بر همه آنهاست: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا».^(۳)

به این ترتیب هرنسانی در تمام عمر خود در میان این گواهان و مراقبانی که از شش جهت، متوجه اعمال اویند قرار گرفته و کسی که ایمان به حقیقت و حقانیت این گواهان داشته باشد سزاوار است که کم‌ترین خطایی از او سر نزنند.

۲- سه جمله پرمعنا

عبارت (فَاتَعَبُوا بِالْغَيْرِ، وَأَعْتَبُوا بِالْغَيْرِ، وَأَنْتَفَعُوا بِالْتَّوْبَةِ) دارای سه جمله کوتاه و بسیار پرمعناست که برای بیدار ساختن غافلان بهترین عامل است و در هر یک از این سه جمله به حقیقتی جداگانه اشاره شده است.

۱. زلزال، آیات ۴ و ۵.

۲. بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه ۳۷۹.

۳. نساء، آیه ۴۱.

در جمله اول، عبرت‌ها را اندرز دهنده می‌شمارد. این واژه، شامل تمام حوادث تکان دهنده‌ای که در گذشته و حال بوده است و تاریخ پیشین و معاصر آن را در بر گرفته است، می‌شود و حتی طبق آیات قرآن حوادث طبیعی مانند رفت و آمد شب و روز می‌تواند عبرت باشد: «﴿يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ﴾»^(۱)؛ خداوند، شب و روز را دگرگون و جانشین یکدیگر می‌سازد در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت».

در دومین جمله، تغییراتی که در زندگی انسان‌ها و در مجموعه جهان پیدا می‌شود وسیله دیگری برای پند گرفتن شمرده است. عزیزان دیروز ذلیلان امروزند و ذلیلان دیروز، عزیزان امروز، حاکمان به سرعت محکوم و محکومان به سرعت حاکم می‌شوند. جوانان رعنا پیران خمیده می‌شوند و کودکان ضعیف و ناتوان، جوانانی نیرومند و قوی بنیه. همه چیز در حال تغییر است و چیزی پایدار نیست. از اجتماع پرشور و پرهیاهوی یک قرن قبل، امروز چیزی جز یک قبرستان خاموش باقی نمانده و از این شور و غوغایی که امروز بر پاست یکصد سال بعد خبری نیست که نیست. چه پند و اندرزی از این بهتر؟ در سومین جمله، اشاره به این می‌فرماید که فریاد انداز کنندگان و هشدار دهندگان از هر سو بلند است. انبیا و اولیا، بزرگان و صلحا، آیات و روایات هر یک با زبان حال یا قال هشدار می‌دهند. می‌فرماید از این هشدارها بهره‌مند شوید.